

غزالی نامه

شرح حال و آثار و عقاید و افکار فلسفی
امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی

مؤلف ۴۵۷ موهبی ۵۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنگاه که نگارنده در کار تصحیح کتاب نصیحة الملوك امام محمد غزالی بودم بر آن شدم که شرح احوال غزالی را در سر آغار کتاب بویسم . یاد داشت‌های فراهم شده کم کم با اندازه‌ی رسید که از گنجایش مقدمه آن کتاب افروتر بود . به دلم راه مقدمات که درباره کار را رها کنم و این رشته را از میانه بگسلم یا از سر آنچه نگاشته و ناریج بسیار بدست آورده ام بگذرم ، و به روا میدادتم که شرح حال این بزرگ مرد را بحدف و اختصار برگذار کنم ، و به ریسده بود که مقدمه را چند برابر متن کتاب مرداخته فرعی را اند بر اصل بیاورم . از اینجهت آنچه را که مربوط بصیحة الملوك بود جدا کرده مقدمه اختصاصی قرار دادم و کتاب با همان مقدمه از چاپ درآمد و بظن بزهندگان عدم و ادب رسیدن و از سر مایه یاد داشت‌ها کتبی جدا گانه بنام غزالی نامه ساختم که اینک بظن دوستداران دانش و فرهنگ میرسد . تا کیون درباره غزالی کتبی مستقیل بهارسی نوشته و حق این امر بزرگ ایرانی چنانکه باید و نباید گزارده شده بود . جسته بار است که نگارنده شرح حالی بر آن تمسک برای آن بزرگ مرد مسویسد و در مطالبی گفتگو میکند که زمینه بحث در آنها کمتر آماده شده است و بدرت در این مباحث جوهر کرده اند

اندازه روحی که در این راه کشیده و شماره کمب و مسائل که برای اینکار

واری کرده است اگر شرح بدهد خوانندگان بحسب کزاف گوئی
می پندارند . اینک نزدیک چهار صد صفحه کتاب می بیند اما نمیداند که
این مایه کار ما چه مایه خون دل و چند سال رنج و از روی چه اندازه کتاب
و چگونه فراهم شده است .

بِرَى النَّاسِ دُهْنًا فِي قَوَارِيرٍ صَافِيًا وَ لَمْ يَدْرِمَا يَجْرِي عَلَي رَأْسِ سَمِيمٍ
مأخذ نگارنده در نوشتن این رساله بیش از دو رست کتاب از تألیفات
حدود غزالی و دیگران بوده که نام آنها در متن و حواشی و فهرست اسامی
کتاب در آخر کتاب ثبت شده است . تنها مزیدی که از این مایه کار چشم
دارم آنست که رحمت نزدیک ارباب خیرت مقبول و سعیم در پیشگاه
خداوند مشکور باشد . در حاتمہ دو بیت خواجہ شیراز را بخواند گان
این کتاب یاد آور میشوم :

کمال صدق و محنت میں بہ نقص گاہ کہ ہر کہ بی ہر افتد نظر بعیب کند
کلید گنج سعادت قول اہل دل است مباد کس کہ درین بکتہ تنک و ریب کند

آبانہ ماہ ۱۳۱۷ شمسی ہجری

جلال ہمانی

مستدركات

راجع بصفحة (٣٣) : استاذ ابوريحان بيروني در كتاب الآثار الباقيه
عن القرون الحاليه در ضمن اخبار متسئين (ص ١٢٢ چاپ ارونا) ميويسد :
و بعد ما ذكرناه قوى امر القرامطة و تجرك ابوطاهر سليمان بن ابي سعيد -
الحسن بن بهرام الحنابي و وافي مكة في سنة ثمان عشرة و ثلثمائة للهجرة و
قتل الناس في الطواف قتلاً ذريعاً و طرح الحيف في بئر زمزم و نهب
كسوة البيت الحرام و استلب دمه و قلع ميراثه و آخذ الحجر الاسود
و كسره و علقه بعد ذلك في مسجد الكوفة و رجع الى تده .

راجع بصفحة (٩٢) : در حاشيه علاوه شود كه استاذ ابوريحان بيروني
در كتاب تحقيق ما للهد (ص ١٦ چاپ ارونا) درباره اشتقاق كلمه صوفي
و عقايد فرقه صوفيه تحقيق فرموده است و از تحقيق او چنين بر مي آيد كه
اصل كلمه صوفي از (سوف) يوناني بمعني حكمت آمده است و هندا
رأي السوفيه و هم الحكماء فان سوف باليونانية الحكمة و بها سمي الفيلسوف
بيلا سوفاي محب الحكمة و لما ذهب في الاسلام قوم الى قريب من رأيهم
سموا باسمهم و لم يعرف الملقب بمصهم فسبهم للتوكل الي القمه و اتهم
اصحابها في عصر النبي صلى الله عليه و سلم ثم صحف بعد ذلك عصر من
صوف الثيوس و عدل ابوالمفتح السبي عن ذلك احسن عدول في قوله .

نازع الناس في الصوفي و اختلجوا قدماً و ظنوه مشتقاً من الصوف
و نسبت انحل هذا الاسم غير هي صحافي عصره في حاشي نيب الصوفي

راجع بصفحة (۱۳۶) . از جمله سوانح زندگانی غزالی در مدت اقامت بغداد و تدریس نظامیه (۴۸۴ - ۴۸۸) این است که در اختلاف میان ترکان خاتون و خلیفه مقتدی بامر الله واسطه شد تا کار بموافقت انجامید . و این واقعه در سال ۴۸۵ هجری بعد از وفات خواجه نظام الملک و سلطان ملکشاه سلجوقی اتفاق افتاد . این اثیر در وقایع این سال میگوید که بعد از وفات ملکشاه زوجه اش ترکان خاتون مادر محمود بن ملکشاه امراء و اعیان دولت را با خود یار کرد که محمود طفل چهارساله را بیادشاهی برگزید ، و در این باره کس بمقتدی خلیفه فرستاد تا وی بپیر بدین کار راضی شود . مقتدی راضی شد باین شرط که بام سلطنت برمحمود و بمام امور بدست ترکان خاتون و ترتیب عمال و حمایت اموال با تاج الملک باشد اما خطبه بام خلیفه عباسی کند نه بام محمود سلجوقی . ترکان خاتون بر این بار بیطرفت و میگفت که خطبه و سکه و دیگر شؤون بادشاهی باستقلال باید بام محمود باشد . عاقبت غزالی با ترکان خاتون گفتگو کرد و بطرف بیان و نمود کلمه وی را قانع ساخت تا رأی خلیفه را بپذیرفت و اختلاف آنها بموافقت منحل گشت .

عبارت این اثیر در این باره این است : فَقَبِلَ لَهَا إِنَّ وَ لَدَاكَ صَغِيرٌ
وَلَا يُجِيزُ الشَّرْعُ وَلَا يَتُّهُ وَ كَانَ الْمُعْطَابُ لَهَا وَبِي ذَلِكَ الْغَزَالِي
فَأَذَعَّتْ لَهُ وَ أَجَانَتْ إِلَيْهِ فَخَطَبَ لَوْلَدِهَا وَ لُقِبَ نَاصِرَ الدُّنْيَا وَ الدُّن
وَ كَلِمَ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ النَّانِي وَ الْعَشْرِينَ مِنْ سَوَّالٍ مِنْ السَّمَةِ (ای
مِنْ سِتَّةِ خَمْسٍ وَ ثَمَانِينَ وَ أَرْبَعِينَ) . گفتگوی غزالی با ترکان خاتون
در بغداد اتفاق افتاد ، ای که وی از بغداد بسمارت سهری ~~کرده~~ باشد

چنانکه برخی بخلط پداشته اند . بجه قطعی است که غزالی در اثناء مدت تدریس در نظامیة بغداد هرگز بحارج سمری نکرده و تنها مسافرتش همان سمر طولانی است که بترك حاه و منصب نگفت و از بغداد یکباره مهاجرت نمود .

خواجہ نظام الملک در دهم رمضان ۴۸۵ بر دیکی نھاوند کشته شد و ملکشاہ بعد از وفات او سمری سعداد کرد و ۲۴ شهر رمضان به بغداد وارد شد و سوّم سوال مریض گشت و شب جمعة بیمة شوال از همین سال (۴۸۵) در گذشت . کوچکترین فرزندانش (محمود) با مادر او ترکان خاتون که وی را (خاتون حلالته) میگفتند همراه وی بودند . تاج الملک نیز از ملازمان رکاب بود . و چون ملکشاہ وفات یافت ترکان خاتون در پنهانی امرا و اعیان دولت را بر سر سلطنت پسرش محمود بنا خود یار کرد . عماد کاتب میویسد « لم یکن من بی السلطان سعداد حاصراً الا ولدها (یعنی ولد ترکان خاتون) الطفل فبايعوه و ساروا الى اصفهان » .

صدرالدین ابوالحسن حسینی نیز در کتاب اخبار الدولة السجوقیه میویسد : « لما توفي ملكشاه سعداد لم یکن معه من الاولاد الا محمود وهو طفلٌ صغیرٌ فبايعه العسکرُ لامورٍ آخذها ان اُمّه ترکان خاتون کانت مستولیة علی الامور فی ایام السلطان ملکشاہ و کانت محسنةً للاحباء فقدّموا ولدها . و السامی آتھا کانت من نسل ملوک التّرك قبل انھا من نسل افراسیاب . و الثالث ان الاموال کانت بیدها و فرقتھا فیهم فبايعوه و احدثوه معهم و عادوا الى اصفهان » .

این آئیر شرح این وقایع را مفصل تر از تاریخ سلجوقیه درج کرده است . و بپوشته او ترکان خاتون دختر طمقاج خان ارسلانک آت امراست برسد و در ماه رمضان ۴۸۶ وفات یافت . و پسرش محمود بن سلجوقی (متولد

٤٨٠) بیز در سلخ شوال ٤٨٧ بمصر آبله در گذشت . بالحمله غزالی در اختلاف میان ترکان خاتون و خلیفه مقتدی بامر الله واسطه بود و بسخن او مشاحره بیابان رسید . و این خود دلیلی است که وی در دستگاه خلیفه عتاسی و دودمان سلجوقی چهقدر احترام و نفوذ کلمه داشته است .

و بیز غزالی در حر و اعیان علما بوده است . که پس از وفات المقتدی بامر الله (سال ٤٨٧) در تشریفات خلافت المستظهر بالله شرکت کرده اند . ابن اثیر در وقایع سال ٤٨٧ میویسد « لَمَّا تَوَقَّى الْمُقْتَدِرُ بِأَمْرِ اللَّهِ أَنْ حَصَرَ وَوَلَدَهُ أَبُو الْعَتَّاسِ أَحْمَدَ الْمُسْتَظْهِرَ بِاللَّهِ وَأَنَّ عِلْمَ تَمُوتِهِ وَحَضَرَ الْوُزَيْرَ مَا يَعْه وَرَكَتَ إِلَى السُّلْطَانِ بِرُكْيَارِقَ فَأَنَّ عِلْمَهُ الْحَالِ وَاحِدًا يَبِيعَتُهُ لِلْمُسْتَظْهِرِ بِاللَّهِ . فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثَ مِنْ مَوْتِ الْمُقْتَدِيِّ أَطَهَرَ ذَلِكَ وَحَصَرَ عَزَّ الْمَلِكُ بْنُ نِظَامِ الْمَلِكِ وَزَيْرَ بِرُكْيَارِقَ وَأَخُوهُ بَهَاءُ الْمَلِكِ وَ أَمْرَاءُ السُّلْطَانِ وَ حَمِيعَ أَرْبَابِ الْمَاصِحِ وَالْقِيَّاسِ عَزَّ أَدَّ الْعَتَّاسِيَّ وَالْمُعَمَّرَ الْعَلَوِيَّ فِي أَصْحَابِهِمَا وَ قَاصِيَ الْقَضَاةِ وَالغَزَالِيَّ وَالشَّاسِيَّ وَ غَيْرَهُمَا مِنَ الْعُلَمَاءِ وَحَدِثُوا فِي الْعِرَاءِ وَ سَابَعُوا وَ كَانَ لِلْمُسْتَظْهِرِ بِاللَّهِ لَمَّا بَوَّيْعَ سِتُّ وَ عَشْرُونَ وَ شَهْرَانِ » .

راجع بصفحه (١٣٨) . ابن اثیر در وقایع سال ٤٩٦ هجری همری میویسد . و بیه ایضا قتل ابوالمظفر بن الحمدی بالرّی و کان یعطی الناس قتلته رجلٌ علویّ حین برک عن کر سته و قتل العلویّ و دین الحمدی بالحامع و أصل بیت الحمدی من مَدینة خجندة بمأوراء النهر و یسبون إلى المَهَلَبِ بِسِ اسِ صغرة و کان نظامُ الملک قد سمع اناسکر محمد بن ثابت الحمدی یعطی بمرو فاعجبه کلامه و عرف بحله من المقه و العلم و حمله إلى اَصْمَهَانَ وَ حَصَرَ مَدْرِسًا بِمَدْرَسَةِ فَرِیْهَانَ وَ بَالَ حَاها عَرَبِیًّا وَ دُنِیًّا وَ اِسْعَةً وَ كَانَ نِظَامُ الْمَلِكِ یَتَرَدَّدُ إِلَیْهِ وَ یُرَوِّدُهُ

راجع بصفحة (۱۷۸) : معین الملک که در نوشته فصائل الانام آمده و در صفحات ۱۸۷ و ۲۱۷ و ۲۱۸ هم تکرار شده است مراد معین الملک مؤیدالدین ابوالقاسم علی بن سعید بن احمد است (۱) که در تاریخ بیهقی (چاپ طهران ص ۱۳۶) در حرو و خاندان عمیدیان ذکر شده است و در باره او می‌ویسد « معین الملک ابوالقاسم نایب وزیر صدرالدین محمد بن حجر الملک بود نایبی ممکن » .

و اینکه در طبقات الشافعیه (چاپ مصر مج ۴ ص ۱۱۲) در حرو مکاتیب عربی غزالی می‌ویسد « اِحْمَلُ هَذَا الْكِتَابَ إِلَى الْمَعِينِ النَّائِبِ أَبِي الْقَاسِمِ الْبِهْقِيِّ » قطعا تحریر سحره یا غلط مطبعه می‌باشد و صحیح (المعین النائب) است . و اینکه نام او را ابوالقاسم بیهقی نوشته دلیل است که مقصودش همان معین الملک مؤیدالدین نایب وزیر صدرالدین می‌باشد که بعد از درش حجر الملک (منوفی . . ۵۰۰) وزارت سحر رسید و در ۵۱۱ وفات یافت . و نیز در طبقات الشافعیه در سאלه عمارتی که از وی نقل کردیم می‌ویسد « و هیه شکایه علی العریر المتولی للأوقاف بطوس و کاتب ابن اخی المعین » و مقصودش عزیز الملک سعید است که نوشته تاریخ بیهقی یسر مراد همان معین نایب بیهقی و مشرف مملکت و والی طوس بود . و نوشته طبقات الشافعیه تولیت اوقاف طوس داشت . در صورتی که مراد فصائل الانام همین معین الملک نایب صدرالدین باشد و نوشته‌های او را کاملاً درست ندانیم باید بگوئیم که مقصود از پادشاه که معین الملک واسطه میان او و غزالی بوده ، سلطان سحر سلجوقی است . و متعاً آن برد او از غزالی سعایت کرده بودند و وی غزالی را خواست و غزالی به مشهد رخصاً آمد و نامه‌ای همی بر صدر خدمت نوشت و با عرار دعین الملک بلشکر گاه حاضر شد و با سحر دیدار کرد و مورد اعزاز و احترام وی قرار گرفت .

(۱) در این اسناد که مقصود از معین الملک کیست از راه مائنی استناد بکرم آقای عباس اقبال آسمانی ساسگراره

و اینکه فصائل الانام در دیبالة این مطالب میگوید که عزّالی بحواش
پادشاه کتاب نصیحة الملوك را نوشت چنین بر میآید که نصیحة الملوك را
برای سلطان سحر نوشته و مقصودش از (ملك مشرق) همان سلطان سحر
است. اما در مقدمه الترمسوك که ترجمه عربی نصیحة الملوك است و
نگارنده آنرا در مقدمه نصیحة الملوك تعریف کرده ام و همچنین در کتاب
کنف الظنون و بعضی مأخذ دیگر نوشته اند که عزّالی کتاب نصیحة الملوك
را نام محمد بن ملکشاه سلجوقی تالیف کرد. والله العالم.

اعا وزیر سلطان سحر معین الدین مختصّ الملك ابونصر احمد بن فصل
بن محمود بود که پس از کاشغری وزارت رسید و روز سه شنبه ۲۹ صفر -
۵۲۱ بدست باطنه کشته شد و آغار وزارتش بعد از عزل کاشغری در صفر
۵۱۸ بود.

راجع بصفحة (۴۰۱): در کتاب تحارب السلف (چاپ طهران ص ۹۷)
در ضمن ترجمه حال ابوسلمة تحلال وزیر سقّاح دووجه در تسمیة عزّالی
میگوید که معروف نیست یکی آنکه چون معاشرت با عزّالان میکرد او را
عزّالی گفته اند. و دیگر آنکه چون زبان بیرو صعیف ریسمان سارار
آوردندی تا بهر و شد و آن ریسمان ناندک چرخ بریدندی او را بر اینان رحم
آمدی و صدقه دادی و دیگرانرا هم فرمودی که صدقه بدهد.

راجع بصفحة (۲۲۴): در سطر دوم علاوه شود: کتاب هواید الاحیاء
هم منتحی است از احیاء العلوم.

راجع بصفحة (۳۳۸): چون کتاب المقدم من الصلال نوشته خود
عزّالی در حدود ۵۰۰ هجری تالیف شده و در این کتاب نام از کیمیای
سعادت و احیاء العلوم برده است پس تالیف این دو کتاب پیش از پانصد

هجری حواهد بود . یثحا میویسد « علی ما ذکرناه فی کتاب عجائب القلب
من کتاب الاحیاء » و حای دیگر میویسد « و اما ما توهمه اهل الاناحة فقد
حصرنا شہم فی سعة انواع و کشفناها فی کتاب کیمیاء السعادة » .

افصل الدین کاشانی معروف به (بابا افصل) در قرن هفتم هجری
کتاب کیمیای سعادت را تالیف و انتخاب نموده و نسخه بی از آن در کتابخانه
مجلس شورای ملی ایران موجود است . در قرن معاصر مرحوم میرزا ابوطالب
ریحانی کتاب احلاق ابوعلی مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه کرده و نام
آنرا کیمیای سعادت نهاده است « اشتراک اسم دائم رهبر است » .

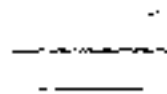
نیز راجع بصفحه (۲۲۸) : ابن خلکان در جزو تألیفات غزالی کتاب
المتحل (المتحل) صط کرده است . بعض دیگر مؤلفان سیرازوی بیروی
کرده اند . و ما نیز چند جا در ضمن مطالب ، کتاب المتحل را از تألیفات غزالی
نوشته اما در فهرست مؤلفاتش نیاورده ایم زیرا معلوم شد که این کتاب
، کتاب (اللباب المتحل فی فن الحدل) یکی است یا هر کدام کتاب
مستقلی بوده است .

راجع بصفحه (۲۳۱) : کتاب المستظهری بعد از جلوس المستظهر
بالله بحلافت یعنی سال ۴۸۷ و پیش از مهاجرت غزالی از بغداد یعنی سال
۴۸۸ تألیف شده پس تاریخ تألیفش ۴۸۷ - ۴۸۸ هجری قمری است .

راجع بصفحه (۲۴۹) : حسن قطان مروزی یعنی ابوعلی حسن بن
علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد القطان المروزی البخاری الاصل ۶۵ - ۴۶۵
۴۸۵ نیز بدست غران در مرو بهمین وضع و جمیع که امام محمد یحیی کشته
شد بقتل رسید (رجوع شود بکتاب بغیة الوعاة فی طبقات الحاة تألیف
جلال الدین سیوطی) .

راجع بصفحة (۲۶۱) : در سطر چهاردهم علاوه شود : از جمله آثار
امام احمد غرّالی مکتوبی است که بعین القضاة همدانی نوشته و بی اداره
مؤثر است .

راجع بصفحة (۲۷۱) : کتاب مذهب کبیر مراد کتاب بهایة المطلب
یا کتاب الّهایة ابوالمعالی حویسی است . طبقات الشافعیه (ح ۴ ص ۲۴۳)
در ذیل ترجمه حال عبدالقهار خواری میسوسد « قلتُ المذهبُ الکبیر
هو التّهایة » .



فهرست مطالب کتاب

صفحه	صفحه
	سر آثار کتاب و تعریف مختصر
۷۳	از امام عزالی ۱
۷۵	سلاحه برزگت ایران ۱۱
۸۲	سلاحه کرمان و عراق و کردستان
۹۱	و روم و سوریه و شام ۱۶-۱۵
	مخصّات عصر عزالی ۱۷
۹۲	فن حلاف و حدن ۲۰
۱۰۵	فن مناظره و آداب مناظره ۲۱
	رواح دعوت باطنیه در عهد عزالی ۲۴
۱۰۹	فرق شیعه ارقبیل اسماعیلیه و کیسابه
۱۰۹	و فطعیه و ناوسیه ۲۵
	حلقای قاطمی یا حنبدی ۲۷
۱۱۴	قرامطه ۳۰
۱۱۸	سلسله اسماعیلیه ایران ۳۷
۱۲۱	عهد عزالی و جنگهای صلیبی ۳۸
۱۲۱	اختلافات مذهبی در عهد عزالی ۴۰
۱۲۲	جامع ازهر مصر و نظامیه بغداد ۴۲
۱۳۵	مذهب کرامیه ۴۸
۱۳۶	فلسفه و دین ۵۰
۱۳۸	یبدأ شدن ذریقه معتزله ۵۶
۱۳۹	حاشی از عقاید اشعری و معتزلی ۶۱
۱۳۰	تالیفات معتزله ۶۵
۱۳۴	شیعه و معتزله و موحثه و حوارح ۶۷
	رشته اختلافات مذهبی از تحسین سده
۱۳۴	اسلامی ۷۰
	سازگاری سعه با معتزله در پیشتر
	اصول عقاید
	رواح طریقه اشعری در عصر عزالی
	رسائل احوال الصفا
	تصوف در عهد عزالی
	تاریخ تصوف و مردگان صوفیه در
	هر قرن
	تصوف از نظر علمی و روحانی
	دعوی پیغمبری و مهدویت در زمان
	عزالی
	موقعیت عزالی و لقب حجة الاسلام
	حاجواده و نام و نسب و تحصیلات
	عزالی
	تحول روحانی عزالی
	عزالی از سال ۴۵۰ تا ۴۷۸
	عزالی از سال ۴۷۸ تا ۴۸۴
	نامه داری عزالی بیادشاه سلجوقی
	عزالی از سال ۴۸۴ تا ۴۸۸
	مدارس نظامیه
	نظامیه اصفهان و حاجواده حنبدی
	نظامیه بيشاپور
	نظامیه بغداد و تشکیلات مدرسه
	مدرسه شیریه و عصمیه بغداد
	مستصریه بغداد و تشکیلات و
	استاداش

صفحه	صفحه
غزالی پس از کماره گیری از تدریس	مدرسان نظامیه بغداد از آغاز گشایش
۱۸۵	۴۵۹ تا دوره تدریس غزالی
دعوت از غزالی از دیگر برای	۴۸۸-۴۸۴
تدریس در نظامیه بغداد در سال	مدرسان و واعظان و شاگردان
۱۸۷	۱۳۹
۵۰۴ هجری	معروف نظامیه بغداد مدار غزالی
نامه فارسی غزالی بنحو احواله صیاء الملک	مسافرت و ریاضت ده ساله غزالی
۱۹۰	از ۴۸۸ تا ۴۹۸
در جواب دعوت برای تدریس	۱۴۰
۱۹۸	۱۴۲
وفات و مدفن غزالی	غزالی در دمشق
۲۰۰	غزالی در بیت المقدس و برگزین
۲۰۱	ره آوردش از سفر چند ساله
۲۰۱	۱۴۵
لهط غزالی سنجید با تشدید	۱۴۷
مقام ادبی غزالی و شیوه او در	غزالی در مهد عیسی
۲۰۵	غزالی مرز کربین مجاهد حقیقت
۲۱۱	اسلام بود
۲۱۴	۱۴۹
۲۱۷	۱۵۳
۲۱۹	۱۵۹
۲۴۰	۱۶۸
۲۴۶	۱۶۹
۲۵۵	۱۷۰
۲۵۷	۱۷۳
۲۵۹	۱۷۷
۲۶۳	۱۸۰
۲۶۶	۱۸۴
۲۶۷	۲۷۴
۲۶۹	۲۷۸
۲۷۴	۲۷۹
۲۷۸	
۲۷۹	

صفحه	صفحه
۳۱۹	معاصران عزالی از حکماء و مشایخ صوفیه
۳۲۲	۲۸۸
	معاصران عزالی از شعرای فارسی
۳۳۲	۲۹۹
	مصاحبه عزالی با حکیم عمر خیام
	۲۹۳
	بیشاوری
۳۳۴	معاصران عزالی از سلاطین و وزراء و درباریان
۳۳۹	۳۰۰
۳۴۱	پادشاهان بزرگ سنجوقی در عهد عزالی (۴۵۰-۵۰۵)
۳۴۲	۳۰۰
۳۴۵	۳۰۲
	۳۰۲
	۳۰۳
۳۴۷	۳۰۳
	۳۰۴
۳۵۱	۳۰۴
۳۵۳	۳۰۷
۳۵۵	۳۱۱
۳۵۸	۳۱۴
۳۵۹	۳۱۴
	۳۱۵-۳۳۴
۳۷۵	۳۱۵
۳۷۶	۳۱۶
	۳۱۷

صفحه	صفحه
۳۱۹	سمسطه و انکار علوم و شکر در همه چیز
۳۲۲	اقسام حویندگان حقیقت
	دعوت حقیقت و نشر علوم پس از
۳۳۲	کتابه گری از مردم
	دین و آئین و یازدهی از آراء و عقاید
۳۳۴	عزالی
۳۳۹	وحد و سماع بقیده عزالی
۳۴۱	عزالی و تعلیم و تربیت
۳۴۲	تصوف عزالی
۳۴۵	عزالی و فلسفه
	باطل کردن آراء فلاسفه در بیست
۳۴۷	مسأله از فلسفه آئینی
	نوشته شهرزوری در باره تهافت
۳۵۱	الفلسفه
۳۵۳	عزالی و این رشد
۳۵۵	این طویل و عزالی
۳۵۸	این حوری و این قیم و عزالی
۳۵۹	موارد اعراب این بر عزالی
	سوراندن، البسات عزالی و گشتن
۳۷۵	بروانش
۳۷۶	داسانیها در باره کرامت عزالی
	همین اعراب هائی طوطوسی و مازری
	و این صلاح بر عزالی با حوائضیای
۳۷۹	سکی صاحب طبقات الشافعیه
	حقیق کارنده در باره آراء عزالی
۳۸۶-۳۹۳	و سجدان اروان و مجامعاس
۳۹۳	باین عزالی نامه

بنام آنکه جانرا فکرت آموخت

مردان بزرگ جهان را چنانکه هستند مردم ساده بتواند شناخت
هر کس بیندار خویش با آنان بازی گردد و از درویشان چندار بدست
شناختنی کامل باحوال برسد بزرگ ندم برای کسی عیشر است که
با بزرگان سنخیت داشته و در اندرون با آنان همراز باشد

روقیامت شو قیامت را همین دیدن هر چیز را شرط است این
همین لزوم سنخیت میان مدرك و مدرك است که با بعضی منادی
نوآم گشته بر حی از احوال فلاسه را بنکته عالی « اتحاد عاقل و معقول »
راهنمایی کرد

عصوده بار بودن کات داریک علمی نیست قادر حور بهم عالمه
سازد، میخراهم یکی از اصول علمه را یاد آور شود که همه کس در
علم تعقل روحدان خویش آرا علمه دارد اما عالماً در موقع کار و نتیجه
گرفتن از آن عاقل عیساند

همگان دانند کسی که فایده و عروان نمی داند و با این دانشها
سر و کار ندارد می تواند تمام تاریخ فلاسه و عروان بزرگان بدست
آورد و به هر پایه حقیقی آن دست یابد

کسی که ز رموز ریاضی و طبیعی آگاه نیست بهر ترا - علمای
این علوم را چمد که هستند بشناسد چه جای آنکه بزرگانی شده باشد

در امور وجدانی و حالی هم اینطور بلکه مطلب واضحتر است
مردم بی دردی که تمام عمر آهی دردناک نکشیده است از آه صاحب
درد خبر ندارد کسی که در دستر آسایش عنوده و در جامه نار خفته است
از شبان دراز عاشقان و راق دیده و بی تابی مشتاقان ستم کشیده چه آگاهی
خواهد داشت!

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست
آدم شناسی بنظر من از هر چیز دشوار تر ، در نظره الحماة ار
هر کار آسانتر است شرط اول این کار رابطه حقیقی میان شخص شناسنده
با موضوع شناسائی است و کمتر کسی باصاف رعایت این شرط را میکند
اینهمه خط و خطا در موازین علمی و همچنین امور زندگی از اینجا
ناشی است که با داشتن سرمایه لازم تهی دست بازار میرویم .

گاهی فکر می کنم کسانی که از ترجمه احوال بزرگان تنها
بگزارش زندگانی ظاهری بر گذار می کنند و همین اندازه که فلان
فیلسوف یا عارف بزرگ در چه تاریخ ولادت و چه زمان وفات یافت
قناعت می کنند حق دارند زیرا منش از این درجه از بشر مرده ساخته
نیست اما چه باید کرد که این مایه شناسائی را از دست بیچاره از آن
بخش نمی باشد و اندیشه زرف در باره شخصیات را از دست این قمار
بستنده نمی کنند .

بار دیگر هم در باره یکی از بزرگان ایران این نکته را گوشزد
کرده ام که مرگ و زندگی و محور زحمت او از حواشی ما است و در
مورد همه افراد بشر حرد و بزرگ باشد چه در آن عاقبت است پس
شخصیت مردمان بزرگ کجاست!

اینجاست که محقق کنجکاورا زحمت میاندازد و وی را دوچار کشمکش اندیشه ها میسازد ، اگر مصنف و اهل حساب و کتاب باشد اصلاً جائی که در حور فهم او نیست قدم نمی گذارد و اگر از سر تحقیق بگذشت و در وادی تازیك قدم گذاشت ناگزیر باید از عقاید اهل خیرت چرایی فراراه خویش دارد و از گرداب هائل نمددکاری ساحل بشینان کار آزموده خود را رهائی بخشد یعنی دستور عقل را که در مورد جهل باید معالم رجوع کرد کار بندد (فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) و در صورتیکه نه از سر تحقیق گذشت و نه کردن ریز بار تقلید ارباب خیره بهاد بدیهی است که در هر گام دوچار هزار خطا و لغزش خواهد گشت و دیگران را هم اگر پیرو او شود بخط و اشتباه خواهد انداخت از این جهت است که بسخن و نوشته هر کسی در باره هر کس التفات و اطمینان نباید کرد و پیروی نادان را همچون پیروی نایما باید دانست « طامات است بزس از خطر گمراهی » .

این مقدمه چندی در سبیل معذرت است از طرف نگارنده که در مدد ترجمه حال یکی از ابواب دانشمندان ایران « حجة الاسلام امام محمد غزالی حلی » هم خطی فرستوسی است که هم در مراحل علمی و هم در وادی سیر و سارک و وحایه همه مقاماتش غیر عادی و حیرت آزر است

این نامه طریق دسترس در راه بود که در قلمون دانش سرآمدان و محسود پیرو جوان کرده است ، ش « امام الحرمین ابو المعالی جوینی » که سرگردان عالمی بیش بود و حراسان بود بداشتن چنین شاگردی در راه سیر و سارک و وحایه چند صدتن شاگردان ابو المعالی که همگی از اصحاب دانشمندان قرن پنجم و ششم هجری بوده

می شوند از قبیل **کیای هراسی و ابو المظفر خوافی و ابوالمظفر ایوردی و ابو القاسم حاکمی و ابو القاسم انصاری و امثال آنها** غزالی بر همه تفوق داشت .

در مقامات علمی بجائی رسید که دوست و دشمن باستادیش يك زبان شدند بواسطهٔ فصل و دانشی که او را سرآمد زمان ساخته بود در دربار سلاطین و وزراء همچون **ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵)** و وزیر نامدارش **خواجه نظام الملک (۴۰۸ - ۴۸۵)** مرتباً ارجمند یافت در مدرسهٔ **(نظامیه بغداد)** که بزرگترین مدارس اسلامی بود در کرسی تدریس شست و همواره در حدود سیصد تن فضایی دانش اندوز بحلقهٔ درسش گرد می شدند و از حرمن فصائلش حوشه چینی میکردند در پیشگاه خلفای اسلامی مداد همچون **المقتدی بامر الله (۴۶۷ - ۴۸۷)** و **المستظهر بالله (۴۸۷ - ۵۱۲)** اجزاء می بسزا یافت

افکار نو و تازه او در علوم متداولهٔ آن زمان همچون فقه و حدیث و کلام و فلسفه انقلاب عظیمی ایجاد کرد و مخصوصاً افکار و سخنان فلاسفه را رد و ناکرد و فاسه را برگیب عجیب نمایش داد رفته رفته آو ره شهرتش از خراسان که موطن اصلی او بود در گنبدت و سراسر بلاد اسلامی دور و در دیک رسید . درجه و حلال و منصب دیوی هم به ایزدین درجه که برای نمازهای زه ممکن در دناج گشت در محدودهٔ اشهرار و ترقی و نمای هنگام که بالاترین مقام و مرتبت روحانی علمی و جاه و منصب دیگری برای او جمع شده بود

اورا تغییر حقایق دینی با او در میان او بود و او را ذکر کتب ساخت ،
 جدوة آسوده از او را از آلائح بر سر می نهاده و سحر و جادوگری
 کشیدند که در آن روزها در آن زمانها می شد ، بود در ایش و از
 نگو و حنا و ... در آن روزها در آن زمانها می شد ، بود در ایش و از
 سرانگ و دانه ، دانه و ... در آن روزها در آن زمانها می شد ، بود در ایش و از
 علاقه ها را بر سر او می زد

و آئین و آئینها را که می نمودند
 که شتر چربید و گه می خوردند
 هیل می خوردند از پی لیلی روان
 تنی رده اندر زمین چندگانه
 عاقبت در این تنازع کشش آلهی کار خود را کرد و «عشق بچربید
 در فسون فصائل»

داشتمند طوس بترك همه علائق بگمت و قلند در وار از بغداد بیرون

رفت

التي الصعيفة كي تخفف رحله والاراد حتى عمله القاهها
 ده سال پیش و کم سیر آذق و ذکر و فکر و حلوت و عرلات گذرا بید ،
 سوداهای زندگی بکلی از سرش بیرون رفت ، هوی و هوس ربانست و
 مناظرات و مغالبات علمی را بکودکان عراق و اگذاشت (۱) و خود سرگرم

(۱) امام ابو بکر بن ولید اندلسی از علمای بزرگ در مانغری بود در بلاد شام مغری
 بر خورد و صاحب علمی ، بیان آورد و خواست با وی مساجحه و مناظره کند مغری
 گمت « هذا شیء تركناه لصحة في العراق » یعنی هوی و هوس مساطره و مغالبه را
 در عراق که اقامت داشتیم بکودکان آنجا واگذاشتیم و اراد وار از بغداد بیرون
 شدیم - وفات این ابوبکر در سال ۵۲۰ هجری واقع شد (ح ۳ ص ۲۲۶ مرآة
 الجنان یا معنی)

کشف حقایق معنوی گردید. عاقبت اسانی کامل و عارفی تمام عیار از کار درآمد.

آنکه دیروز سر حلقه عقلا و متکلمان مذهب بود امروز در حلقه دیوانگان عشق خموش افتاد شافعی مذهب متمصب دیروز صوفی و ارسته امروز کشت و گشت

عشق آبهائی که می آفرود درد بو حنیفه و شافعی درسی نکرد دیگر از فن کلام و بیج و خم دور و تسلسل سخن نمی گفت، از طلاق خلع و مبارا دم نمیزد و نگرسی تدریس های سابقش نمی نشست.

عاشقان راشد مدرس حسن دوست دفتر و درس و سبقشان روی اوست درسشان آشوب و چرخ و ولواه بی ریادات است و باب سلسله سلسله این قوم جعد مشکبار مسأله دور است اما دور یار کردم خلع و مبارا می رود بد همین دگر بخارا می رود ناری عزالی متکلم بکلی عوض شد و عزالی عارف از کار درآمد افکارش مبدل گشت، سخنان و نوشته هایش رنگ دیگر گرفت.

عزالی در این مرحله یکی از متمکرن بررگ است که آراء و عقایدش در تاربع انقلاب فکری بشر موقعی عظیم دارد

اینجاست که وجود عزالی اسرار آمیزتر از مرحله اول زندگیانش میگردد و شناسائی او برای همه کس میسر نیست. دوستان و پیروان و همچنین دشمنان و مخالفانش هر کدام بیک نظر با این مرد عجیب سر و کار دارند یکی متکلم و یکی فقیه و دیگر فیلسوف و دلگرمی صوفیش میدانند، هر کس بطن خویش با وی باز میگردد و از دوش خسر دار نیست

دانشمندان بزرگ مانند ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵) و ابن تیمیّه (۶۶۱-۷۲۸) که بعد از عزالی آمده و با او اینهمه مخالفت دارند مشت بسندان می آزمایند، با آن عزالی مخالفند که در کتاب (تهافت الفلاسفه) و اعمال آن تجلی کرد و خودش پیش از همه کس پی برد که این معلومات ناقص است و آرام بخش نیست و از اینجهت بدانها پشت پا زد و همه را باور و بیهوده شمرد و اعتراف نمود که با عصای چوبین استدلالات کلامی و فلسفی راه کشف حقایق را نتوان پیمود و هیچ عطالی را تا سر حدّ یقین قاطع مانند بدیهیات اولیه برسد مورد وثوق و اطمینان نتوان قرار داد و جز در این مورد همه جا خود را جایز الخطا و احکام اطریبه را عالماً مخالف واقع دانست. با چنین مرد با اصفایی مخالفت نمودن خشت بدریاردن و دریا بفرمال پیمودن است ا بقول حکما با این رشد و فلاسفه عالمقام دیگر باید گفت « شیئیت هر شئی بصورت است به ماده »

اهل ذمّاتی گویند فصل احیر هر نوع محصل حقیقت و ممیز آن نوع از سایر انواع است.

قسمت احیر در دنگناسی عراقی است بهوئیت معتاره اش بمنزله فصل احیر و ضرورت ساختن اش همان حیثیت عرفانی است که پس ارسطر بغداد برای او حاصل شد و نیز با او سایر علما و فلاسفه و متکلمین ممتاز مساحت هم عراقی است که در حلال نوشته های کتاب « احیاء العلوم » و رشد از آن در مظهر کتاب بی نظیر « المنقذ من الضلال » که آنرا اشرف نامه عراقی خوانند تا بدعاوه مگر شده است پس عراقی سترایی را باید در این کتب بداند که در آن آثار و مؤلفات که ظهور در

خود در هم پیچید و همه را بکودکان عراقی وا گذاشت .

غزالی در سیر و ساوک بمنزلی رسید که دست فلسفه و کلام جدلی
از آن کوتاه است

حردم کاریهای علم هندسه	یا نجوم و علم طت و فلسفه
کان تعلق با همین دبستانش	ره بهفتم آسمان بریدستش
ابن همه علم بنای آخر است	که عماد بود گاو واشتر است
علم راه حق و علم منزلش	صاحب دل داد آرا با دلش

ابن رشد فیلسوفی عالی مقدار بود و از صناعت خویش حمایت
میکرد و کتاب « **تهافت التهافت** » را همین نظر تألیف کرده و اهانت
های او بحرانی (۱) از راه عبرت فاسده است اما طرف خصومت و خشم
و عتاب او یکمشت نوشته هاست که نخستین بار خود نویسنده هم بگفتار
و هم بکردار بحالان آنها ر دست کرد و بر فرض که اس رشد و بطائر
او کاری کرده باشند بیش از این بیست که قول و عمل عراقی را تأیید
نموده اند و اس دسته را و قعاً جزو پیروان عراقی نابد شمرده داخل
مه بدان و مخالفان وی که بعد از اس انشاء الله از آنها گفتگو خواهیم
کرد

داری غزالی یکی از افراد عرق اله دد بشر است ، اگر نگارنده

(۱) گویا سر از سر است که کتاب عراقی را « تهافت ابن حامد » نام گذاریم به
(تهافت انفسه) و در مسأله می صحت گوید ، هذا الفصل کلیة معالجة مسطاباً
فیهما الرجل (او حاد) می اصل منه الذی اصح دی دیا الکتاب لا یخلو من السراة
او الجین ، در قره و السراة ، اس الجین ، (اس) در باب صدور
ثروت از واحد میگوید ، ثم یلیع الرجل (یعنی عراقی) امریه من عالم المحيط
بده المسائل - دست جری ، شرت مکرر عراقی دنده است .

اندک مضامین در شناختن و شناساندن چنین باغچه بزرگوار کوتاهی کرده باشد بگردن فهم نارسا و خامه ناتوان است .

در باره این مرد و نظایر او همچون **ناصر خسرو علوی** (در قرن پنجم) که داعیه مذهبش از مقامات طاهری بدعوت باطنی کشید ، و **سنائی غزنوی** (در قرن ششم) که هدایت نور عرفان او مناسب دبوی چشم پوشید و همچنین مولانا **مولوی بلخی** (در قرن هفتم) که جاذبه عشقش از این سوی بلا حول بلکه از لاجول هم آنطرف انداخت تا رسیده بتوان اظهار رأی کرد ، نگارنده در **نامه تصوف نسلی** مشروح در باره اینگونه اشخاص نگاشته است و اینجا هر چه در باره **غزالی** مینویسد تماماً مأخوذ از نوشته های خود او و معاصران او و پاره ای از بزرگان موزحین است ، در این جهت هم اگر تفسیر با فسوری شده باشد معدود است زیرا مقدمه این کتاب بیش از این گنجایش تفصیل ندارد .

اینکه **غزالی** را **ناصر خسرو و سنائی و مولوی** مانند کردم تنها از این نظر است که هر سه از این مقامات علمی و معصوم دنیاوی بودند و زنده هم ، چیز گفته اند و کتابت مراد آنها از رویداد است .

اوصاف علمی و اخلاقی در عصر غزالی

همه بگذارند که در حدود تاریخ در اصول و اوصاف اخلاقی و فواید است ماضی در عصر هم در ظهور آنها اثر دارد پس باید در اشخاص اگر چه در بزرگی و بوجوه و بزرگی شبیه یک روح عصر و در زمانه و سبب آنها را که در آن ظهور آورده و در آن زمانه که از وجود او در اوصاف علمی و ادبی ، شور اخلاقی و فواید

نگارنده در این فصل میخواهد اوضاع علمی و مذهبی و احوال
اجتماعی عصر غزالی را تا اندازه ای که در خور این مقدمه است روشن سازد
غزالی طوسی در سال ۴۵۰ هجری قمری مطابق سنه ۱۰۵۸
مسیحی در مهد پرورش **فردوسی** متولد شد و در سال ۵۰۵ هجری
مطابق سنه ۱۱۱۱ میلادی در همان شهر وفات یافت .

عصر غزالی یکی از دوره های تاننده تاریخ ایران است . در این
دوره علوم و ادبیات نرفقی کامل داشت و علما و دانشمندان بسیار از هر
کوشه و کنار ظهور کردند و در تعلیم و تربیت و تألیف و تصنیف کتب
و رسائل بی اندازه پیشرفت نمودند

غزالی معاصر دولت **سلاجقه** (۴۲۹ - ۵۵۲) در ایران و با
بیشتر پادشاهان این سلسله معاصر بود .

ظهور سلطنت این سلسله برای ایران بلکه تمام بلاد عالم اسلامی
آغاز دوره جدید شمرده میشود .

پس از آنکه ایران از زیر تسلط حاکمان بیرون آمد و از حوره
خلافت مجزا شد چند مملکت کوچک منقسم گشت و در هر ناحیه
امیری سلطنت میکرد هیچکدام از سلاطین نتوانستند تمام بلاد ایران
را بصورت مملکت واحد در آورند و بر آن حکومت کنند حتی سلطان
محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱) بواسطه اشتغال باشکر کشی های
هندوستان و زردو خورد با نرکان ماوراء النهر و حواری میان فرصت بیافت
که فتوحات خود را در تمام بلاد ایران بسط دهد .

اما سلاجقه در اندک زمان ملوک الطوائف را از ایران بر انداختند
و بر تمام مملکت ایران فرمانروا شدند علاوه بر ایران تسخیر دیگر

ممالک آسیا هم پرداختند و بالاخره از ممالک اسلامی مملکتی به نام اور
تشکیل دادند که مرکز آن ایران بود.

طغرل رکن الدین ابو طالب (۴۲۹ - ۴۵۵) اولین پادشاه

سلجوقی در مدت ۲۶ سال سلطنت خود سراسر بلاد و ایالات ایران را
باضمام خواریزم و قسمتی از ماوراء النهر مستخر ساخت مکرر به بغداد
رفت و در تحکیم اساس خلافت و قلع و قمع مخالفین خلیفه کوشش بلیغ
کرد و در معنی مرکز خلافت اسلامی فرمانروائی حاصل کرد و خلیفه
القائم بالله (۴۲۲ - ۴۶۷) فرمان داد تا نام طغرل را در خطبه

پس از نام وی یاد کنند (جمعه ۲۲ محرم ۴۴۲) از جمله چیزها که در
آن زمان بی اندازه عجیب می نمود وصلت خاندان سلجوقی است با عباسی،
طغرل از خانواده خود دختر خلیفه داد و در ۴۵۴ هم از خلیفه دختر گرفت.
الب ارسلان عضد الدین ابو شجاع (۴۵۵ - ۴۶۵) چون از

تسخیر ماوراء النهر و ترکستان پرداخت بخاک روم حمله برد و در سال
۴۶۴ امپراطور روم را نزدیک اخلاط شکست داد و او را دستگیر و
سپس آزاد ساخت، والی کرجستان مطیع و ناجی او گردید.

ملکشاه حلال الدین ابو الفتح (۴۶۵ - ۴۸۵) وریر باتدبیری

همچون **خواجه نظام الملک** داشت، راهنمائی های خرد مندانه
این دستور بی نظیر دولت سلاجقه را باعلی درجه بسط و قدرت رسانید.
اغتشاشات داخلی مملکت را رفع کرد و آنکاء دسالة جهانگشائی های پدر
و حد خود را گرفت و شام و حلب و جزیره و بسیاری از نواحی دیگر
را فتح کرد و کلیه بلاد آسیا را زیر فرمان گرفت. وسعت مملکتش از
حدود شام تا چین رسید چنانکه وریر با تدبیرش اجرت ملاحان جیحون را
بر اطاکیه حواله می کرد. تمام کامیابیها و فیروزیهای سلطان بسته بر وجود
همین وریر کافی بود.

خواجه نظام الملک دیوان شاه و طغرا را بدست **کمال الدین**
ابو الرضی فضل الله بن محمد و دیوان استیفسا را بدست **شرف**
الملک ابوسعید محمد بن منصور بن محمد برده بود و این هر دو
در فضل و ادب و کفایت و تدبیر کم نظیر بودند.

دولت سلاجقه تا آنکه که نظام الملک زنده بود و در روز و وترقی
داشت و پس از قتل او و وفات ملکشاه (۴۸۵) بواسطه اختلافات داخلی
رو ضعف نهاد؛ آنکه تکلی منقرض گردید.

ملکشاه چهار پسر داشت: **برکیارق** و **محمد** و **سنجر** و **محمود**
محمود کودک بود و مادرش (ترکان حوت) مساعدت یافته
المقتدی بامر الله (۴۶۷-۴۸۷) او را سلطنت برگزید اما بزرگان
سپاه برکیارق را مساعدت کردند مقتدی پیش از آنکه متشور سلطنت
محمود را توفیق کند و فوت کرد و برکیارق پیشرفت نمود و تمام سلطنت
را بدست گرفت.

بعثتین **عز الملک ابو عبدالله حسین** پسر نظام الملک را در ارت
برگرد و منصب طغرا را بر او دادش **عبدالله حیم بن نظام الملک** و ده ان
استیفسا را به **استاد علی بن ابی علی قمی** برده این همه سه تن مردمان
بی کفایت و هوس بیفته بودند در بغداد شهر ایش و عیش گذراندند
برکیارق هم بخیرشکدر بی وعیش میگذاشتند و از این حیرت کارها سببی
گرفت **قتش بن الباسلان** عربی - اطلال که صاحب دینق و دینق
سلطنت افتاد و سپاه کشید و رحلت و حیرت و عیش و دینق و
آذربایجان و مدائن مستولی گشت (۴۸۷) و از آنجا که او را با کمال و
آخرین بار در حدود روم و اهرس بریعت دادند و عیونش کشته شد (۴۸۸)
این مشرفات که سبب برکیارقی شد و مشرفان که سبب برکیارق را

اورا در میان مردم و در میان امیران و بزرگان و اعیان و اشراف
بروزگار (۱)

اما این کتاب که در میان
دستی در میان مردم و در میان
بزرگان و اعیان و اشراف و
بزرگان و اعیان و اشراف و
بزرگان و اعیان و اشراف و
بزرگان و اعیان و اشراف و
بزرگان و اعیان و اشراف و
بزرگان و اعیان و اشراف و
بزرگان و اعیان و اشراف و

نام در کتبخانه موجود است و در بعضی نسخ آن در کتبخانه
نام در کتبخانه موجود است و در بعضی نسخ آن در کتبخانه

(۱) آثار وزارت امورکتابخانه عبدالرشید خان در کتبخانه
سال ۱۲۸۷ مینویسد (ص ۷۹) همین مؤید الممالک و در کتبخانه (در کتبخانه) تألیف
امیر علی حسین در جنگ میان میان برادرش و سلطان محمد کشته شد و کتاب
(العراقیه) می نویسد مؤید الممالک در دست و تیاری مصر شد و خواست صد هزار دینار
از او بگیرد و دوباره وراثت شد مردی طشت دار حافی که خول میکرد سلطان
می شود گفت سلجوقیان قوم بی حقیقت اند مردی ایبمه که بر آن کرد و سلطان اکسون
بر روی اعتماد میفرماید از این جهت بر کتبخانه مؤید الممالک را نکشت (ص ۸۰ - ۸۱)
در کتاب (مجموعه تاریخ الامم الاسلامیه) ناظم نامه این ویردا (عبدالله) نوشته و
بسط رساله التواریخ و تاریخ شماره کتاب نامش (عبدالله) بوده است.

(۲) چون بعد الممالک را در مؤید الممالک از خراسان مرصید و هدایای بسیار و تحف
بسیار و سایر سلامتان در باب وزارت پیش او نهاد و مؤید الممالک را معزول کرد
(العراقیه) در کتبخانه (السنجریه) را با احمدود در آمدی می نویسد مؤید الممالک وزیر
بر کتبخانه در ص ۵۸۸ در عهد امیران حقیقت کرد و فاتح شد پس بعد الممالک من نظام الممالک
از خراسان ماه در راه آورد و پاشکشی بسیار آت و تحمل آورد از سرایرده شهر من
و اسان تاریک شده و شکوه و درد ماه و وزارت استند (ص ۱۴۳)

نام سلطان محمد خطبه میخواندند و در بصره خطبه نام هر دو بود.
خراسان هم از حدود چر جان تا ماوراءالنهر بدست سلطان سنجر
اداره میشد.

امراء و ارباب نفوذ هم چون ابن احتلافات را نفع خود میدیدند
در رفع عائله نمی کوشیدند و عاقبت خود برادرها ستوه آمدند و از در صلح
داخل شدند.

ابن صلح هم چندان طول نکشید زیرا بر کیارق در دوم ربیع الاخر
۴۹۸ وفات کرد و امرا و اتباع او نام پسرش ملکشاه دوم خطبه
خواندند اما چیزی نگذشت که سلطان محمد همه جا را بدست گرفت و تنها
خراسان را برادرش سنجر وا گذاشت.

سلطان سنجر آخرین پادشاه سلجوقی است که در خراسان مقر
سلطنت داشت. و پس از او خراسان بدست آتسز حواریزمشاه افتاد
در اوائل سلطنت بر کیارق عموی او موسوم به (بوری برس) والی
خراسان گردید و **عمادالملک ابوالقاسم بن نظامالملک** وزیر او بود
بوری برس با ارسلان ارغو جنگ کرد و شکست خورد و در همین جنگ
عمادالملک وزیر کشته شد (۱).

ارسلان ارغو در سال ۴۹۰ بدست غلامی کشته شد و در همین
سال سنجر از طرف برادرش بر کیارق والی خراسان گشت همچنان
در مرکز سلطنت خراسان ثابت بود تا سال ۵۵۲ هجری و در این سال

(۱) رتبة التواریخ در تاریخ صلاحه تألیف ناصر بن علی حسینی نسخه مشکفی متعلق
بودن معارف راجع صلاحه هرچه از رتبة التواریخ نقل کنیم مقصود همین کتاب
و همین نسخه است به تألیف معروف (حافظ ابرو)

در هر دو وفات یافت (۱) مدّت سلطنت و حکومت او در حدود ۶۲ سال بود بیست و یکسال از طرف برادرانش بر کبارق و سلطان محمد و ۴۱ سال بعد از آنها با استقلال فرمانروائی کرد.

عماد کاتب در تاریخ سلجوقیه می‌توبسد سنجر از آن تاریخ که بحکومت خراسان رفت **فخر الملک مظفر بن نظام الملک** را وزارت داد و **فخر الملک** ده سال در وزارت او باقی بود تا آنکه روز عاشورا سنه ۵۰۰ هجری کشته شد و پس از وی پسرش **صدر الدین محمد بن فخر الملک** را وزارت برگرفت (۲) و وی در بلخ روز چهارشنبه ۲۳ دیجبه سال ۵۱۱ کشته شد.

فته عظیم غز در خراسان سال ۵۴۸ و کشته شدن عدّه پشمار از علما و مشاهیر رجال از قبیل **امام محمد بن یحیی** و امثال او و قتل و عارتی که بندرت بطیر پیدا کرده است مصادف با عهد سلطنت استقلالی سلطان سنجر واقع شد و این پادشاه هم بدست عران مدّتی اسیر بود و پس از استخلاص بار بر سر کار آمد و طولی نکشید که وفات نمود و سرگ او دولت سلاطین کبیر در ایران مابان رسید. (۲)

(۱) ابن خلکان توأم سنجر را در سنه ۲۵ رجب ۴۷۹ و وفاتش را در مرداد روز دوشنبه ۱۴ ربيع الاول ۵۵۲ ضبط کرده است - باقی و عماد کاتب هم وفات او را ۵۵۲ و انحصار هم توأم و وفات او را ۴۷۹-۵۵۲ ضبط کرده اند - راجعاً به سنجر وفات او را در ۵۵۹ نوشته است (۲) « واستورر عدّه مبعیثه الی خراسان فخر الملک المظفر بن نظام الملک . . و مشی الامور عشر سنین و قتل یوم عاشوراء سنه ۵۰۰ واستورر عدّه و ائمه صدر الدین محمد بن فخر الملک » الح (ص ۲۴۳)

(۳) خاندان سلجوقی چند شعبه میشود که همگی از یک ریشه جدا شده و هر کدام در ناحیه ای تشکیل سلطنت داده مدّتی حکمرانی کرده اند .
سلاجقه کرمان از حدود سال ۴۳۲ تا ۵۸۳ در واحی کرمان سلطنت داشتند و مؤسس این سلسله **قاور دین داود بن میکائیل بن سلاجوق** برادر الب ارسلان بود دولت آنها بدست ترکمانان منقرض شد .

اوضاع سیاسی و احوال عمومی عصر سلاجقه بخصوص عهد ملکشاه
و سنجر در علوم و ادبیات تأثیر کلی داشت و این معنی از آثار علمی و
ادبی آن عصر بخوبی مشهود میباشد.

یکی از معاصر عهد سلاجقه در وررا **خواجه نظام الملک** و در
عالم و دانشمندان **خرائی** است که تمهید این مقدمات برای روشن
ساختن تاریخ زندگی اوست

سلاجقه عراق و کردستان (۵۱۱-۵۹۰) این رشته از اولاد سلطان محمد بن
ملکشاه جدا میشود ریس اردوگاه سلطان محمد (۵۱۱) در عهد شطبه بنام پسرش
مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه خواندند (۱۳
محرم ۵۱۲) - و در زمان او حدود ۷۹ سال سلطنت کردند و بدست خوارزه شامیان
منقرض شدند

سلاجقه روم در آسبای صغیر مدت ۲۳۰ سال از ۴۷۰ تا ۷۰۰ هجری سلطنت کردند
و سلسله آنها بدست مغول و ترکان عثمانی انقراض یافت ،
این رشته از دودمان **قتلمش بن اسرئیل بن سلجوق** جدا شد و سردودمانش
سلیمان بن قتلش بود که در عهد ملکشاه فرمانروای مملکت روم گردید
سلاجقه سوریه و شام از خانواده **قتش بن ابی ارسلان بن داود** در عهد
برکیارق تشکیل یافت و از ۴۸۷ تا ۵۱۱ هجری دوام داشت و بدست اتابکان بوری و
اسرای ارتقی منقرض گردید

سلاجقه یا که امراء و غلامان هم داشتند که آنها را بواسطه حسن خدمت و کمالات
مقام (یا اکثر) بعضی سرپرستی شاهزادگان انتخاب میکردند - بعضی از این غلامان
هم در مراجع حساس و اجتنابناز دولت و امور مهمه آورده و تشکیل حکومتها
و سلسلهها شده اند که امام اتابکان در بروج صغیر است مانند **اتابکان آذربایجان**
(۵۳۱-۶۲۴) - و **اتابکان بصره** یا **اتابکان فارس** (۵۴۵-۶۲۶) که رشته
نسب سلسله ازل به (ابانکر) و روم (سائن) می پیوندد و هر دو از غلامان ساجه تبار
بودند - و هیچ وجه در خدمت و عرس و در حال رانندگی و دربارگر و ارباب و پادشاهان
و اتابکان ایران و روم و بصره و فارس و اذربایجان و فارس -

این رشته ها از برای استوار شدن و استوار نگه داشتن و در زمانهای پادشاهان و از
بعضی شعب و رشدهای عظیم و زریں در این سلسلهها پدید آمدند که در تاریخ میتوان
سلاجقه کبیر معروفند

غزالی با بیشتر سلاجقه معاصر بود چرا که ولادتش در او آخر عهد طغرل و وفاتش در زمان سلطنت سلطان محمد واقع شد و همین سلطان است که غزالی کتاب *نصيحة الملوك* حاضر را برای او تألیف کرد و بعضی مکاتیب و رسائل فارسی و عربی او خطاب به همین سلطان صادر شده است.

پیش گفتیم که سلطان سنجر در سال ۴۹۰ از طرف برادرش برکیارق والی خراسان گردید و بنابراین غزالی مدت ۴ سال حکومت سنجر را در خراسان درک کرده است.

سلاجقه عموماً نسبت به غزالی احترام و تحلیل شایان میکردند و او را بزرگترین عالم دانشمند زمان خود می شناختند، این احترام کاملاً درخور بود زیرا غزالی نسبت به بزرگان این دودمان حق خدمت و تربیت داشت و گاهی برای تربیت آنها خطابه های تند و عتابهای پدرايه بکار میبرد.

مختصات عصر غزالی

عصر غزالی یعنی از نیمه سده پنجم تا اوائل سده ششم هجری بچند خصیصه از دیگر دوره های تاریخی ابراز ممتاز است

فخستین و فور علما و ادبا در هر شهر و کثرت تألیف و تصنیف چه در این زمان مدارس اسلامی کاملاً دایر بود و ارباب ذوق و استعداد دست بکار تحصیل و تألیف و تصنیف بردند و تحصیل ادبیات و علوم خاصه معارف مدهمی مانند فقه و اصول و حدیث و کلام و حکمت الهی شیوع یافت و در نتیجه کار این علوم بحدی بالا گرفت که در کمتر دوره ای نظیر پیدا کرده است.

دوم - رواج و رونق دیانت اسلامی مخصوصاً مذهب تسنن که

خلفای بغداد و همچنین پادشاهان سلجوقی و رجال و اعیان دولت همچون نظام‌الملک با تمام قوی حامی و نگاهبان آن بودند .

سدیگر - شایع شدن تملیفات و مجادلات مذهبی و غلبه افکار و اشتداد احساسات و تعصبات دینی

علت سه خاصیت فوق عصر غزالی را باید دوره علمی و ادبی یا عصر مذهبی و جدلی نام گذاشت .

اختلاف شیعه و سنی و معتزلی و اشعری و امامی و همچنین اختلاف فرق چهارگانه اهل سنت با یکدیگر مخصوصاً شافعی و حنفی در تمام بلاد اسلامی بویژه خراسان و اصفهان یعنی پایتخت و مرکز سلطنت سلاجقه سابق بر این عصر وجود داشت (۱) اما در عهد غزالی شدت و قوت یافت از جمله عللش این بود که در این دوره بیش از دوره های پیش تحصیل علوم و معارف مذهبی رواج گرفت و در نتیجه شیوع و رواج مسائل دینی رقابتهای مذهبی اشتداد یافت بقسمی که عالماً میان علما و فقها و رؤسای مذاهب مختلفه مجادلات و مناقشات رخ میداد و گاه این مناقشات

(۱) اختلاف اشعری و معتزلی در قرن سوم شیوع و در قرن چهارم و پنجم قوت یافت . این دوره تا آنکه در حلقه اسلام داخل بودند یکدیگر را انکار سمت میدادند . خلاصه و حال دولت هم در این مناقشات شرکت می‌جستند **انقادربالله** عباسی متوفی ۴۲۲ هـ که در تکفیر معتزله و کسانی که قائل بحلق قرآن شده اند تألیف کرد و در هر دو کتاب آدبیه کتاب را در حضور مردم میخواند (مرآة الجنان یافعی ح ۳ ص ۴۱) . اختلاف مذاهب چهارگانه اهل سنت (حنفی ، شافعی ، مالکی ، حنبلی) هم از آثار پیدایش مذاهب در کار بود . داستان سازگراشتن **فقال مروزی** (ابوکر عبدالله بن احمد ۳۲۷ - ۴۱۷) بدو طریق شافعی و حنبلی تا وضع خنده آور در سباز حنبلی حضور سلطان محمود غزنوی در کتب تاریخ مشهور است و این خنکان در ترجمه سلیمان محمود (ح ۲ ص ۲۰۲ طبع طهران) و یافعی در وقایع سال ۴۱۰ طبع حیدر آباد دکن (ح ۲ ص ۲۴) این قصه را تفصیل نقل کرده اند . ماخذ آنها کتاب **مغیث الخلق** امام الحرمین (۴۱۹ - ۴۷۸) بوده که بر دیکه بعهد محمود غزنوی و فقال مروزی میریسته است .

از حدّ مجادله علمی بین علما تجاوز میکرد و بدسته نندی و تحزّب و غوغاء میا انجامید و کار نزد و خورد و کشتار میکشید، نواریخ آن عصر مملوّ از این گونه حوادث است.

چون علمای آن دوره در يك انجمن با هم مصادف میشدند مسائل علمی و مذهبی طرح و مجلس مناظره بر پا میشد و این مناظرات گاهی بصورت کتب و رسائل و پاسخ و پرسش در میآمد و شاگردان و پیروان هر استادی سمت اجتماع عالم دیگر همین معامله را داشتند. نمونه ای از این مناظرات در کتاب **طبقات الشافعیه** سبکی و دیگر کتب تراجم و رجال در ذیل تراجم علمای قرن پنجم مانند **امام الحرمین ابوالمعالی جوینی** و **شیخ ابو اسحاق شیرازی** و غیره و غیره دیده میشود. (۱)

در نتیجه همین مطالب بود که در آن دوره فن **خطابه و جدل و علم خلاف** و آنچه سرمایه این فنون است مانند فن اصول و کلام بی اندازه ترقی کرد و علمای آن عصر در این فنون کتابها و رساله های پرداختند **کتاب المنتحل فی فن الجدل** از آثار عهد جدلی غرالی است.

ابو اسحاق شیرازی مدرس در رگ نظامیه بغداد در فن مناظره و خلاف آیتی عظیم بود و گویند مسائل خلاف را چنان از بر داشت که مسلمانان سوره فاتحه را از بر دارند و کتاب **نکت** را در خلاف و **معونه** را در جدل نوشت (۲) و کتاب **مهذب** را در اثر سخنی که از

(۱) سبکی چند فقره صورت مناظرات علمی را شرح داده است از جمله در (ح ۳) مناظره در جامع منصور بغداد میان قاضی ابوالطیب و ابوالحسن طالقانی (ص ۱۸۲) و مناظره ابواسحاق شیرازی و ابوعبدالله دامغانی (ص ۱۰۰) و مناظره ابواسحاق و ابوالمعالی جوینی در بکامور (ص ۱۰۹) و مناظره ابواسحاق سمرایی و قاضی عبدالرحمن معتزلی (ص ۱۱۴) و مناظره قاضی عبدالطیب و ابوالحسن حنفی (ص ۱۸۹)

(۲) **مرآة العیان** یاغی (ح ۳ ص ۱۱۰) و در حاشیه نقل از کشف الخفا و غیره. **السیکمه فی علم الجدل** لابی اسحاق شیرازی

این صباغ شدید تألیف کرد (۱) و ابو المعالی جوینی کتاب **مغیث الخلق** **فی اختیار الحق** (۲) را در ترجیح مذهب شافعی بر حنفی و کتاب **غذیه المسترشدين** و کتاب **نهاية المطالب** را در فنّ خلاف نوشت و **ابو سعید مثنوی** (۳) هم کتاب در فنّ خلاف (۴) پرداخت از اینگونه کتب و رسائل در آن عصر بسیار نوشته شده است .

(۱) (این صباغ) اولین مدرس نظامیه بغداد گمت اگر شافعی و ابو حنیفه باهم سازگار شوند علم (ابو اسحاق شیرازی) از میان میرود یعنی تمام دانش او مسائل خلاف است و اگر اتفاق دست دهد خلاف از بین خواهد رفت ، این سخن به **ابو اسحاق شیرازی** رسید و بدین واسطه کتاب **مهذب** را تألیف کرد .

سبکی در **طبقات الشافعیه** ج ۳ ص ۹۲ می‌نویسد : و كان الشيخ ابو اسحاق عسكراً في المناظرة لا يعطلي له سار و قد قيل انه كان يحفظ مسائل الخلاف كما يحفظ احدكم الفاتحة و قيل ان سب تصبغه المهذب انه بلغه ان ابن الصباغ قال ادا اصطلاح الشافعي و اوحديته ذهب علم اي اسحاق الشيرازي يعني ان علمه هو مسائل الخلاف فاذا اتفقا ارتفع الخلاف فصنف الشيخ حينئذ المهذب .

(۲) نام این کتاب را ابن خلیکان در چند جای (**مغیث الخلق فی اختیار الاحق**) ضبط کرده است و سجعی جای **مرآة الجنان** یاحی در ترجمه حال ابو المعالی حزو مصنفات مشهوره اش کتاب (**عباث الامم**) در امامت و کتاب **مغیث الخلق فی اختیار الحق** و در داستان سلطان محمود و **فقال مروزی** (**اختیار**) نام موخده یاحی (**اختیار**) نام مثلاً ضبط شده است . و سبکی در **مؤلفات امام الحرمین « عباث الامم و مغیث الخلق فی ترجیح مذهب الشافعی »** نوشته است .

(۳) راجع به (ابو سعید) یا **ابو سعید مثنوی** بعد از این انشاء الله گفتگو خواهد شد سبکی و یاحی و ابن خلیکان هر سه در حزو مؤلفات **ابو سعید** کسانی در فنّ خلاف ذکر کرده اند .

(۴) **فنّ خلاف** یکی از شعب فنّ جدل است .

(**فنّ جدل**) یکی از صناعات بحکامه منطقی میباشد (برهان ، خطابه ، شعر جدل ، مبالغه) این فن در اسلام خاصه موقعی که هدایت و فرقی متجذبه اسلامی پیدا شدند و دست نیکار بلیع و شر معتقدات خود بردند اهمیتی فوق العاده پیدا کرد و بنام فنّ **خلاف** و مناظره معروف گردید و برای اینکه از باب جدل و مناظره موارد

[هیبه حلیه در صحنه بعد]

در اثر توجه عامه بعلوم و مذهب در این عهد عامای مذهبی بی
اندازه محترم بودند **ابو اسحق شیرازی** از طرف حلایعۀ عباسی المقتدی

[بیه حاشیه ارسنه نقل]

اختلاف عقاید را همه وقت مستحضر باشد کتابها پرداخته شد
منّ خلاف در هر عامی مورد دارد مانند فقه و نحو و کلام و سره و در هر
کدام کم و بیش کتابها نوشته شده است مانند (خلاصات نحو) در موارد اختلاف ساجه
سره و کوفه و (خلاصات ۴۱۰) در موارد اختلاف حنفی و شافعی یا شیعۀ و سنی
و (خلاصات کلام) در عقاید اشاعره و معتزله .

متکلم متضاد اصطلاح خاص وضع یا مواضع است و مقصود از وضع یا
(موضع) در اینجا کلی معتقدات است خواه عقاید مذهبی و خواه سایر مذهبی و از این
جهت منّ حدل را (منّ مواضع) هم گفته اند. چون وضع اختصاص عقیدتی
مخصوص دارد حدل و مناظره در همه عقاید علمی و مذهبی راه پیدا میکند اما بیشتر
معادلات و مناظرات فقها و متکلمان قدیم در اصول و فروع مذهبی بخصوص دو
طریقۀ شافعی و حنفی بوده و کتب خلاف در این قسمت بیش از دیگر قسمت ها نوشته
شده است و از این جهت (منّ خلاف) را بر سبیل شهرت یا نقل عامّه بحاصّ اغلب
در مورد فروع فقهیۀ شافعی و حنفی بکار برده اند و فقها و متکلمین عامه هر وقت (منّ
خلاف) گویند متاثر بذهن همان فروع و مسائل اخلاقیۀ اهل سنت بخصوص مرقه
شافعیه و حنفیه است

بعض علمای شیعه هم مانند شیخ طوسی رحمه الله در کتاب **بجای حلایع** نوشته
مرتضی علم الهدی اهل الله عزانه در کتاب **آثار** از فروع اخباریه شریعه و سنی را
ثبت کرده اند .

بجای حلایع معنی اسمال حدل است بطریق خاص و تمامی منّ در نه بعد
مناظره گویند که عبارت است از طر و نحو در موضوعی از دو صورتی منّ و اخبار
حقیقت و صواب و اگر مقصود از معادله اخبار مصیبات خود یا مصیبت دیگران است
آرا مناظره حقیقی شاید گفت

آداب مناظره هم منّ خاصی است و کتب بسیار هم در این باب نوشته اند .
پس معلوم شد که منّ خلاف و مناظره و آداب مناظره هر سه از رشته های منّ حدل
محسوبند که یکی از صناعات بیحکانه منطوق است .

چون اصطلاحات مخصوص منّ مناظره مورد حاجت از آداب تحقیق است باره ای
از آنها اشاره میشود .

مناظره باید بصورت سؤال و جواب و مستحسن و مانع یا در حکم آنها باشد .
بیه حاشیه در حدل

بامرالله (۴۶۷ - ۴۸۷) بعنوان سفارت از بغداد بخراسان آمد - مردم

[نته حاشیه در صفحه اول]

شخص مستدل و بقول علمای مناظره **معلل** در نقل عقاید و آراء عهده دار صحت و خطا بیست و از این جهت بر نقل و حکایت اقوال اعتراض مایه کرد مگر آنکه در اصل نقل و حکایت اشتباه و محتاج بکفتگو و یاد آوری باشد. از آنوقت که تعابیر و استدلال شروع میشود راه منع و اعتراض باز خواهد شد.

دو طرف مناظره را « سائل و معیب » یا « مستدل و مانع » و هر کدام را بست بدیگری (خصم) نامند.

طرف مناظره بچند گونه منع و اعتراض بر سخن مستدل تواند کرد بعضی را پیش و یاره ای را پس از تمام شدن دلیل.

آنچه پیش از اتمام دلیل یعنی در یکی از مقدمات استدلال باشد « **مناقضه** »

یا « **نقض تفصیلی** » خوانند. پس شخص تفصیلی منع یکی از مقدمات معین دلیل است. مناقضه باید مقرون به « **مستند** » باشد. و مستند اصطلاح عبارت از چیزی است که منع مقدمه بر آن متسی بود و آنرا « **مستند منع** » هم گویند.

در صورتی که نقض تفصیلی مقرون مستند باشد و تنها بدلیل انتفاء قناعت شود آنرا « **عضب** » گویند که در طریق بحث یسندیده بیست و ممکن است هر دو طرف را محیط و اشتباه بیندازد. اما آنچه پس از اتمام دلیل صورت گیرد دو قسم است مبارزه و نقض اجمالی.

معارضه اقامه دلیل است بر خلاف مدعای معلل چنانکه مناظر گویند این دلیل اثبات مدلول میکند اما من دلیلی دارم که مدلولش معالف این مدعاست.

نقض اجمالی تعلف حکم است از دلیل چنانکه مناظر پس از تمام شدن دلیل خصم گویند این دلیل درست بیست بریرا در « **لان مورد همین دلیل میآید اما حکم صادق نمی کند.** »

مقصود از اینکه گویند (نقض اجمالی منع یکی از مقدمات دلیل است بدون تعیین) همین معنی است که گفته شد.

ممکن است پیش از اتمام دلیل و در یکی از مقدمات معارضه یا نقض اجمالی و یا آن مقدمه معامله تمام دلیل و آنرا با مستند منع کنند یا دلیلی بر خلاف مدلول آن اقامه نمایند در این صورت بیست بهمان مقدمه معین معارضه یا نقض اجمالی میشود اما بیست تمام دلیل آنرا در مورد معارضه « **مناقضه بر سبیل معارضه** » و در مورد نقض اجمالی « **نقض تفصیلی بر سبیل اجمال** » گویند.

و تیکه خصم در صدد معارضه یا مناقضه بر آمد و دلیل اقامه کرد شخص مستدل

[نته حاشیه در صفحه بعد]

هر ناحیه از مرد و زن باستعمال او می شناختند و رکاب او را می نوسیدند و خاک پای استرش را بتیمن و تبرک بر می گرفتند و عالم نزرک خراسان **ابو المعالی جوینی** محض تجلیل غاشیه او بدوش میکشید (۱) این نبود جز اثر تو جهی که عموم طبقات علوم و علمای مذهبی داشتند.

آنچه گفتیم خلاصه ای از **مختصات عهد غزالی** بود و در ضمن مطالب آینده اوضاع و احوال این عهد مفصل تر از این انشاء الله باز نموده خواهد شد.

[تیه حاشیه از صفحه قبل]

اول در حکم سائل مانع و طرف مقابل در حکم مستدل مجیب میشود و بار اقسام اعتراض راه پیدا میکند و همان معامله که سائل یا پاسخ دهنده میکرد تکرار میشود و همچنان دنبال مناظره را میگیرد تا نارام خصم یا انجام مستدل برسد و ختم مناظره اعلام شود.

هم از جمله اصطلاحات من مناظره این است:

دوران ترقب چیزی است بر چیزی که شایسته حلیت باشد. امر اول را **دائر** و دوم را **مدار** خوانند.

دلیل آنچه از علم بآن علم بجز دیگر لازم آید، **اماره** آنچه از علم بآن علم بجز دیگر لازم آید.

آنچه شبیه بر آن واسه بود اگر داخل در حقیقت است **رکن** و اگر خارج و مؤثر در وجود است **علت** و جز آن را **شرط** گویند.

علت قومه تمام آنچه شبیه بر آن متوقف بود

ملازمه اقتضای چیزی است چیز دیگر را **اول** را **ملازم** و دوم را **لازم** خوانند.

تداول بیان علت حکم کردن

چون گفتگو از یکدیگر متکلم و استاد مناظره همچون عراقی در میان است این مایه اصطلاح از من مناظره برای مستدیان و نازل لازم بود کسانیکه جوهری تحصیل هسته رجوع نکند از باب من کند.

(۱) طبقات السامیه سکی ح ۳ و ابن حنکلی ح ۱ و مرآت الاعیان ح ۲

رواج دعوت باطنیه در عهد غزالی

یکی از احوال مهم عهد غزالی رواج دعوت و تبلیغ باطنیه است بر ضد مذهب اهل سنت و خلفای عباسی .

باطنیه با اسمعیلیه فرقه ای از شیعه اند که گویند امامت پس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پسر بزرگش اسمعیل رسید و بدو ختم شد .

این فرقه نام های مختلف مانند فاطمیه و علویه و باطنیه و اسماعلیه و شیعه سبئیه و ملاحده خوانده می شوند و هر نامی باعتبار جهتی است (۱) .

(۱) عنوان (فاطمی) و (علوی) باعتبار سب و منهب این سلسله است در مقابل (عباسی) و (باطنی) باعتبار آنست که در احکام مذهب تأویلات داشتند و نقول خودشان بیاطن شریعت کار میکردند مقابل فرقه (ظاهری) که از شاخه منهبان اهل سنت بودند و مؤسس این طریقه (ابو سلیمان داود بن علی اصفهانی) متوفی ۲۷۰ بود فرقه ظاهری جمود بر طواهر شریعت داشتند بطوریکه گاهی مشکلات عجیب در قرآن و احادیث بر میخوردند و از ظاهر دست میکشیدند ، بمقیده نگارنده ظهور مذهب باطنی در شیعه عکس العمل طریقه ظاهریه در اهل سنت و جماعت است و در مذهب نه چنین ظاهری باید بود که (الرحمن علی العرش استوی) را جز بر استواء ظاهری حمل نکنند و نه چنان باطنی که تأویل را حتی در آیات محکّمات راه دهد چنانکه (ناصر خسرو) در کتاب (وجه دین) نشان داده است .

بالجمله تعبیر (باطنی) در مقابل فرقه ظاهری است اما (اسمعیلیه) در مقابل (کیسایه) و (ریدیّه) و امثال آنها باعتبار آنست که (اسمعیل) پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام داد — اسمعیل در زمان پدرش وفات یافت و همان زمان جمعی بیروان داشت و چون در گذشت نوشته تاریخ گریده « جعفر صادق او را از دیهی بچهار فرسگی مدینه بردوش مردم مدینه آورد و بدصور مدیان بگور کرد » وفات حضرت صادق در سال ۱۴۸ واقع شد و شیخ طوسی وفات اسمعیل بن جعفر را در سال ۱۳۳ صحت کرده و گویند پدرش بی اندازه او را دوست میداشت و چون فوت شد چند مرته حواره او را بر میب گذارد و روی او را بار کرد تا مردم همگی بدانند که اسمعیل مرده است و در سال ۵۴۶ حسین بن ابوالهیجا یکی از ورزای فاطمیه برای قبر اسمعیل بقعه ای در بنیع ساخت .

این فرقه در قرن سوّم هجری ظهور کردند و تا اواخر این قرن
چندان نفوذ و اعتمادی نداشتند .

در اواخر این قرن **عبدالله** نام ملقب به **المهدی** که خود را

[بقیه حائیه از صفحه اول]

اما (شیعۀ سنیّه) یا هفت امامی بدان اعتبار است که معتقد به هفت امام میباشد
که اول آنها **(علی بن ابی طالب)** علیه السلام و آخرشان **(اسمعیل بن جعفر
صادق ع)** است و اسمعیل را قائم مهدی و امام منتظر دانسد و گویند وی مرده
بلکه از چشم ظاهر پنهان شده است .

هیچنانکه پس از رحلت پیغمبر صلوات الله علیه مسلمانان چند فرقه گشتند پس
از وفات هر امام نیز پیروان او چند فرقه میشدند ، يك دسته بهمان امام پس کرده
اورا قائم مهدی میشدند . مقصود از قائم مهدی اصطلاح مدهمی کسی است که سلسله
امامت بدو ختم شده و از نظرها پنهان است و وقتی قائم میکند و جہایا را بکیش خویش
راهمائی بمنماید و پیروانش همیشه منتظر ظهور اویند تا آنکاه که از پرده ظاهر گردد .
الحمله پس از وفات هر امامی یکعده از اتعاش دیگر امام سی گویندند
و همان امام را قائم مهدی و وفات او را عیبت ظاهری و عروج معوی میشدند و
دسته های دیگر هر کدام یکی را امامت بر میگرفتند ، از این وهگدر فرقی مختلفه
ظهور کردند و هر فرقه را عقاید مخصوص بود ، مثلاً پس از شهادت امیر المؤمنین
علیه السلام در سال ۴۰ هجری چند فرقه ظهور کردند ، فرقه **سبائیه** که رئیس
آنها **(عبدالله بن سبا)** بود میگفتند علی ع مرده و جواهر مرد تا آنکاه که ظهور
کند و عالم را بر عدل و قسط نماید همچنانکه از ظلم و جور پر گشته است
این دسته معتقد بودند که علی ع امام قائم مهدی است ، فرقه **کیسانیه** معتقد شدند
که امامت بعد از علی بن ابیطالب ع بسرس **محمد بن حنفیّه** رسید که رأیت پدرش
در روز بصره بدست او بود و این طایفه را **(کیانیه)** بدان جهت امیده اند که رئیس
آنها **مختار بن ابو عبید ثقفی** متوفی ۶۸ لقب **(کیسان)** داشت ، يك فرقه هم
معتقد شدند که امامت به **حسن بن علی** علیه السلام رسید .

هیچین بعد از هر امام فرقه های مختلف تشکیل میشد ، بعد از امام
جعفر صادق علیه السلام اتعاش او شش فرقه شدند ۱ **ناووسیه** معتقد بودند
که حضرت صادق حاتم ائمه و قائم مهدی است ۲ **فطحیه** می گفتم امامت
از حضرت صادق بسرس **عبدالله افطاح** متوفی ۱۴۸ رسید (۳) **سبطیه** یا **سبطیه**
یا **سبطیه** و **سبطیه** اختلاف اسخ و روایت این فرقه می گفتم پس از حضرت صادق
[بقیه حائیه در صفحه بعد]

از نسل **فاطمه** علیها السلام و از اعقاب **محمد بن اسمعیل بن امام جعفر صادق** علیه السلام می‌شمرد (۱) ظهور کرد و مروج مذهب اسماعیلی

پسرش **محمد دیباج** متوفی ۲۰۳ امام بود و این منصب از وی با عقابش رسید
 ۴ **اسماعیلیه** گویند امامت از حضرت صادق پسرش اسمعیل متوفی ۱۳۳ رسید و وی را قائم مهدی و خاتم سلسله امامت دانند این فرقه اسماعیلیه خالص اند
 • **مبارکبه** که رئیس آنها (مبارک) نام از موالی اسمعیل بود ، این فرقه می‌گفتند امامت از حضرت صادق ع ، نواده اش **محمد بن اسمعیل** متوفی ۱۹۸ رسید زیرا که اسمعیل در زمان پدرش وفات یافت ، **قرامطه** که رئیس آنها یکی از مردم خورستان ملقب به **گرمیته** یا مردی تپلی از اهالی سواد کوه موسوم به **قرمط** یا **قرمطویه** بوده است یکی از شعب (فرقه مبارکبه) و دراصل و اساس موافق اما در بعض معتقدات با یکدیگر مخالفند ، قرامطه محمد بن اسمعیل را هفتم امام شمرند و بدو ختم کنند و گویند وی قائم مهدی و پیغمبر اول الزم است
 ۶ فرقه ای از امامیه امام هفتم را حضرت **موسی الکاظم** متوفی ۱۸۲ دانند . و پس از او هم چند فرقه تشکیل شد ، **واقفه** امامت را بحضرت موسی الکاظم ختم کردند و فرقی دیگر هر کدام طریقه پیش گرفتند .

دانشیم که **قرمطی** یا **فاطمی** تفاوت بسیار دارد و بها مشاهرت آنها از این است که هر دو هفت امامی هستند و شعار هر دو آیات سفید بود و تأریلات و یاره از مصطلحات آنها هم شبیه یکدیگر است ، «عبر قرامطه یا **الاحدیه** در یاره اسماعیلیه غالباً از طرف دشمنان و مخالفان آنها بوده است و بعضی هم بواسطه جهل معتقدات این فرقه را محطوط یکدیگر کرده اند والله العالم «حقایق الامور» (رجوع شود بکتاب ورق السبعة و بختی رئیس الیس ابن حوری و ملل نعل ابن حرم و شهرستانی) ،
 (۱) در زیاد و سب **عبیدالله** اختلاف بسیار است برخی سلسله سب او را چنین گویند **عبدالله بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام** ، و برخی گویند **علی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن حسن بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب** ، و بعضی گویند **«عبدالله بن النقی بن الوهبی بن الرضی»** یا **«عبدالله بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق»** ، برخی سب او را **«عبدالله بن میمون فداح»** رسانده اند که بعض روایات از مردم ایران بوده است و سلسله سب عبدالله مهدی را ایضاً گویند **«عبدالله بن حسین بن احمد بن محمد بن عبدالله بن میمون فداح»** و فداح بدان سب گسند که کجالت بود و چشم های آب آورده را سگ میزد (رجوع شود باین حکایک و تاریخ مصر) .

و مدعی خلافت حقه فاطمی و علوی گردید. در سال ۲۹۷ در شمال
 افریقا تأسیس حکومت و خلافت مستقل کرد و اعقاب او بنام **خاندان**
فاطمی یا **علوی** یا **عبیدی** تا سال ۵۶۷ یعنی حدود ۲۷۰ سال در
 قلمرو عمالکی وسیع سلطنت و خلافت کردند (۱)

(۱) خلفای فاطمی ۱۴ تن بودند و مدت ملکشان (۲۹۷ — ۵۶۷) بود سال
 وفات هر کدام آغاز دوره خلیفه بعد است ، مدت خلافت و تاریخ تولد و وفات
 آنها بدینقرار میباشد .

المهدی عبدالله ۲۹۷-۳۲۲ (تولد ۲۵۹ یا ۲۶۰) .

القاسم بامر الله ابو القاسم محمد بن مهدی ۳۲۲-۳۴۴ (تولد ۲۸۰ یا ۲۸۲
 یا ۲۷۷) .

المنصور بالله ابو الطاهر اسمعیل بن قاسم ۳۳۴-۳۴۱ (۳۰۱ یا ۳۰۲) .

المعز لدین الله ابو نعیم محمد بن منصور ۳۴۱-۳۶۵ (۳۱۹) .

العزیز بالله ابو منصور نزار بن معز ۳۶۵-۳۸۶ (۳۴۴) .

الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن عزیر ۳۶۸-۴۱۱ (۳۷۵) .

الظاهر لاعز لدین الله ابو القاسم علی بن حاکم ۴۱۱-۴۲۷ (۳۹۵) .

المستنصر بالله ابو نعیم محمد بن ظاهر ۴۲۷-۴۸۷ (۴۲۰) .

المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر ۴۸۷-۴۹۵ (۴۶۹ ، ۴۶۷) .

الامر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی ۴۹۵-۵۲۵ (۴۹۰) .

الحافظ لدین الله ابو المیمنون عبدالعزیز بن ابو القاسم محمد بن مستنصر ۵۲۵-۵۴۴
 (۴۶۶ ، ۴۶۷) .

الظافر بالله ابو منصور اسمعیل بن حافظ ۵۴۴-۵۴۹ (۵۲۷) .

الناظر بنصر الله ابو القاسم هانی بن ظافر ۵۴۹-۵۵۵ (۵۴۴) .

العاقد لدین الله ابو محمد عبدالله بن حافظ ۵۵۵-۵۶۷ (۵۴۶) .

تواریخ مذکور يك يك از روی اسن خلکان بدست آمده اینها ثبت شد .

این سلسله را (صلاح الدین ایزدی) مقررص کرد ، وقتی که صلاح الدین مصر را
 گرفت (نورالدین محمود) پدر نوشت که نام عاضد را از خطه بکشد و بجای او
 نام المستنصی لامر الله عباسی را (۵۶۶-۵۷۵) یاد کند ، صلاح الدین جرأت این
 کار را نمیکرد در این اثناء مردی عجمی بنام (امیر عالم) وارد مصر شد و این کار را
 بعهد گرفت و در اولین جمعه محرم ۵۶۷ بسر روت و خطه نام مستنصی خواند و صلاح الدین
 امر کرد تا بر سایر دیگر همین کار کردید . عاضد روز عاشورا ی همین حال قتل یا احل
 موعود وفات کرد (برای تفصیل قضیه رجوع شود تواریخ کامل این اثر و این خلکان) .

حوزه حکمرانی و خلافت این سلسله در آغاز امر منحصر بود بقطعه‌ای
 از افریقا، عبیدالله المهدی (۲۹۷-۳۲۲) و این خلیفه فاطمی شهر **مهدیه**
 را نزدیک **تونس** بنا کرد و آنجا را پایتخت قرار داد، رفته رفته حوزه
 سلطنت و خلافت این سلسله از افریقا تجاوز کرد و مصر و شام و حجاز
 و یمن و دیار بکر و موصل و بعضی نواحی عراق عرب را تصرف شدند
 و در مکه و مدینه هم خطه شام آنها خوانده میشد، در زمان چهارمین
 خلیفه فاطمی المعزالدین الله (۳۶۵-۳۴۱) **بسر داری جوهر** سپهسالار
 بزرگ فاطمی (۱) مصر فتح شد (سال ۳۵۸) و شهر **قاهره** را همو بنا کرد
 و پایتخت فاطمیان از افریقا ب**قاهره** انتقال یافت و در زمان مستنصر
 هشتمین خلیفه فاطمی (۴۲۷-۴۸۷) کار این سلسله بی اندازه بالا گرفت

(۱) ابوالحسین جوهر بن عبدالله معروف به (کاتب رومی) سردار بزرگ فاطمیه
 از علما و معرّ فاطمی و از بزرگان زمان خود بود، در دولت فاطمی خدمت های
 بزرگ انجام داد و آثار بسزایی بنا کرد - بنای شهر **قاهره** و جامع الازهر
 از یادگارهای معروف اوست - قاهره را پس از فتح مصر بنا کرد و نام معرّ قاهره
 معرّیه معروف شد و عمارت **جامع الازهر** را در ۱۷ رمضان ۳۶۱ پایان رسانید، وی
 اول کسی است که مذهب تشیع و تحویل آل علی علیهم السلام را در مصر رواج داد،
 شب ۱۴ رجب الاول ۳۵۸ از افریقا قصد تسجیر مصر حرکت کرد و سه شب ۱۲ رور
 مانده بآخر شعبان همین سال مصر را اردست **اخشیدیان** گرفت و روز جمعه ده رور
 مانده بآخر شعبان بمصر رفت و خطه شام هم خواند و مزده فتح شد و فرستاد، کارها
 در این نواحی دست جوهر اداره میشد تا جمعه ۱۷ محرم ۳۶۴ و در این تاریخ معرّ
 شد و رور پنجشنبه ده رور بآخر ذی القعدة ۳۸۱ در مصر وفات یافت و همه شعرا او
 را مرثیه گسند و مآرش را در اشعار یاد کردند، معرّ در سال ۳۶۱ از دارالملک
 منصوریه سرون آمد و در سال ۳۶۲ وارد قاهره گردید - **حسین بن جوهر** هم
 یکی از سرداران بزرگ فاطمیان در عصر **الحاکم بامر الله** (۳۸۶-۴۱۱) بود
 و در سال ۴۰۱ یا جمعی از سگاش کشته شد (وقایع مزبور در ابن خنکای و تاریخ
 مصر شرح آمده است).

و ارسال **ساسیری** (۱) که یکی از پیروان مستنصر بود در حدود سال ۴۴۸ فتنه عظیمی برپا کرد و واسط را گرفت و بر بغداد که مقر حکومت خلیفه عباسی بود استیلا یافت (۴۵۰) و خلیفه عباسی **القائم بامر الله** را (۴۲۲-۴۶۷) از بغداد بیرون کرد و نامش از خطبه بیفکند و بنام مستنصر فاطمی خطبه خواند و ربایات سپید که شعار علویه بود بجای شعار سیاه عباسی درافراشت و امر کرد تا بر هنار آل علی را تجلیل نمودند و در مساجد ناین تشیع آنان به (حی علی حیر العمل) گفتند

اگر حمایت سلاجقه نبود کار بکسر میشد و خلافت عباسی بدست فاطمیان انقراض می یافت ؛ اما سلاجقه بتعصب دینی یا باقتضای سیاست وقت بی اندازه در ترویج مذهب تسنن و حفظ مقام خلافت عباسی و قلع و قمع مخالفین آن کوشش و پافشاری داشتند و بنمایش احترام حلیفه گاه دست و گاه انگشتی او را بوسیده بچشم می گذاشتند (۲) - در این موقع هم **طغرل سلجوقی** تفصیلی که در تواریخ ثبت است از در حمایت حلیفه سپاه بغداد را بد و ساسیری را از بغداد بیرون و حلیفه را با احترام وارد کرد و ساسیری در سال ۴۵۱ کشته شد

خلافتی فاطمی مبلغین و دعوات داشتند و در دست بممالک اسلامی خاصه ایران می فرستادند و خود و پیروانشان دارای تشکیلات حیرت آور بودند استظهار این سلسله بیشتر با حلاص و حسن عقیده و فداکاری پیروانشان

(۱) ابوالحرت ارسلان بن عبدالله ساسیری ابتدا از علامان بهاء الدوایه دیلمی بود و کم کم ترقی کرد و کارش اجائی رسید که ملوک و امرای وقت از وی هراسان بودند روز ششم ذی القعدة سال ۴۵۰ وارد بغداد شد و یکسال تمام شهر و نواحی آنرا در دست داشت و اتفاقاً رفیق او از بغداد هم روز ششم ذی القعدة سال بعد واقع شد فتش بدست سپاهیان طغرل در ذی القعدة ۴۵۱ اتفاق افتاد ، اصلش از عمای فارس و نسبت ساسیری بجای مسوی بر خلاف اصل است (ابن خلکان ج ۱)

(۲) معاصرات تاریخ الامم الاسلامیه قسمت راجع بدولت عباسی .

بود، اما خلفای عباسی در جلوگیری از نشر دعوت فاطمیان بیشتر با امرای و سلاطین ایران مستظهر بودند و سلاطین و امرای این مملکت هم از روی عقیده یا بنا بمصلحت با داعیان اسمعیلی و مژده‌مان ایشان سخت مخالفت و بنام خارجی و قرمطی و ملاحده آنها را تعقیب می نمودند و هر کجا یکی از این طایفه را سراغ میکردند با انواع زجر و شکنجه و حبس و قتل مأخوذ میداشتند.

پیش از سلاجقه سلاطین غزنوی و پیش از آنها ساهامیان یشتیجان خلافت عباسی بودند، سلطان محمود غزنوی انگشت گرد جهان کرده قرمطی میجست (۱) و در زجر و شکنجه و حبس و قتل پیروان فاطمی کارها کرد.

(۱) تاریخ بهمنی در داستان حسک وزیر.

متصود از (قرمطی) مطلق معالمان خلافت عباسی است و در آن زمان همه را بنام (قرمطی) یا (ملاحده) یا (اسعیلیه) میخواندند، در حواشی سابق گفتیم که قرمطی یا فاطمی و اسمعیلی خالص تفاوت دارد، اسمعیلی خالص فرقه ای است که امامت را پس از حضرت صادق حق پسرش اسمعیل و او را قائم مهدی دانسد، فاطمیان مصر و اسمعیلیان ایران همگی بر این عقیده بودند، اما قرامطه امامت را پس از حضرت صادق حق اوماش محمد بن اسمعیل و او را قائم مهدی دانسد، و لفظ (باطنی) شاید بهر دو فرقه اطلاق شود زیرا هر دو در احکام شریعت تأویل داشتند، شعار قرامطه هم ماسد فاطمیہ رایات سفید بود و روی آنها نوشته بودند «و بریدان بن علی الدین استصمفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین» - این هر دو فرقه از حضرت صادق علیه السلام و پسرش اسمعیل از سایر فرق شیعه جدا میشوند، و روح بهصت هر دو طایفه مخالفت و ضدیت با مذهب سنی و اساس خلافت عباسی بود و بسیار چیزها از طرف پیروان و هوا داران عباسی بهر دو فرقه سمت داده اند که سر تا پا دروغ و بی اساس است، اما از قرامطه مخصوصاً بعض کارهای رشت سررد ماسد قتل قائم حاج در حرم کعبه که دامن هر دو فرقه را آلوده ساخت و بعض متعصبان اینگونه خطاها را مگردن عموم شیعه و طرفداران آل علی بستند.

بواسطه مشابهات فوق است که گذشته از جهان و متعصبان بعض مؤرخین و علمای بزرگ هم اشتیاء افتاده و مرقی میان قرمطی و اسمعیلی و فاطمی نگذارده اند.

[نهیة حاشیه در صفحه بعد]

داستان حسنک نیشابوری و ربیع محمود که تفصیل در تاریخ بیهقی

آمده است نموداری از وقایع مذهبی یا سیاسی میان خلفای فاطمی و عباسی است.

[نیه حاشیه از صحنه اول]

اساس مذهب قرمطی همچون اسمعیلی خالص در قرن دوم هجری وجود گرفت اما نام قرمطی نداشت و ظهور این فرقه باین اسم در تاریخ اسلامی از نیه دوم قرن سوم هجری بعد است .

چنانکه پیش اشاره کردیم رئیس این فرقه مردی زاهد منقسف اراکانی خوزستان بود که در باطن این مذهب را داشت و در سواد کوفه مردی بنام (کریمیه) که بلقح نبطی بعضی شرح چشم است اراو نگاهداری میکرد و کم کم از دعوات منب اوشد و از این جهت رئیس مذهب هم بنام **کریمیه** مشهور گردید ، و لفظ (قرمط) و (قرمطی) از همین (کریمیه) آمده است ، و بعضی گویند که یکی از دعوت بزرگ این مذهب از مردم کوفه **حمدان قرمط** نام داشت و این نام را بواسطه کوناهای یابی و قامتش بدو داده بودند نوحتهی در کتاب فرق السیعه مینویسد « و ائمتنا سمیت (یعنی القرامطه) بهذا رئیس لهم من اهل السواد من الاباط کان یلقب قرمطویه کانوا فی الاصل علی عقالة المارکیتة ثم خالعوهم » ص ۷۲ طبع بغداد .

کریمیه یا قرمط در اواخر دولت معتد عباسی (۲۵۶-۲۷۹) و بنوشته بعضی در سال ۲۶۴ در سواد کوفه ظهور کرد و کم کم فتنه قرامطه راه افتاد و در قلمرو دولت عباسی آشوبی برپا کرد که روزگار چند بن از خلفا را از معتد تا منقی حدود هشتاد سال تیره و تار ساخت و گریبش مردم ایران هم رسید ، از همان وقت لفظ (قرمطی) در مورد مخالفین مذهب تسنن و دشمنان خلافت عباسی بکار رفت و کم کم هر نوع مخالفی را قرمطی گفند . کریمیه یا قرمط تفصیلی که در اواریج نوشته اند بعد از آنکه در کوفه کاملاً از مذهب خویش بجم ایشایی کرد طرف شام رفت - در عهد معتد کسی چندان متعرض آنها شد و کم کم دعوت این فرقه در کوفه انتشار یافت در زمان معتد (۲۷۹-۲۸۹) رئیس این فرقه در کوفه **ابوالفوارس** نام بود ، معتد لشکر فرستاد و جمعیت آنها را مفرق و ابوالفوارس را دستگیر کردند و حضور معتدش بردند ، معتد گفت شما عقیده دارید که روح خدای و ارواح انبیا در احساد شما حلول کرده و شما را از خطا و لغزش باز میدارد ؟ ابوالفوارس گفت این حرف ترا سودی ندارد از آن نگوی که ترا بکار آید ، معتد گفت مرا چه بکار آید . گفت حدت عباس پس از وفات پیغمبر هم دعوی خلافت نکرد و ابوسکر هم چرن وفات یافت عباس را خلافت معتن نمود و عمرهم کار خلافت را نشوری و اگداشت و اعصابی شوری شش تن بودند

[نیه حاشیه در صحنه بعد]

سلاجقه هم در مخالفت با پیروان اسماعیلیه همان شیوه غزنویان
 بلکه اضعاف آنرا بیشه ساختند ، در این زمان کار تعقیب این فرقه
 بجائی کشید که همدرس معروف غزالی موسوم به **کیالهراسی** از علمای

و عباس داخل آنها نمود ، شوری هم خلافت عباس را نتیجه نداد ، پس نکدام دلیل
 شما مستحق خلافت شده اید ؟ معتضد فرمان داد تا او را کشتند .
زکریویه بن مهران (۲) یکی از دعوات فرمطی در کوفه بود جمعی را گرد کرد تا در سال
 ۲۹۱ یا پسرش **ابوالقاسم یحیی بن زکریویه** بیعت کردند و او را **شیخ** لقب دادند و
 گفتند وی « محمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیل بن حمیر صادق » است ، یکی از
 موالی معتضد از ناحیه رصافه قصد آنها سیاه کشید او را کشته و سیاهش را منہزم ساخته
 بیلاش شتافتند .

بریک همان زمان که این مذهب در کوفه انتشار می یافت در بحرین هم **ابوسعید**
حسن بن بہرام جنابی از مردم سواحل فارس ظهور کرد که اساس این مذهب را
 داشت ، جمعی بسیار از اهالی بحرین و قطیف بدو گرویدند و در سال ۲۸۷ به بصره
 تاخت و معتضد سیاه بدیع او فرستاد ، حامی سرکرده سیاه معتضد (عباس بن عمرو غموی)
 را اسیر کرد و لشکر او را مہرم ساخت و قتل و غارت بسیار کرده به **ہجر** برگشت ،
 این فتنه قتل و اضطرابی عجیب در مردم بصره تولید کرد بطوریکه مہجرواسقند از شهر
 مهاجرت کنند .

مالطه در زمان معتضد عباسی سه جای یمنی بحرین و عراق و شام مرکز فتنه قرامطه
 گردید . در اواخر سال ۲۸۹ **زکریویه** جمعی از اعراب را نکیش خود داخل کرد تا
 نا پسرش **یحیی بن زکریویه** بیعت کردند و از کوفه تا دمشق آشوبها در پا نمود و
 ہرحا رسید از قتل و غارت فروگذار نکرد ، در بواہی شام حکمی سعت میان قرامطه
 و مصریها و شامیها واقع شد و **یحیی** در این حکم قتل رسید و برادرش **حسین بن**
زکریویه کہ چون حالی بر حصار داشت او را **ذوالشامه** می گفتند حاشین او
 گردید و بالآخره قرامطه بر اراضی شام مسلط شدند ، و ہر شهر میرسیدند ابتدا
 دعوت خود را اعلام میکردند اگر پذیرفته میشد و مردم از در صلح در میآمدند جان و
 مالشان در امان بود و گرنہ دست قتل و غارت میبردند و حتی مر زبان و کودکان
 ایضا می کردند .

اهالی شام شکایت بحلیہ عباسی **المکتفی بالله** (۲۸۹-۲۹۰) بردند خلیہ خود
 باسیہ فراوان اطرف شام فت و قرامطه را مہرم و جمعی بسیار اسیر کرد و **ذوالشامه**
 را در ۲۹۱ نکشت و بواہی شام را از این فتنه پاک ساخت . (سنیہ حاشیہ در صحنہ بعد)

مشهور آن عصر تنها بواسطه لفظ **کیا** که با نام بعضی پادشاهان اسماعیلیه

[بقیه حاشیه از صفحه قبل]

پسران و جمعی از خواص **زکریه** همگی کشته شدند اما سرفتنه هنوز زنده بود ،
مجدداً جماعتی را گرد خود فراهم ساخت و خود را **سیاه** خواند و **قاسم بن احمد**
را دامی قرار داد در سال ۲۹۳ نازکوه را گرفت و خلقی بسیار نکشت ، و در سال
۲۹۴ قافله حاج را که از مکه بخراسان و عراق بر میگشتند چنان قتل عام کرد که یکی
برای خبر بردن هم نماند ، خلیفه بار سیاهی فراوان بدفع آنها فرستاد و فراوان از
قراعه کشته شدند و زکریه اسیر و پس از پنج روز وفات یافت .

زکریه و اولاد و خواصش کشته شدند اما دیبالة فتنه هنوز در بحرین بدست **جنابی** بود .
ابو سعید حسن بن بهرام جنابی در سال ۳۰۱ بدست خادمش در حمام حجر کشته
شد در صورتی که حجر واحسان و قطیف و دیگر بلاد بحرین را در دست داشت ، پسرش
ابوطاهر سلیمان جنابی حاشین او شد ، در سال ۳۱۱ مصره را گرفت و کشتار
سیار کرد و اموال فراوان جمع و جماعتی زن و بچه را اسیر نمود و بهجر بازگشت و از
آنجا راه مکه رفت و از صاحبان عده ریاد نکشت و اموال بسیار بگرفت و خلقی بیشمار
در این فتنه کشته یا از کسگی و تشنگی هلاک شدند .

در سال ۳۱۵ بطرف کوفه شتافت و با سیاه خلیفه المقتدر (۲۹۵-۳۲۰) جنگید و
آنها را مغلوب ساخت و سرکرده آنان **یوسف بن ابوالساج** را با جماعتی دیگر اسیر
کرد ، در اثر این قضیه وحشتی عجیب در بغداد افتاد . ابوطاهر شهر ابار را هم گرفت
و سپاهیان خلیفه را آنها هم شکست داد و همچنین پیش مبرفت و همه جا فاتح بود ،
این پیشرفتها سبب شد که در سوادکوفه آنها که در بطن فرمطی بودند پیش آمده هر از
هر مذهب خود را اعلام کردند و کارها را بدست **حرث بن عسوه** دادند و در
عین النهر و واحی آن هم جماعتی بسیار دین فرمطی را آشکار ساختند و رئیس آنها
عبسی بن موسی بود ، هر جا که دستشان میرسید فتنه و آشوب برپا میکردند ،
عمال بغداد را مهزول کرده خود خراج جمع مینمودند .

مقتدر بار سیاهی بدفع آنها فرستاد و جمعیت آنها را متفرق ساخت .

ابوطاهر در سال ۳۱۷ کاری عجیب کرد ، سیاه سگه برد و روز ترویبه امر نکشتار عام
داد و بقول عربها قتل و تجارت شعواء کرد و جمعی از کشتگان را در چاه رمزم انداخت
و بهیچوجه حرمت حرم نگاه نداشت و حجر الاسود را کند و بهجر فرستاد و کارها
کرد که موشه عیسی عییدالله مهدی هم او را سرزنش نمود و بدین واسطه حجر الاسود را بجای
خود برگردانید اما حامه کعبه را چون قسمت کرده بودند اعاده اش ممکن نشد ، در سال
۳۲۲ خلیفه عباسی راصی (۳۲۴-۳۲۹) کس نزد ابوطاهر فرستاد و خواهش کرد که
[بقیه حاشیه در صفحه بعد]

ایرانی دیده می شود مورد اتهام قرار گرفت و بی گناه مدعی

(قیة حاشیه از صحنه تل)

از مزاحمت حاج دست بردارد و باطاعت در آید تا علاوه بر بلادی که گرفته است هر جا را میخواند و بسیار در قرامطه در آن سال مزاحم حاج نشدند و در سال ۳۲۳ ابوظاهر خواست متعرض حاج شود جمعی از علویان شفاعت کردند ، ابوظاهر قبول کرد بشرط آنکه پیشداد بر گردن سگ برود در آن سال هیچکس از عراق سفر حج نرفت - در سال ۳۲۶ بعلمی که در تواریخ ذکر کرده اند در سیاست قرامطه خللی پدید آمد و از این جهت در ۳۲۷ هجری قرار گرفتند و بقصد بلاد بیرون شدند ، ابوظاهر در سال ۳۳۲ وفات یافت .

این خلیگان بنقل از ابن اثیر آثار ظهور قرامطه را در کوفه پسان ۲۷۴ و ظهور ابوسعید جعفی را در بحرین سال ۲۸۶ و گرفتن بصره را بحدک در سال ۲۸۷ و ورود قرامطه را پشام در ۲۸۹ و قتل عام حاج و مردن حاکم کعبه و حجر الاسود را سال ۳۱۷ ضبط کرده است و گوید اینکه در اثر سرزنش عیدالله مهدی حجر الاسود را بر گردانیدند درست نیست چرا که حجر الاسود ۱۷ سال پس از وفات مهدی یعنی در ۳۲۹ بعد از خود برگشت بنا بر آنچه ابن خلیکان گوید مدت ماندن حجر الاسود بدست قرامطه در هجر ۲۲ سال طول کشیده و مشهور کمتر از این است . بعضی هفت سال و برخی ۱۷ سال نوشته اند والله العالم .

بعد از ابوظاهر هم اعتقاد و پیروان طریقه او در نواحی بحرین میریستند و تشکیلات مخصوص داشتند . و بنقل ابن خلیکان در سال ۳۶۰ دمشق را گرفتند و (حعفر بن ولاح) حاکم مصر را کشتند .

ناصر خسرو در اثنا سفر هفت ساله خود ۴۳۷-۴۴۴ هـ (بعداً) رسیده و از تشکیلات و بعضی عقاید و طرز حکومت این فرقه شرحی در کتاب « سفرنامه » نوشته است .

خلاصه سخن اینکه لفظ (قرمطی) و ظهور این فرقه مدین نام از قرن سوم هجری در تاریخ اسلام داخل شد ، و با اصلاح حقیقی یا (اسماء بنی تاجان) در (باطنی) بقی دارد و چون ظهور بهصفت و معرفت این طایفه با مذهب اهل سنت و اساس و اولات غیامی «ش از همه نعمتی را بر کرده بود لفظ (قرمطی) شهرت یافت و در دردمندیه بقی نسبت که از حضرت صادق علیه السلام جدا شدند همین لفظ انکار میرفت . و کم کم لفظ قرمطی مرادف ملحد و زندق شد ، و گاه در مورد همه طوائف سیه و را در این همین کلمه را تعبیر میکردند ، و بالخصوص لفظ (قرمطی) از معنی خاص به عام و از عام با عم بدل یافته است .

در مورد امیز و ورق ورق اسلام از یکدیگر امام امراد معمولی سوال است بعضی غیا و مورخین در کتب خود در این باب از دیدن بار در آرزو دشمنان دیده میشود .

گرفتن بود (۲)

خواجه نظام الملک قسمتی از کتاب سیاست نامه یا سیر الملوک

خود را بشرح مثالب اسماعیلیه تخصیص داده است .

بالجمله سلاطین و امرای ایران بحمايت عباسیان با پیروان فاطمی

سخت بد بودند و علی رغم خلافت عباسی روز بروز بر قدرت و نفوذ و بسط

دولت فاطمیان افزوده میشد . دعوات زبردست اسماعیلیه در ایران پیشرفتی

حیرت آور کردند .

گفتیم که در زمان المستنصر بالله (۴۲۷-۴۸۷) هشتمین خلیفه

فاطمی کار دعوت و تبلیغ این طایفه بی اندازه بالا گرفت و در همان این

خلیفه دعوت فاطمیان در بلاد اسلام خاصه ایران بشدت رواج یافت و

دعوات فاطمی که مأمور ایران بودند در برابر سخت گیریهای سلجوقیان و

علمای سنت بکنوع جدیت و قنایت عجیب از خود بروز دادند .

[مینه حاشیه از صحنه عمل]

علت اشتباه چند چیز است یکی تشابه احزاب در اساس نهضت برخلاف دولت عباسی

و مذهب عامه و دیگر اشتراك بعض فرقهها در پاره ای از معتقدات ، و از همه بالاتر

اینکه پیروان عباسی را راه مذهب عالمه با انواع مختلف فرق شیعه را تعقیب میکردند

و همه را يك چشم میدیدند و از جمله وسائل آنها در تحریک این اساس تحلیط اذهان

داده بود ، از متعصبان حاد ، هواداران سیاسی گذشته پاره ای از علما و فقها هم این

شیوه را معمول داشتند .

دوایس هم در مقابل اهل سنت هر چه دستشان میرسید کوتاهی میکردند ، تعصبات

حاده را و اجرای اقتصاد سیاسی بعنوان مذهب از هر دو طرف در کار بوده و همگنی

در صدور جامعه اسلام نامه شده است .

مگر باید که اینگونه تشابه از منقذات تاریخ است و کثرهائی در آنها تحقیق شده اگر

مکارانه سعی را در برابر تشابه معذور است .

(کتاب تاریخ ایران - تاریخ ایران - تاریخ آن ملل - معاصرات تاریخ الامم -

الاصول - راجع شرح جرس - در تاریخ و سنی طبع بغداد - دول الاسلام ذهبی

این خلکان

(۲) طبعات نامه سید سید کرجی

همین خلیفه بود که در اوائل عهد خویش **ناصر خسرو** و در او آخر **حسن صباح** را بدعوت و تبلیغ ابرانیان مأمور ساخت و این مردواز رجال معروف تاریخی شمرده میشود

احمد بن عبدالمکک عطاش اصفهانی و پدرش هم در زمان این خلیفه در اصفهان و نواحی آن پنهانی بدعوت این فرقه کار میکردند و حسن صباح نخست بتبلیغ آنها داخل فرقه اسماعیلیه شد (۱) و بعد از آن سفر بمصر کرد و از آنجا مأمور تبلیغ ابرانیان گردید.

مستنصر فاطمی سه پسر داشت. **نزار** و **احمد مستعلی** و **عبدالجحید** نزار و مستعلی در جانشینی پدر رقیب یکدیگر بودند و معروف اینست که مستنصر ابتدا نزار را ولیعهد خویش ساخت و بعدتی از او برنجید و او را معزول و مستعلی را بجای وی برقرار نمود. از اینجهت اسماعیلیان دو فرقه شدند یکی اسماعیلیان مصر و شام و افریقا که مستعلی را خلیفه میدانستند و دیگر اسماعیلیان مشرق یا ایران که معتقد با امامت نزار بودند و آنها را **شیعه نزاریه** یا **اسماعیلیه جدید** گویند.

نزار کشته شده بود و مروج دعوت او و مؤسس فرقه جدید اسماعیلیه حسن صباح گردید.

حسن پسر اربذی. فتن دعوت اسماعیلیان در حدود سال ۴۶۹ بمصر رفت و بکچند در قاهره. در و آنگاه برای دعوت و تبلیغ دایران در گذشت و شرحی که در تواریخ نوشته اند در نواحی قزوین **قلمه الموت**

(۱) در تاریخ گردیده مینویسد حسن صباح شیعه انبی عسری بود و «تالیع عبدالمکک عطاش از پیروان خلغای طغی گردید» در کتاب «مناصرت الامم الاسلامیه» مینویسد احمد ابن عبدالمکک عطاش بزرگترین دعوات فاطمیته بود و حسن صباح در اصفهان بدعوت او داخل این فرقه شد و بعد از آن سفر بمصر کرد.

دست یافت ، استیلاي حسن بر الموت در سال ۴۸۳ دوسال پيش از مرگ
ملکشاه و قتل خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و عدد این سال را با عدد
حروف «اله الموت» که اصل کلمه الموت است مطابق یافتند .

حسن صباح پس از تصرف الموت از يك طرف در سدد سسط و توسيع
دايره متصرفات خویش برآمد و بر اغلب قلاع و استحکامات کوهستانی
عراق و خراسان و قهستان دست یافت و همه جا حصارها و قلعه های
منيع ساخت . و از طرف ديگر تشکيلات مخصوص داد و پيروان خود را
بدرجات تقسيم کرد و اجمنه های سرّی که بعدها به (فراموش خانه)
معروف شده است و دسته های موسوم به (فدائی) تشکيل داد که فرمان
متبوع خود را هر چه بود انجام میدادند . همین فدائیان اسمعیلیّه یا
(صحابّه) بودند که قریب دو قرن سراسر جهان را متزلزل ساختند و
بسی از ملوک و امراء و علماء و فقهارا بضرر دشمنه و خنجر ، خاک هلاک
انداختند . و تمام سلاطین و رجال بزرگ و فقها و علمای اهل سنت از
این فرقه سخت در بیم بودند و وقایع تاریخی آنها بسیار است .

بالجمله حسن صباح مؤسس سلسله (اسمعیلیّه ایران) (۱) است که در

حدود ۱۷۴ سال با قدرت و تشکيلات حیرت آوری که تفصیلش افزون از

(۱) پادشاهان این سلسله هشت تن و مدت دولستان از ۴۸۳ تا ۶۵۴ بود . اسامی آنها
باین قرار است :

- ۱ - حسن صباح و فانش شب چهارشنبه ششم ربیع الاخر سال ۱۸ هجری واقع شد .
 - ۲ - بزرگ امید متوفی ۵۳۲ - ۳ - محمد بن بزرگ امید متوفی ۵۵۷
 - ۴ - خداوند حسن بن بزرگ امید علی ذکره السلام متوفی ۵۶۰
 - ۵ - خداوند محمد بن حسن بن بزرگ امید و فانش ۶۰۷ - ۶ - خداوند
جلال الدین حسن نو مسلمان ابن محمد بن حسن و فانش ۶۱۸ - ۷ - خداوند
علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن و فانش ۶۵۳ - ۸ - خداوند رکن
الدین خورشاه بن علاء الدین محمد : ۶۵۴
- نام پادشاهان این سلسله گاه با تعفّی ذکره گفته میشود

حاصله این مقدمه است در بعضی نواحی ایران سلطنت کردند و پایتخت آنها حدود الموت بود اما فوئشان در سراسر بلاد اسلامی خاصه ایران حکمرانی داشت و هولاکو خان در سال ۶۵۴ این سلسله را منقرض کرد (۱).

عهد غزالی و جنگهای صلیبی

یکی از حوادث مهم که در عهد غزالی پیش آمد و همه بلاد و ممالک اسلامی را بخود مشغول ساخت پیش آمد شکست جنگهای صلیبی است که حدود دوست سال از ۴۹۰ تا ۶۹۰ شدت یا ضعف دوام داشت و در اثر این فتنه عجیب سال بسال حادثه نوظهوری در ممالک اسلامی رخ میداد. غالب این حوادث را ابن اثیر در کتاب (کامل) و یاقوتی در مرآة الجنان و ذهبی در (دول الاسلام) ضبط کرده اند.

موقع ظهور این حادثه بلاد روم در دست سلاجقه آسیای صغیر بود و قلیچ ارسلان ۴۸۵-۵۰۰ در آن نواحی سلطنت میکرد. المستعلی بالله فاطمی ۴۸۷-۴۹۵ در مصر و دیگر ممالک خلفای فاطمی فرمانروایی داشت. المستظهر بالله عباسی ۴۸۷-۵۱۲ در قلمرو خلفای عباسی خایفه و حکمران بود. ابوالمظفر برکیارقی ۴۸۷-۴۹۸ و محمد بن ملکشاه سلجوقی ۴۹۸-۵۱۱ در معظم بلاد ایران سلطنت داشتند و حسن صباح ۴۸۳-۵۱۸ در الموت جای گرفته و قسمتی از بلاد شمالی و شرقی ایران را در ضبط گرفته مشغول تشکیلات بود.

بات المقدس را که تاج الدوله قشش بن الب ارسلان، مؤسس سلجوقیه سوریه گرفته و دست امیر سقه اثنین ارنقی در کان متوفی ۴۹۸

(۱) رجوع شود به جامع التواریخ رشید، اثنین شماره ۱۰۰.

سپرده بود صلیبی‌ها در حدود سال ۴۸۹ هجری مطابق ۱۰۹۶ میلادی مورد توجه و حمله قرار دادند.

در سال ۴۹۳ یکی از جنگهای صلیبی واقع شد و عیسویها از مسلمانان شکست خوردند. در سال ۴۹۴ همانوقت که دعوت فاطمیّه در بلاد عراق و جبل‌الطیار می یافت عیسویان بلاد شام را از دست مسلمانان گرفتند و در سال ۴۹۷ بحرّان تاختند و امیر سقمان با آنها جنگید. در فتنه صلیبی دول اسلامی مانند دولت فاطمیّه و سلاجقه و اناطلیّه و ایوبیّه و غیره همگی سرگرم زدو خورد بودند و همچنان وقایع بی در پی مفتح یا شکست مسلمانان رخ میداد.

در ایران جنگ و زدو خورد داخلی میان برکیارق و سلطان محمد سلجوقی در کار بود و این اختلاف که از حدود ۴۹۲ تا ۴۹۷ پیوسته برقرار بود از یکطرف بر ضرر حکومت داخلی سلاجقه تمام شد چرا که در همین اوقات فرصتی خوب دست حسن صباح و پیروانش افتاد و روز بروز در نواحی ایران نمود و پیشرفت حاصل کردند و از طرف دیگر ریاض جاهله اسلامی رسید چه در همان اوان فرنگیها بقصد بیت المقدس با سلاطین آن سخت در جنگ و مجازه بودند و چنانچه داشت که دول اسلامی با قهری داس را کنار نگذاشته بودند و یکدیگر در دفع غائله نکوشند.

در همان وقت که جنگهای صلیبی آغاز میشد غزالی در قلمرو این سه مشغول ریاضت و فکر و فکر بود و با اسلحه فکر و نیروی اندیشه رهنمون بود و در خور است کار میگرد و بر نی آرامش بشری صد جنگ و عزم بر کوشش در میان می همی از مطالب آینده آید و آید و آید خواهد شد.

اختلافات مذهبی در عهد غزالی

چنانکه در فصول گذشته باز نموده شد قرن پنجم هجری یا عهد غزالی
بتمام معنی دوره جدلی اسلام است

در نتیجه رواج و رونق بازار علوم و معارف و بکار افتادن مدارس
اسلامی و مجامع علمی و مذهبی انواع مجادلات و مناظرات علمی میان
علماء و فقهاء برقرار گشت و بطوریکه پیش گفته ایم فنّ خلاف و مناظره
در این قرن بیش از هر دوره ترقی کرد.

در همان عهد که غزالی عرض وجود نمود اختلافات علمی و مذهبی
در سراسر بلاد اسلامی متحد کامل وجود داشت و هر روز برنگی تازه
جلاوه گر میشد.

ما در این فصل میخواهیم بخشی از انواع اختلافات زرد و خورد
های مذهبی را گوشزد کنیم

اختلافها و جدالهای علمی در آن عهد چون بیشتر ناشی از اختلاف
عقاید مذهبی بوده است این قسمت نیز در جزو مطالب نامدازه ای معلوم
خواهد گردید و در نتیجه مقام تاریخی غزالی بخوبی آشکار خواهد شد
اختلاف فرقی اسلامی با یکدیگر در سده پنجم هجری کاملاً بروز
کرد و کار مشجرات بدسته بتدیها و زرد و خورد های خوبین پیوست.

مذهب تشیع که اساسش بعد از رحلت حضرت رسول بنیاد گشته
و در عهد دولت آل بویه علایقه رائج شده بود در ایران و بغداد و غیره
پیروان بسیار و تشکیلات مخصوص داشت

در این دوره شیعه و سنی با یکدیگر مخالفتهای خود را ساخت بروز
دادند و چند مرتبه میان آنها جنگهای بزرگ در بغداد و دیگر شهرهای

اسلام برپا شد و جمع بسیار کشته شدند.

یافعی و ابن اثیر چندین واقعه خونبار میان شیعه و سنی را در حوادث سالهای ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۳۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۷۸ و سنوات دیگر ضبط کرده اند.

همه این وقایع سخت بود مثلاً حادثه ۴۰۷ در حدود واسط واقع شد و خانه های شیعیان را سوختند و اهل تشیع پناه به (علی بن مزید) بردند. و در سال ۴۴۴ در محله کرخ بغداد شیعه ها بر درمساجد محمد و علی "خیرالبشر" و "حی" علی خیرالعمل، که جزو عقاید و آداب مخصوص شیعه است نوشتند و اهل سنت به مخالفت غوغائی عظیم برپا کردند و زن و مرد بسیار در این واقعه کشته شدند. یافعی در حوادث سال ۴۷۸ مینویسد «صارت الفتنه بین الرافضیه و السنیه اقتتلوا و اُحرقت مساکن» (۱) در این قیاس هم در دیگر سالها وقایع حیرت آور واقع شده است. خلفای فاطمی مصر و اسماعیلیه ایران هم از فرق شیعه بودند که در خلاف عباسیان و سلاجقه و کلی حامیان طریقه اهل سنت باوایع مختلف کار میکردند و پیوسته از دو طرف اقدامات سخت برضد یکدیگر میشد دعوات و حجتهای اسماعیلیه در ایران بیرونی عجیب یافتند و در بوأحی قزوین و قهستان و خراسان و حتی در مرکز سلطنت یعنی حدود اصفهان دستی قوی پیدا کردند و سلاجقه را سخت برحمت و وحشت انداختند. در سال ۴۸۵ در گرین وزیر مدبر سلاجقه بدست اسماعیلیه کشته شد.

در سال ۴۹۲ دعوت باطمیه در اصفهان دارالملک سلاجقه شایع شد و شوکتش در این بوأحی بزرگتر گردید. در سال ۴۹۴ شماره پروان و

(۱) مرآة العیان و عبرة الیقضان ج ۳ ص ۱۲۲ طبع حیدرآباد دکن

طرفداران آنها در عراق و جبل بسیار شد و در این دیار قدرتی عجیب بدست آوردند. در سال ۵۰۰ هجری سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی با باطنیه اصفهان جنگید و رئیس این طایفه احمد بن عبدالملک بن عطاش را از قلعه شاهان نزیر آورد و بوجهی قطیع در اصفهان بقتل رسانید (۱). در سال ۵۰۲ قاضی القضاة عبدالله بن علی خطیبی در همدان و ابوالعلاء صالح بن محمد در اصفهان روز عید فطر بدست همین طایفه کشته شدند (۲). واقعه بزرگ ۴۴۸ و فتنه بسامیری را در بغداد پیش از این گفته ایم همچنین در تمام دوره خلفای فاطمی مصر (۲۹۷-۵۶۷) و دوره اسمعیلیه (۴۸۳-۶۵۴) پیوسته در بلاد و ممالک اسلامی بخصوص ایران فتنه ها و جنگها و وقایع مهم رخ میداد (۳) و اینها همه از مظاهر نهضت رافضی بر ضد سنی و قیام علوی در مقابل عباسی بود.

سلاجقه و وزیر معروفشان (خواجه نظام الملک) بحمايت اهل سنت و برای نگاهبانی مقام خلافت عباسی با عموم فرق شیعه و روافض مخصوص (شیعه اسمعیلیه) و پیروان خلیفه فاطمی رقابت شدید و دشمنی سخت می ورزیدند و با انواع مختلف در قلع و قمع آنها میکوشیدند و از نفوذ تبلیغات این فرقه بهر وسیله که ممکن بود جلوگیری میکردند.

جامع ازهر مصر و نظامیه بغداد

خلفای فاطمی در اواسط قرن چهارم هجری مدرسه جامع الازهر

(۱) برای تفصیل این واقعه رجوع شود بکتاب (راحه الصدور راوندی)

(۲) مرآة الجنان یا صی ح ۳ ص ۱۷۱

(۳) ابن ابیر در کتاب (کامل) و یا صی در (مرآة الجنان) و ذهبی در (دول الاسلام) و سکی در (طبقات الشافعیه) نسبت همه از این وقایع را بحصری ناخصصار و برخی با تفصیل ضبط کرده اند.

را در مصر تأسیس کرده بودند (۱) مقصود اصلی از بنای این مدرسه ترویج علوم دینی و اقامه شعائر مذهبی و تأیید مذهب تشیع علویّه بود. اتفاقاً اهالی مصر غالباً شافعی مذهب بودند و شیعه علویّه در فروع مذهب با شافعی چندان اختلاف داشتند. اما خلفای عباسی بر مذهب امام ابو حنیفه بودند که در فروع با شافعی و شیعه اختلاف بسیار دارد و از این جهت شیعیان در قلمرو خلافت عباسی سخت در فشار بودند.

جامع الازهر در اواسط قرن چهارم تأسیس شد. و در اواسط قرن پنجم هجری خواجه نظام الملک مدرسه نظامیه را در بغداد بنا کرد (۲) و همچنان نوشته بعضی در هر شهر از بلاد عراق و خراسان و بقول معروف در بلاد مهم همچون اصفهان و بلخ و نیشابور و هرات و بصره و آمل طبرستان و موصل و غیره مدارس و در نیشابور بیمارستان هم بنام نظامیه تأسیس کرد.

در بعضی بلاد ایران مانند نیشابور پیش از نظامیه هم مدارس وجود داشت (۳) اما نظام الملک اول کسی است که مدارس اسلامی را با نظم و

(۱) جامع الازهر نوشته ابن خالکان و تاریخ مصر العدم و خطط مقرری در سال ۳۶۱ هجری بدست (جوهر) سه سالار و قائد خلیفه فاطمی المعز لدین الله ساخته شد و اکنون هم دائر است. آن در هر دوره تغییراتی در این مدرسه رخ داده و هر زمان بشکلی خاص درآمده است. در سال ۱۵ هجرت (الهلال) شرحی از تاریخچه این مدرسه نوشته شده است.

(۲) عمارت این مدرسه در ماه ذی الحجه سنه ۴۵۷ شروع و روز شنبه ذی القعدة سال ۴۵۹ رسماً افتتاح شد. (رجوع شود باین حلکان)

(۳) از جمله مدارس نیشابور پیش از نظامیه یکی در مدرسه بیهقیه است که پیش از بنای جامع الملک ساخته شده بود. دیگر در مدرسه عجمیه از راهای والی نیشابور (امیر نصیر بن بکتکیون) برادر سنطار و حمزه غوری در مدرسه دیگر هم پیش از نظامیه در نیشابور دائر بود. است یکی از آهای «ابو سعید اسماعیل بن

۱. حقیقه بر صفحه بعد

اسلوبی مخصوص ایجاد کرد.

مقصود نظام‌الملک از تأسیس مدارس این بود که علوم و معارف مذهبی را رواج دهد و طریقه اهل سنت و جماعت را در مقابل فرق شیعه خاصه فاطمیان تأیید کند. و منظور اساسی از تشکیل هر دو مدرسه هم جامع ازهر در مصر و هم نظامیه در بغداد تبلیغ مذهبی بود و از این جهت در مواد تحصیلی مخصوصاً بقسمت مناظره و جدل بسیار اهمیت میدادند و ترزگترین متکلم مجادل آن زمان یعنی **ابو اسحاق شیرازی** پیش از همه کس برای تدریس نظامیه انتخاب شده بود و یکی از اصول مقاصد نظام‌الملک از مدرسه بغداد همین بود که عالم مزبور آنجا تدریس و طلاب را بفنون مناظره و خلاف آشنا کند (۱) تا از این رهگذر عامای کارآزموده برای مجادلات و مناظره های مذهبی تهیه شوند.

بالجمله تأسیس جامع‌الازهر در قرن چهارم و نظامیه بغداد در قرن پنجم هم یکی از مظاهر رقابت شیعه و سنی و اختلاف دو فرقه با یکدیگر بوده است.

[بینه حاقیه از صنعة فل]

علی بن عشی استرآبادی که صوفی و اعطی بوده و دیگر مدرسه ای که برای **(ابو اسحاق اسفراینی)** ساخته بودند. در بلاد دیگر هم بر این قیاس کم و بیش مدارسی پیش از نظامیه بوده است. با اینهمه جمعی از مورخان مانند ذهبی و ابن خلکان خواجه نظام‌الملک را اولین کس میدانند که ایجاد مدارس کرده است. ابن خلکان مینویسد « هو اول من اشاء المدارس بافتدی به الناس ». سبکی در طبقات الشافعیه در ضمن ترجمه حال نظام‌الملک (ج ۳ ص ۱۳۷) مابین اندیشه فرو رفته که با وجود مدارس قدیمه نیشابور چگونه خواجه را نخستین مؤسس مدرسه بداند و آخر کار مینویسد « وقد ادرت فکری و طلب علی طتی ان نظام‌الملک اول من قدر المعالم للطلبة فانه لم یضغ لی هل کانت المدارس قبله سعالم لقطنة اولاً والاطهر انه لم یکن لهم معلوم ». پس نظام‌الملک اول کسی بود که مدارس را با ترتیب خاصی تأسیس کرد نه آنکه نخستین مؤسس مدارس اسلامی باشد والله العالم.

(۱) رجوع شود بتاریخ یاقعی و ابن خلکان و طبقات سبکی

چون شیعه اسماعیلیه در حقیقت با همه فرق و احزاب اسلامی مخالف بودند گم می‌شد که طوائف دیگر شیعه مانند دوازده امامیان هم از بیم جان خودشان با اهل سنت و هوا خواهان عباسی در مخالفت باطنیه همدست و همدستان می‌شدند.

در سال ۴۰۲ هجری برای قدح در سبب خلفای فاطمی مصر و اینکه این فرقه در باطن (بحوسی) و (خرم‌دینی) و امثال آنها هستند در بغداد محضری تمام کردند که علمای سنی و شیعه همگی نوشتند از جمله بزرگان شیعه انسی عشری سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی ۴۳۶) و برادرش تقیب الاشراف سید رضی (متوفی ۴۰۶) هم اسامی و نوشتند و امضاء کردند (۱).

عادت اقدام سید رسی و سید مرتضی و امثال آنها بر این کار ترسی بود که از دوسوی هم از طرف فاطمی و هم از ناحیه عباسی داشتند. در همان حال که شیعه و سنی با یکدیگر جنگ و جدال داشتند فرق سنی هم بجان یکدیگر افتاده بودند و شافعیه و حنفیه و حنبلیه و مالکیه سخت در مخالفت یکدیگر میکوشیدند و اشاعره و معتزله با هم زدوخورد میکردند و اماماء و فقهای هر طایفه برسد عقاید فرقه دیگر تبلیغ مینمودند و کار بغوی عامه و محاربه و کشتار میکشید.

ابونصر بن اسحاق ابوالقاسم قشیری واعظ نظامیه بغداد بود و در سال ۴۶۹ در مجلس وعظ و حجاب به حمایت مذهب اشعری و ابطال عقیده حنبلی سخن گفت و سبب دانه ای عظیم گشت و جماعتی در آن غوغا کشته شدند (۲) و عاقبت فخر الممالک پسر نظامی را برای دفع فتنه

(۱) باقی در حوادث سال ۴۰۲

(۲) ابن خلکان و یاهوی.

بغداد کسب شد. نتایج و تخیم این حادثه تا ۴۶۰ باقی ماند. در آنوقت
ابوجعفر بن موسی رئیس حنبلی های بغداد بود (۱)

زد و خورد رافضی و سنی و مخالفت های شدید شافعی با حنفی و اشعری
با معتزلی در بیشتر بلاد اسلامی بخصوص خراسان و اصفهان بر اهل
خطرناک و دشمنی سخت میان احزاب و فرقه های مسلمانان افتاده بود
اتفاقاً بعضی وزرا و پادشاهان بجای آنکه این آتش را بنشانند
بواسطه تعصب خام و سوء تدبیر فتنه را دامن میزدند.

فتنه ای که عمیدالملک کندی (۲) وزیر الب ارسلان سلجوقی
بواسطه لعن رافضیه و اشاعره بر منار خراسان در سال ۴۶۵ برپا کرد
چنانکه کار بهرج و مرج عمومی و قتل و غارت و حبس و تبعید علمای
بزرگ همچون امام الحرمین ابوالمعالی جوینی و استاد ابوالقاسم
قشیری و همانندهای آنها گردید یکی از نمونه های همین مطلب است که
گوشزد کردیم

این واقعه را غالب مورخین ضبط کرده اند و از همه بهتر ابن اثیر
در وقایع سال ۴۵۶ و سبکی در چندجا و از همه مفصلتر ذیل ترجمه
ابوسهل بن موفقی (۳) (ج ۳ طبقات الشافعیه) آن را شرح

-
- (۱) طبقات سبکی در ذیل ترجمه شیخ ابو اسحق شیرازی
(۲) ابو نصر محمد بن منصور در عهد ضمرل اول و الب ارسلان سلجوقی وزارت
داشت. در سال ۴۵۶ از وزارت امداد و در همین سال کشته شد و الب ارسلان
هم بدرود حیات گفت.
(۳) محمد بن هبة الله اسطغانی بشاوری بوقدش در ۴۲۳ اتفاق اقتصاد پدرش از
رؤسای شافعیه بود و حوی در ۴۴۰ وفات یافت اصحابش با مساعدت امام قشیری او
سهل را بجای پدر «شاه» و از طرف پادشاه منصب ریاست شافعیه و لقب « جمال
الاسلام » بدو داده شد

داده اند (۱).

سبکی در ذیل ترجمه حال بعض علمای دیگر علاوه بر این موافق که در این واقعه محضت افتاده اند مانند (ابو المعالی جوینی) و استاد ابو القاسم قشیری «این قضیه را یاد آور شده و در ترجمه قشیری مدت بحر ان تعصب شافعی و حنفی را در خراسان ده سال از سنه ۴۴۵ تا ۴۵۵ نوشته است (ج ۳ ص ۲۴۵)

باری فتنه ای که بدست عمید الملک در خراسان برپا شده و کم و بیش دیگر شهرهای ایران رسیده بود بحسن تدبیر نظام الملک بیارامید و آوارگان در پناه امن دیار خود برگشتند.

مخالفت شافعی و حنفی همچون دیگر خلافتهای مذهبی همانطور که گاهی سوء تدبیر کارداران مملکت و رؤسای مذهب شدت می یافت بحسن تدبیر و نیک اندیشی بزرگان بکچند می آرا میدا تا این چاره جوئی ها در کندن ریشه فساد بی اثر و فتنه ها همچون آتش زیر خاکستر بود

(۱) عمید الملک حنفی منصف بود و با شیعه عموماً و فرقه شافعی از اهل سنت خصوصاً سحت عداوت داشت خاطر ابابارسلان را نسبت باین طوایف بشورید و امر شد تا رافضی ها و اشاعره را بر سایر خراسان لعن کردند و ارایش و فرقه های شافعی و حنفی و اشعری و معتزلی در خراسان مالا گرفت و شافعیه که در اصول مذهب اشعری اند بی اندازه موهون شدند و احامر و اوباش با پشتوانی عمید الملک و پادشاه سلجوقی بجان شافعیه افتادند و در آزار و ابداء این طایفه چیزی فرو گذار نکردند فقها و علمای این فرقه همچون ابو المعالی جوینی و امام قشیری و امثال آنها را از درس و خطابه بازداشتند. علما و بزرگان شافعیه هم در حدت این کارها قیام کردند. ابو سهل بن موفق چند بار بدربارت و آمد و با عمید الملک گفتگو کرد که این فتنه را شاید عمید بیفکد چهار بن از پیشوایان بزرگ شافعیه **ابو سهل بن موفق و امام الحرمین و قشیری و رئیس قرآنی** مأمور بقی بد شد. فرقه اشعریه و رئیس قرآنی و قشیری را با سجعاف در حسن اشاعت و امام الحرمین از راه کرمان به حجاز گریخت و چهار سال از وطن دور بود ابو سهل در بواجی مشهور بچهارگشت و از باخر حمانی گرد کرد و برای اسبغلاص قرآنی و قشیری به پیشاور حمله زد و با حاکم آجا جنگ کرد و آن دو هر بیش از یکماه در حسن بودند. ثابت این فتنه ها را خواصه نظام الملک خاموش کرد

و بگمترین باد حادثه آشکار میگشت .

از جمله فرقه های اسلامی هم که در این دوره رؤسا و پیروان داشت
مذهب **کرامیه** (۱) است و در نیمه اول قرن پنجم هجری رئیس بزرگ
این طایفه در **بیشاور خواجه فقیه ابوبکر بن اسحق کرامی** (۲) بود و
داستان محضر تمام کردن او **وقاضی صاعد** رئیس رافضی مذهببان **بیشاور**
برای **کشتن شیخ ابوسعید ابوالخیر** (۳) در زمان سلطان محمود غزنوی بتفصیل

(۱) گروهی از اهل سنت اند که قتل تجسم و تشبیه باری تعالی هستند . رجوع شود
بکتاب مثل و فعل شهرستانی .

(۲) **خواجه ابوبکر محمد بن اسحق بن معشاد** ترجمه حالش در شرح تاریخ مینی
ضبط است . لفظ (معشاد) در اصل (محمد شاد) بوده است نظیر (احمد شاد)
که در نام بعضی علمای قدیم مخصوصاً در طایفه کرامیه دیده میشود از جمله (شمس -
الدین احمد شاد غزنوی) است که در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب در ضمن وقایع
سلطنت (محمد بن محمود سلجوقی) مینویسد « و کان فی صحبته من العلماء صدر -
الدین محمد بن عبد اللطیف الحجندی و شمس الدین احمد شاد الغزنوی » ص ۲۳۰
چاپ مصر (رجوع شود بحواشی چهار مقاله)

(۳) **شیخ ابوسعید فضل الله بن ابو الخیر محمد مینه** بزرگترین عارف دانشمند ایران
در نیمه اول قرن پنجم هجری بود . ولادتش یکشنبه غره محرم ۳۵۷ و فاتش روز
پنجشنبه چهارم شعبان ۴۴۰ اتفاق افتاد . کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات و
سخنان شیخ در باره احوال و حکایات راجع باو نوشته شده است . قدیمترین کتابی
حکایت نام از او برده است کتاب **الفصل فی الملل و الاواء و النحل** تألیف ابن حزم
طاهری متوفی ۴۵۶ از معاصرین شیخ است . در (ج ۴) مینویسد « بلغنا ان
بیساء یوم الیوم رجلاً یکی ابوسعید ابا الخیر هکذا معاً من الصوفیه مرة یلبس الصوف
و مرة یلبس الحریر المحرم علی الرجال و مرة یصلی فی الیوم الف رکعة و مرة لا
یصلی لا فریصة ولا نافلة و هذا کفر معض یعود بالله من الصلال »

در کتاب **کشف المحجوب** هم که در سده پنجم هجری تألیف شده شرحی در
احوال شیخ نوشته است از آن زمان تا کنون هر چه در عن تاریخ و تراجم رجال
نوشته شده است غالباً متعرض نام شیخ شده اند . در کتاب **الانساب السمهانی** درست
(مینه) و آثار **البلاد قزوینی** و **معجم البلدان** یاقوت حموی هم در لفظ (مینه)
که محل اقامت و مدفن شیخ بوده است او را نام برده اند ، سبکی در **طبقات الشافعیه**
ترجمه حال او را در ردیف بزرگان شافعیه نوشته است و از همه معصل تر و شریفتر
در گزارش حالات « شیخ مقدس سره » همان کتاب اسرار التوحید میباشد .

و بیان هر چه شیرین تر در کتاب اسرار التوحید (۱) آمده است و محمود غزنوی
باین ابوبکر و بعض احتمالات اصلاً بمذهب کرامی اعتمادی داشت و
اموالی را که برای فردوسی فرستاد چون دانست که مرده است فرمود تا
بهمن ابوبکر دادند (۲)

در نیمه دوم این قرن که دوره زندگی غزالی است هم این طایفه
در خراسان خاصه بهشاور و طوس وجود داشتند و هر چه از دستشان
بر می آمد از دسته بندی و آشوب کوتاهی نمی کردند .

از آنچه نوشتیم تا حدی واضح شد که اختلافات مذهبی در عهد

(۱) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید از آثار گرانبهای تهرانی در قرن ششم
هجری است ، تألیف **محمد بن منور بن ابوسعید بن ابوطاهر بن ابوسعید**
ابوالخیر و این کتاب در حدود سال ۵۷۴ نوشته شده است .

کتاب « مجموعه حالات و سجدات » که در مقدمه طبع روسته دیده میشود هم راجع است
بجالات شیخ ابوسعید ابوالخیر و این حکایت را **جمال الدین** و بعض روایات
(کمال الدین) **ابوروح لطف الله بن ابوسعید** میان سوات ۵۵۳ - ۵۷۴
تألیف کرد . نویسنده دو کتاب دوس از اقطاب شیخ ابوسعید ابوالخیر بودند . کتابهایی
که بعد از این تاریخ تألیف شده و گزارش احوال شیخ را بمصیبت نگاشته اند مانند
تذکره الاولیاء شیخ عطار در قرن هفتم و **نفحات الانس** حامی در قرن بهم آمده
مانندشان همین دو کتاب بوده است .

(۲) در چهار مقاله طاهری مرصعی (مؤلف حدود ۵۵۰) در ماهیت شعر و مباحث
شاعر داستان فردوسی و سلطان محمود غزنوی را مینویسد و گوید سلطان محمود
چون از کده خود پشیمان شد برای فردوسی اموال بطوس فرستاد و چون دانست که
فردوسی مرده است فرمود تا آن اموال را عواجه ابوبکر اسحق کرامی دادند
« تا ریاض چاهه که بر سر راه نشاور و هر و احدت در حد طوس صارت کند و چون مال
بطوس رسید فرمان را امثال نمودند و عمارت ریاض چاهه در آن مال است ،
از روی همین مطلب بعضی حدس زده اند که سلطان محمود غزنوی در اطن مذهب
کرامیه داشته است اما اسباب این معنی با وجود بعضی بحامی که از مورخان بررگ مانده
یاقوی و این خلکان در خلافتش می بینیم خالی از اشکال نیست و البته العالم تحقیق الامور

غزالی در چه پایه بود . از یکطرف شیعه و سنی و از یکطرف طوائف سنی و اشعری و معتزلی و همچنین بعضی طوائف شیعه با یکدیگر سخت در کشش و کوشش بودند و همین زد و خورد های مذهبی بود که با آشوبها و انقلابهای عظیم پیوست .

ارباب مذاهب مختلف در عین اینکه با یکدیگر می جنگیدند همگی از حریف پرزوری یعنی طبقه ای از حکما و فلاسفه سخت در بیم بودند چرا که عقاید مذهبی را در خطر شبهات و تشکیکات عقلی فلسفه می دیدند .

برای آنکه این قسمت قدری روشنتر شود فصلی مختصر بعنوان فلسفه و دین مینگاریم و نگاهبانی خود را در خطا و لغزش فکر از خداوند بیمانند خواستاریم .

فلسفه و دین

اساس فلسفه همان فلسفه ای که در مهد یونان پرورش یافت و با قوام و ملل عالم رسید و از راه ترجمه کتب ارسطو و غیره بدست مسلمانان هم افتاد روی تعقل صرف و اساس دیانت بیشتر روی تعبد است و تعبد با تعقل و در نتیجه دین با فلسفه طبعاً سازگار نیست راست است که حکم عقل تعبد و تقلید را در بعض اوقات ایجاب میکند اما کدام عقل و چه قسم تعبد . و انگهی تعبد اگر بحکومت عقل واجب شود خود نوعی از تعقل شمرده می شود و گفتگوی ما در ماهیت تعبد و تعقل است .

اینکه متکلمین اسلام و تبع آنها اصولیین دست و پا کرده میان

احکام عقل و شرع قائل بملازمه شده اند (۱) اولاً در حدود مقتضیست
 که بشرح درجای خود نوشته اند (۲) و ثانیاً مقصود از حکم عقل در این
 ملازمه تمام احکام عقلیه امثال ارسطو و ارشمیدس و فیثاغورس
 نیست و گریه مردم را بوجود پیمبران و کتابهای آسمانی چه نیاز بود و
 اختلاف متشرع و فیلسوف از کجا پدیدار میشد

من نمی گویم که دین مخالف فلسفه و فلسفه دشمن دین است
 فعلاً در این وادی گفتگو نمیکنم عمده بطرم این است که دین و فلسفه
 هر کدام را طریق و مبنائی خاص است و هر چیز را از راه خودش باید
 کشف کرد ، بحکمت این ره نمی شود طی ، حکمت ایمانی غیر از فلسفه
 یونانی است . برهان قباهی ابعاد و استحالة خرق و التیام در اجرام
 فلکی و امتناع اعاده معلوم و میل طبیعی اجسام عنصری بمرکز خاک (۳)
 و همانند های این گفتگوها را باید در فلسفه طرح کرد و مسائل دینی را
 از طرق مأثوره اندیا و ائمه دین باید فهمید . آری بعض مطالب در اصول
 عقاید ارباب مذاهب هست که در آنها از قواعد فلسفه هم توان استفاده
 کرد به اینکه مسائل يك علم را بديگر علوم مخلوط کنند .

از آمیختن فلسفه با دین معجوبی بظهور ساخته میشود که به برای
 درد فلسفه و نه برای دین در میان بخش بیست . کسانی که در این صدد

(۱) کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع و کلّ ما حکم به الشرع حکم به العقل بعضی
 هر دو کلی را معتقد و قائل سالارمه از دو طرف شده اند و برخی يك طرف را بصورت
 موجه کلیه و طرف دیگر را شکل موجه حریته معتقدند (۲) رجوع شود شرح
 کتاب (عضدی) و (شرح مواقف) و (شرح مقاصد) و کتاب (اصول) و شروح (کفایه-
 الاصول) خراسانی و امثال آنها (۳) شرح اشارات امام فخر رازی و خواصه
 نصیر الدین طوسی و کتاب شعای شیح الرئیس ابو عنی سبیا رجوع شود .

بوده اند نه حق دین را ادا کرده اند و نه درد فلسفه را دوا .

بعض اقوال و عقاید عجیب و غریب که در مسائل فن کلام دیده میشود از قبیل آنچه در باب مسأله حال و قدمای ثمانیه و جوهر فرد (جزء لا یتجزأ) و تفکک وحی و امثال آنها گفته اند (۱) بیشتر از همین جهت ناشی شده است که متکلمین خواستند قواعد فلسفه را با مسائل دینی کرک آشتی دهند و تا کزیر التزام بعضی عقاید و گفتارها شدند که نه با مسائل دینی سازش دارد و نه با قواعد فلسفی .

مسلم است که اساس هر دین و مذهبی ، ایک قسم فلسفه بنیاد شده و عموم مذاهب کم و بیش با اصول فلسفی آمیخته است اما فلسفه ای که در ادیان و مذاهب موجود است غیر از قواعد علمی و مسائل نظری فلسفه طالس مطلق و ارسطاطالیس و امثال آنهاست که در این مبحث مورد نظر ما میباشد .

فلسفه در هر دین و مذهبی راه یافت منشأ انقلاب و زبر و رو شدن عقاید دینی گردید تفاوت دیانت اسلام با دیگر ادیان این است که اسلام عقل را از حکومت معزول نکرده و همه جا احکام عقل را محترم شمرده و مردم را امر بتفکر و تعقل نموده است . اصول دین با دلایل عقلی درست میشود و در فروع مذهب هم غالب علما در مورد معارضه عقل باص " در مبحث تعادل و تواجیح طرف عقل را رجحان میدهند با این همه چون موارد اختلافی واضح و اقامه دلایل فلسفی بر خلاف مسلمات مذهبی میرسد عقل را خطا کار و عقول بشر را اردرک حقایق ربوبی کوتاه میشمارند و بکنسته عقل را بر خلاف ادراکات عمومی تفسیر میکنند (۲) و یک دسته

(۱) رجوع شود شرح تعریف ملا علی قوشچی .

(۲) بعض متکلمین و علمای اصول در تعریف عقل گویند « ما عند الرحمن و احکامه » و حکما گویند « العقل جوهر مجرد معلأ و مادة »

معتقد به‌عالمی و رای طور عقل میشوند که در آن عالم خطاهای عقول کشف
میشود چنانکه حکومت عقل اشتباهات حواس را معلوم میسازد. (۱)
بعض فلاسفه که میخواهند رعایت جانب دین کنند در جایی
که دلائل عقلی برخلاف ضرورت دین باشد یا ارسر دلیل عقل میگنند
و گفتار حضرت صادق علیه السلام و امثال او متوسل میشوند یا ظواهر
دین را تأویل می کنند.

تأویل و تفسیر برخلاف ظواهر هم از اینجا برخواست که بعض علماء
دینی خواستند دلائل فلسفه را نامسائل شرع موافقت دهند.

بالجملة فلسفه نظری قدیم، باظواهر ادیان بنظر عموم سارکار
ایست و علماء در موارد معارضة عقل و شرع بطور کلی چهار طایفه شده اند
یک دسته جانب ظاهر دین را گرفته و عقل را خطا کار و دلائل عقلی را
ناقص دانند. و یک طایفه جانب عقل را گرفته و بکلی از سر دین
برخاسته اند. و یک دسته اصول مذهب را بر ظاهر خود باقی گذارده
عقل را تأویل کنند و فرقه دیگر بر عکس ظواهر شریعت را تأویل کنند
و اصول عقلی را بحال خود باقی گذارند.

دین حنیف اسلام چون با اساس فلسفه یعنی تعقل و تفکر بیش
از همه ادیان آشنائی داشت بیشتر از همه توانست در مقابل سیطره
فلسفه و هجوم افکار فلسفی پایداری کند و قواعد عقلی را برتابد و در
خود مستهلك سازد و گره اوصاف را فلسفه عجیب و فلاسفه بزرگی که
در اسلام ظهور کردند و آنچه مخالفتهای سری و علنی اگر در هر مذهبی
وجود گرفته بود در قدم اول آنرا ریشه کن میساخت. نمونه این معنی

(۱) عقیده حکمای اشرافی و عربی این است که بالاتر از مقدم عقل مرتبه ایست که در اثر
ریاضت بدان توان رسید و در آن مرتبه حقایق واقعی شهود می یابند و خطاهای
عقول و ادراکات عمومی کشف میشود. عزالی در کتاب «المعتقد من الصلال» این معنی
را با بیان رسا و شیرین نگاشته است و اشاره الله بعد از این قل خواهد شد.

را در تاریخ مذهبی ملل دیگر می بینیم ، معامله ای که برق فلسفه با دیانت مسیح علیه السلام از آغاز تاریخ مسیحیت تا کنون کرده است و بسته شدن مدارس فلسفی آتن و تبعید فلاسفه و پناه بردن بعض آنها به دربار ابوشیروان و تاریخ مذهبی قرون وسطی و جنگ وجدالهای فلاسفه با رؤسای مذهبی مسیح نموداری از این مطلب است ؛ و انکهی دیانت محدود مسیح با احکام عشره کجاست و دیانت اسلام که به جزئیات امور اجتماعی و طبیعی و آلهی دست زده است کجا ؟

مسلم است که هر قدر دامنۀ احکام و اصول و فروع دیانت وسیعتر باشد با فلسفه مخصوصاً فلسفۀ قدیم که همه علوم و شؤون اجتماعی و عقلی را زیر پر داشت مرخوردهش بیشتر خواهد بود .

مسلمین همان تیریرا که از کمان ارسطو و افلاطون خورده بودند با قلم ابن رشد قلب جامعه مسیحیت زدند و همانطور که دیانت اسلام در اثر رواج فلسفۀ یونان درنگهای تازه گرفت شیوع فلسفۀ اسلامی در اروپا هم منشأ انقلاب و زیر و رو شدن دیانت مسیحی گردید و همچنانکه علمای دینی اسلام خود با فلسفه مسلح شدند و در مقابل فلاسفه جنگیدند رؤسای مذهبی مسیح هم خود سلاح فلسفه را بدست گرفته با فلاسفه زدو خورد کردند . جنگ و جدال فلسفه با دین همه وقت و در هر مذهب و ملت کم و بیش وجود داشته است .

رواج فلسفه در دیانت اسلام از بعض جهات نافع و از بعض جهات مضر بود ، از یکطرف مسلمین را با علوم و فنون عقلی آشنا و سلاحهای دیگر طوایف مذاهبت عالم آراسته ساخت و تا آنجا که راه داشت پایه اصول دین را روی عقل استوار کرد . و از طرف دیگر منشأ تفرق کلمه و پیدایش فرق و عقاید بوظهور گردید و مسائل دینی را ارسادگی تعقید و پیچیدگی انداخت .

علمای دین مسائل را بصورت مطالب علمی طرح میکردند و کم کم بعض مباحث مذهبی مانند **قضا و قدر و جبر و اختیار و مخلوق** در عذاب جحیم دست کمی از مسائل دقیق حرکت و زمان و فلسفه پیدا نکرد. و از همین رهگذر عقاید دینی تدریجاً بصورت شرح کتاب **عقاید نسفیه و شرح موافق و شرح مقاصد و شرح تجرید** در آمده است (۱). در این کتابها مسائل فلسفی کاملاً طرح میشود.

اینجا در صدد مقایسه مذاهب با یکدیگر و سنجش سود و زیان فلسفه برای دیانت اسلام نیستم. مقصودم باز نمودن حالت دین و فلسفه است بطور کلی با اشاره ببعض تغییرات که از ناحیه رواج فلسفه در دیانت اسلام رخ داده است.

از آنکاه که فلسفه یونان و ایران و هند میان مسلمانین شیوع یافت در دیانت اسلام تغییرات نمایان رخ داد. از انواع فلسفه در مظاهر اسلامی یادگارها موجود است.

یکی از آثار **فلسفه هندی** که با مذهب تناسخ آمیخته است این بود که بعض فرق اسلامی مانند **قراطله و سبایه** (۲) معتقد بتناسخ

(۱) متن کتاب «عقاید نسفیه» تألیف (عزیز الدین نسفی) و شرحش از محقق تفتازانی صاحب کتاب **مطول** است. و متن کتاب **موافق از قاضی عضد الدین ایچی** است که معاصر خواجه حافظ شیرازی بود و قول او «بنای کنار موافق بنام شاه بهاد» و شرحش از **میر سید شریف جرجانی** است متوفی ۸۱۶. کتاب **مقاصد و شرحش** مردود تألیف محقق تفتازانی است متوفی ۷۹۲ متن تعریف تألیف **خواجه نصیر الدین طوسی** است متوفی ۶۷۲ این کتاب را شروح و حواشی بسیار است

(۲) فرقه **سبایه** منسوب به (عبدالله بن سبا) معتقد بودند که امامت بامیر المؤمنین علی ختم است و در مورد علی علو میکردند و اولین فرقه بودند که قائل بحکم امامت شدند و محبت علی ع و برتری او دیگران را هلاکیه اظهار نمودند (فرق الشیعه نوبختی طبع بغداد ص ۲۲)

شدند و نوشته‌های بعضی **احمد بن حافض معتزلی** و **ابو مسلم خراسانی** هم نوعی از مذهب تناسخ داشته اند (۱)

تعلیمات فلسفه ایران و **حکمای خسروانی** (۲) در فرقه صوفیه و آثار فلسفه یونان در فرقه **معتزله** بخوبی نمایان است.

در قرن دوم هجری منطق و فلسفه داخل علوم اسلامی شد. اول کسی که عرب را با این علوم آشنائی داد دانشمند بزرگ ایرانی **ابن عقیق** (۳) بود وی نخستین بار فن منطق را به عربی ترجمه کرد و مسائل برهانی را در دست مسلمانان انداخت (۴). از آن تاریخ بعد مسلمین شروع به ترجمه کتب فلسفه و منطق کردند و عمده کتابهای فلسفه در قرن سوم هجری به عربی نقل شد.

در قرن دوم هجری از همان زمان که منطق و فلسفه داخل معارف اسلامی گردید فرقه‌ای بنام **معتزله** پیدا شدند این فرقه فلسفه را برای دین استخدام نمودند فن **کلام** را ایجاد کردند.

(۱) صحیح الاسلام ص ۲۴۰ (۲) حکمای خسروانی یا فهلویون و فلسفه قدیم ایران بودند و طریقه آنها نام فلسفه خسروانی یا فهلوی و بعض عقایدشان در کتب فلسفه مانند اسفار و تالیفات شیخ شهاب الدین سهروردی معروف است و حاجی سیزواری در منظومه حکمت گوید «والفهلویون الواحد عدهم حقیقه ذات مراتب تعتم»

(۳) **عبدالله بن عقیق** بزرگترین دانشمند شهیر ایرانی در قرن دوم هجری است نام اصلی او **زوزیه** و نام پدرش **دادویه** از مردم شهر حور (پروزر آباد) فارس بود. ابتدا منجم زردشتی داشت و بدست (عمسی بن علی) عموی م‌صور خلیفه عباسی مسلمان و موسوم به (عدایق) گشت. کتب علمی و ادبی بسیار ترجمه یا تألیف نمود و میان سنوات ۱۴۲ - ۱۴۵ هجره م‌صور و بدست (سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب بن ابی صفره) امیر مصره گشته شد. (۴) کتاب صحیح الاسلام و تاریخ سندن اسلام تألیف حرّحی زندان.

مؤسس و رئیس این طایفه **ابو حذیفه (۱)** یکی از ایرانیان
 مقیم بصره بود و **عمرو بن عبید (۲)** هم یکی از موالی است که با
 ابو حذیفه همدست شد و این هر دو از شاگردان **حسن بصری (۳)** بودند
 و از درس او کناره گرفتند و از این رو باعتزال معروف شدند .
 نخستین کسی که لفظ (معتزله) را در مورد این طایفه بکار برد
قتاده بن دعامة (۴) بود (۵)

(۱) ابو حذیفه و اصل بن عطا اسلاف ایرانی و از شاگردان حسن بصری بود
 مخرج راه نداشت و از این جهت کلمه ای که حرف را داشته باشد در زبان ببرد
 و چون تسلط کامل در زبان عربی نداشت برای اتای مقصود کلمات بدون راء را
 انتخاب میکرد . چون میان مسلمانان این اختلاف عقیده اماند که مرتکب کبائر را
 کافر میدانستند و جمیع دیگر مسلم فاسق میشوردند ابو حذیفه قائل شد که مرتکب کبائر
 نه کافر است و نه مؤمن و مرسل بنی المصعبین دارد و از این جهت حسن بصری او را
 از درس خود دور کرد . ابو حذیفه هم از حلقه درس حسن کناره گیری و خود حلقه
 تدریس دائر نمود و (عمرو بن عبید) هم به وی پیوست و طریقه معتزله را ایجاد کردند .
 نواد ابو حذیفه سال ۸۰ و فاش ۱۸۱ هجری واقع شد (مقریری و ابن خلکان)
(۲) ابو عثمان عمرو بن عبید از موالی و شاگرد حسن بصری بود پسر ابو حذیفه
 و با او در ایجاد طریقه معتزله همدست گشت . نوادش ۸۰ هجری و فاش میان سالهای
 ۱۴۲ — ۱۴۸ اتفاق اماند (ابن خلکان)

(۳) حسن بن یسار از بزرگان رفاذ و دانشمندان تابعین بود و فاش در رحب
 ۱۱۶ واقع شد و در همین سال مُتَمَر مَرُوف (معتمد بن سبیرین) وفات یافت (یافعی
 و ابن خلکان)

(۴) قتاده بن دعامة مدی ناسبی از بزرگان مَریج و اساب بود ولادتش
 سنه ۶۰ و فاش ۱۱۷ هجری واقع گشت (وفيات الاعیان)

(۵) قتاده روزی وارد مسجد بصره شد عمرو بن عبید و اصحابش در عقاید دینی
 هیاهو میکردند . قتاده پنداشت که حلقه درس حسن بصری است چون دانست که ایشان
 از حور و زینب حسن کناره گرفته اند گفت « آما هولاء المعزله » یعنی همانا ایشان
 کناره گرفتگان اند و از نزدیک آنها بر خامست . از این تاریخ لفظ معتزله را در مورد
 هر قده مخصوص بکار بردند (ابن خلکان) - در وجه سببه این تفرقه به (معزله) اقوال دیگر هم
 از (مسعودی) و (خدای) و غیره در کتاب (معراج الاسلام) ص ۳۴۴ نقل شده است

طریقه‌ای که ابو حنیفه و پیروانش اختراع کردند بدست بعضی علمای
 بزرگ این فرقه همچون **ابو هذیل (۱)** و **نظام بصری (۲)** و **جاحظ**
(۳) و **ابوسهل هلالی (۴)** و امثال آنها قوت یافت و سر و سرورت علمی
 بخود گرفت

بعضی بزرگان معتزله خود در مسأله اعتزال تشکیل احزاب و
 فرقه‌های مخصوص دادند (۵) مانند فرقه **نظامیه** از پیروان بطاه بصری و **ضراریه**
 از اتباع **ضرار بن عمرو** که معاصر ابو حنیفه بود و در میان معتزله
 عقیده‌های مخصوص داشت (۶)

فرقه معتزله را بنام **(قدریه)** و **(جهمیّه)** هم می‌خواندند اما
 خود معتزله را بنامی مخصوصاً لفظ **(قدریه)** که در باره آنها این
 حدیث را «**التدریة بحس هذه لامة**» روایت کرده اند تبری می‌جستند (۷)
 در واقع هر دو احزاب با یکدیگر تفاوت داشتند اما در بعضی جهات
 شبیه یکدیگر بودند.

قدریه طریقه‌ای بودند که اعمال مدگن را اختیاری محض میدانستند
 و می‌گفتند انسان در اراده و فعل آزاد مطلق است از این جهت
 آنها **قدریه** می‌گفتند که معتقد بقدرت و توانائی کامل انسان بر اعمال
 و افعال بودند.

(۱) **أبو الهذیل** محمد بن هذیل بن عبدالله معروف به علاف از موالی و بزرگان

مصر بود و دانشش بین سالهای ۱۳۱ — ۱۳۵ و دانش ۲۳۵ رخ داد.

(۲) **أبو اسحاق** ابراهیم بن سیرین سی معروف به نظام بصری ۱۸۵ — ۲۲۱

(حواشی فریق السبعه و بعضی در و صفت النقات بصره منعمه باقر رحمه الله)

(۳) عمر بن بحر مرقی ۲۵۵

(۴) محمد بن بشر مرقی ۲۹۰

(۵) رجوع شود کتاب (مقال وصال) و (مرق السبعه بصری) و (طلقات المعتزله)

(۶) بعضی عقیده او در حدیثی که مرقی السبعه ص ۱۰۰ نقل شده است.

(۷) بحر الاسناد

عبدجهنی که حجاج او را کشت و **خیلان دمشقی** که هشام بن عبدالملک او را بدار آویخت، از بزرگان و مؤسسان طریقه قدریه در قرن اول هجری بودند.

این مسلک **ناسح** افوال در عراق پیرامن تعلیمات حسن بصری مایه گرفت و در بلاد شام و عراق پیروان فراوان یافت برخی منبع این فکر را بلادشام پنداشته اند (۱)

جهمیة که آن را **جبریه** هم گویند صد مسلک قدریه معتقد بودند که بندگمان در اعمال و افعال خود محور صرف اند و هیچوجه احتیاری برای آنها نیست

مؤسس این طریقه **جهم بن صفوان** از مردم حراسان بود که مرد **حارث بن سوریج** منصب دبیری و وزارت داشت. حارث در حراسان بر بی امیده خروج کرد و در سال ۲۸ هجری کشته شد. جهم هم در این واقعه اسیر گشت و بقتل رسید.

نوبختی (۲) در کتاب **فرق الشیعه (۳)** فرقه جهمیة یعنی اصحاب جهم بن صفوان را از علایط طائفة مرجئه در حراسان نوشته است. جهمیة علاوه بر عقیده حرقایند دیگر هم داشتند مانند نمی صفات از حداروند که از مسائل مهم من کلام است (۴)

معتزیه با قدریه در احتیاط عباد و با جهمیة در نمی صفات از واجب اورجوه مشابحت دارند؛ از این جهت است که آنها را در همه جا بهم خوانده اند و گرنه ضروری که اشاره کردیم میان آنها در دلت ملذک، محبت و کشمکش در بوده است

(۱) فخر الاسلام (۲) ابنی جهم، حسن بصری نوبختی از بزرگان و مؤسسان طریقه قدریه در قرن اول هجری بودند. (۳) من ۶ چاپ بغداد. (۴) رجوع شرح شرح مؤسسان طریقه قدریه دمشقی،

واصل بن عطا که از بزرگان معتزله بود یکی از اصحاب خود را
بخراسان فرستاد تا با جهم بن صفوان مجادله و مباحثه کند و او را بخطای
طریقه جبر ملزم سازد (۱)

دو طایفه قدیری و جبری با یکدیگر نهایت اختلاف داشتند و قدیری
نگذشت که جای خود را بدو فرقه اشعری و معتزلی دادند

اساس طریقه اشاعره از تعلیمات جهمیه مابیه گرفت و در او اواخر قرن
سوم یا اوائل قرن چهارم هجری بعنوان فرقه (اشعری) ظهور کرد و بنام
مشهورترین رؤسای این فرقه **ابوالحسن اشعری** (۲) معروف گردید.

ابوالحسن اشعری بر مخالفت معتزلی ها قیام نمود و جمعی پیرو او
شدند. عالم مشهور **قاضی ابوبکر محمد باقلانی** متوفی سنه ۴۰۳ هـ (۳)
مذهب اشعری داشت و در تأیید و ترویج این طریقه کوشش بسیار کرد
اشاعره و معتزله با یکدیگر سخت مخالف بودند و کار مخالفت
این دو فرقه زرد و خورد ها و انقلابات خوبی کشید و مسلمانان هر
ناحیه را مدت چند قرن بهمین زد و خورد ها مشغول و سرگرم داشت
نمونه ای از این معنی واقعه خراسان است در سال ۴۵۶ هـ که پیش نوشتیم

(۱) بحر الاسامی.

(۲) ابوالحسن علی بن اسمعیل بن اسحاق اشعری از برادر **ابوموسی اشعری** است
تألیفات بسیار داشت. اسامی داخل طریقه معتزله بود و از این مسلک ترکشت و علاوه
اظهار مخالفت نمود. **برد ابوعلی جبهائی** (محمد بن عبدالوهاب ۲۳۵-۴۰۴)
که از مشهور معتزله است جمعیل میگردد. « عقبه استادش مخالف شد و ما وی
مناظره نمود. و هاشم حدود سنه ۴۳۰ هـ اتفاق داد. از معاصرانش **ابوهاشم معتزلی**
است (عبدالسلام بن ابوعلی حدادی متوفی ۳۲۱) که از بزرگان معتزله شمرده میشود
(وفیات الاعیان ابن خلکان و روایات الاعیان) (۳) ووفیات الاعیان.

بخشی از عقاید اشعری و معتزلی (۱)

اشاعره و معتزله در مسائل بسیار با هم اختلاف دارند. عمده مسائل خلافت آنها بدینقرار است:

۱ - معتزلی گوید افعال خیر از حدای باشد و بر اوست که هر چه شایسته تر و سزاوار تر رعایت بندگان کند. اما اعمال شر مخلوق عباد و عنان قدرت و اراده اینجا همه در دست انسان است. اشعری گوید بد و نیک کارها همه آفریده خداوند است و بنده را بهیچوجه اختیار نیست

۲ - معتزلی گوید ایمان سه رکن است اعتقاد قلب و جنان، گفتار زبان، عمل با رکان - اشعری گوید رکن اصلی ایمان عقیده قلبی است و گفتار و کردار از فروع آنست و کسی که دین را بدل بگرد مؤمن است هر چند عمل و گفتارش با عقیدت یار نباشد.

۳ - معتزلی از ذات واجب الوجود صفات ازلیه همچون علم و قدرت و اراده و سمع و بصورت جز آنها رانفی کند و گوید خداوند عالم است با لذات به صفت علم و قادر است به بصمت قدرت و همچنین در دیگر صفات ازلی. اما اشعری قائل بصفات ازلیه رانده ذات است که قائم بذات واجب الوجودند

و الاشعری باریاد قائله و قال بالنیانة المعتزله (۳)

(۱) خلاصیات اشعری و معتزلی را از چند کتاب حکمت و کلام و اصول و ملل و محل و تاریخ و ادب و تراجم گرفته ایم از قبیل (ملل و محل شهروستانی) و (بیح الحق) علامه و (کتاب الفصل فی الملل و الامواء و التحل) تألیف ابن حزم **ظاهری** و (فرق الشیعه بوجعی) با حواشی طبع بغداد و (شرح مواقف) و (شرح تحریر قوشعی) و (شرح حصدی) و (اصول) و (شرح مسطومه سبرواری) و (الوایی ماویسات صمدی) و (دررصات انصاری) و (شرح ابن ابی العزید) در بیح الاملاء و (مجمع التعزیر) در ماده (عزل) و (مقننه ابن خلدون) و (الیان و التمسک) صاحب رسال آنها. کسانی که ضابط جمیل و نهانی از اول همند باز ساختن رجوع کنند.

(۲) - منظومه سروازی.

مسألة تعدد قلما، که در کتب کلام دیده میشود مربوط

بهین مطلب است .

۴ - معتزلی قائل است به حسن و قبح عقلی و گوید حسن و قبح ذاتی اشیاء است و عقل خود بدون معاوت شرع میتواند حسن و قبح چیزها را ادراک کند اوامر و نواهی شرع تابع حسن و قبح ذاتی است نه اینکه حسن و قبح تابع امر و نهی شارع باشد و از این جهت در مواردی که هر شرعی در دست نداریم عقل خود میتواند استنباط احکام کند و همچنین در موارد مخصوصه بواسطه ملاک حسن و قبح ذاتی ممکن است در حکم ظاهری تصرف نماید اما اشعری منکر حسن و قبح عقلی است واجب و حرام را سماعی داد و گوید عقل ما را شایستگی ایجاد یا تصرف در احکام شرع نیست .

در اینکه اوامر و نواهی شرع نسبت به حسن و قبح سبب اند یا کاشف گفتگوهاست که در فن کلام و اصول بشرح نوشته اند .

۵ - معتزلی گوید خدا را هیچگاه بچشم نتوان دید و اشعری گوید

که خداوند در روز رستخیز بمیدان دیده شود .

در مسئله رؤیت میان اشیاء و معتزله گفتگوهاست و در این باب

عقیده گویان صبر شده است که در حقیقت خود تفصیل نوشته اند طائفة

(ضریف) از معتزله گویند که سایر وری حواس پنجگانه حائسه

شده است و درین حقا را در آیه امت می بینیم .

۶ - معتزلی گوید کسی که مرتکب گناهان میرد همیشه بدله مؤمن است و

به کلام آن ذوق است و این همی در وقت که . . . مَنزِلَةٌ بَيْنَ السَّمَرَاتَيْنِ

۷ - معتزلی گوید کلام الله مخلوقی است حادث و اشعری معتقد

بکلام قدیم است مسأله کلام نفسی مقابل کلام لفظی که از مختصات عقاید
اشعریان است از فروع همین مسأله شمرده میشود.

۸ - معتزلی گوید اعجاز قرآن مجید بسبب آن است که مردم

از معارضه و آوردن مانندش منصرف ساخت و گرنه ائمان مثل بسرا
فصحای عرب ممکن بودی. و اشعری قرآن را با لذات معجز و آورد
مانند آنرا از بشر محال داند و گوید اعجاز عبارت است از فعل حارق عاده
که مقرون تحدی و سالم از معارضه باشد.

۹ - معتزلی اعاده معدوم را ممتنع و اشعری ممکن داند.

۱۰ - معتزلی خلود در نار را معتقد و اشعری منکر است.

۱۱ - معتزلی امامت را انصاف و تعیین داند و اشعری با اختیاراً

۱۲ - معتزلی معتقد است بتقرّر و ثبوت ماهیت پیش از وجود

گوید ماهیت را در حال عدم و پیش از آنکه موجود شود ثبوت و تقرّر
است و ثبوت را اعم از وجود و عدم؛ اعم از نفی داند.

وَجَعَلَ الْمُعْتَزِلِيَّ الْاُبُوتَ عَمَّ مِنَ الْوُجُودِ وَمِنَ النِّفْيِ الْعَدَمَ (۱)

بعض معتزلیان گویند که میان ثبوت و نفی هیچ حدّ فاصل
و واسطه نیست و بین ذات و منهی قصه منفصله حقیقیه است که پیش از
دو طرف ندارد اما میان موجود و معدوم واسطه ایست که آن را حیا
یا ثبات گویند مسئله (ح) بوابطه میان موجود و معدوم ربطی در
عقاید معتزله است و اشعریه منکر این سخنند.

۱۳ - معتزله عام واجب الوجود را عبارت داند از مبدء

(۱) منظومه حلی سیرتاری.

ثابته ازلی بنا بر تقرر ماهیت که جزو عقاید آنهاست و ماهیات متقرره
در عقاید معتزله نظیر اعیان ثابت است در عقاید متصوفه از قبیل محیی الدین
و پروان او

در باب علم و اجب الوجود بجزئیات میدان اشعری و معتزلی گفته گوهاست
بعضی منکر علم و اجب تعالی بجزئیات و بر حی قائل بعلم تفصیلی و اجب الوجود
و احاطه او بر غیر متناهی هستند و طایفه ای گویند خداوند عالم بجزئیات است
به سوره تفصیلی بلکه در وجه کلی.

ابوالمعالی جوینی استاد غزالی از بزرگان اشعری بود. او نسبت داده
اند که گفت خداوند عالم تکلیفات است نه بجزئیات. همین مناسبت در
کتاب طمقات سسکی (۱) چند ورق راجع باین موضوع نوشته و خواسته است
که این نسبت را از امام الحرمین رفع و او را از داشتن این عقیده پاک کند.
غزالی برای اینکه مورد این تهمت واقع نشود هر جا این موضوع
رسیده عقیده خود در اصرار بیان کرده است از جمله در کتاب صیحة الملوک
مینویسد «وی دانست بهر چه دانستی است و علم وی همه چیزها
محیط است»

۱۴ - اشعری گوید ایمان و طاعت توفیق و کفر و معصیت بخدایان
آگاهی است و توفیق عبارت است از خلق قدرت بر طاعت و حدایان
عبارت است از خلق قدرت بر معصیت.

آنچه از مورد اختلاف اشعری و معتزلی یاد کردیم عمده مسائل
حالاتیه ی است که میان آنها مشهور شده است از این مسائل هم بعضی
موارد بعضی دیگرند مثلاً مسائل حدی و کفره نفس و عمه چنین اختلاف

(۱) ج ۳ ص ۲۶۱

در نوبت و خذلان بمسأله نفی صفات و چهر و اختیار بر میگردد
 غیر از آنچه گفتیم موارد خلافتی دیگر هم در باب وعد و وعید
 و اسماء و احکام و عقل و سمع و همچنین در موضوعات جزئی و شخصی
 از قبیل اینکه عایشه و طلحه و زبیر خطا کار بودند یا نه و بر فرض
 خطا آیا در گشتند و توبه کردند یا همچنان با گناه از دنیا رفتند ، و
 معاویه و عمرو عاص بر امام خروج کردند یا نه ، و امثال این
 اختلافات و زدوخوردها میان معتزله و فرقه های دیگر بوده است که
 بسیاری از آنها مربوط بمسائل مذکوره میشود و در کتب عقاید
 مفصّل ثبت شده است .

معتزله خود چند طایفه بودند و در بعض عقاید با هم اختلاف
 داشتند ، در زمان بنی عباس دومدرسه بزرگ در بصره و بغداد برای طوایف
 معتزلی مقابل یکدیگر ایجاد شده بود که در مسائل خلافتی با هم بحث
 و محاذله میکردند (۱)

تبلیغات معتزله

از جمله کارهای معتزله این بود که برای پیشرفت مسلك خود
 انجمنهای تبلیغ دائر کرده برای دعوت مردم و مناظره با مخالفان طریقه
 اعتزال مبلغین باطراف میفرستادند چنانکه **واصل بن عطا** بعض طرفداران
 خود را برای تبلیغ به یمن و جریره و ارمنیه و **عبدالله بن حارث** را
 بمغرب و **حنظله بن سالم** را بخراسان برای مناظره و گفتگو با
جهم بن صفوان خراسانی مؤسس طریقه (جهمیه) یا (حریه) فرستاد
عمر بن عبید دعوت مردم را بطریقتهای مشرقی و در گذر بن سید است

(۱) رجوع شود بکتابهای عربی النبیّه و حتی در اصل و اصل مشهوری را میسر است .

میشمرد و اصحاب و پیروان خود را بدعت و تبلیغ تشویق میکرد .
 بزرگان معتزلی در ردّ فرقه های مخالف مانند (مانویّه) و (مرجئه)
 و (خوارج) و (دهریه) و امثال آنها کتابهای بسیار تألیف کردند .
 از جمله تألیفات واصل بن عطا کتابی را یاد کنند که مشتمل بر هزار
 مسأله در ردّ (مانویّه) نوشته بود (۱)

ارباب حدیث یعنی کسانی که بنصوص وظواهر شرع قناعت میکردند
 و معتقد بودند که در احکام شرعی نباید از پیش خود تصرفی کرد اردشمنان
 سخت معتزله و معتزله هم بزرگترین مخالف علمای حدیث بودند و هر گاه
 فرصت بدست یکطرف میافتاد در باره طرف دیگر از هیچ چیز فروگذاری
 نمی کرد و کار را از احتجاج عقلی و شرعی گذرا بیده تکفیر و قتل و شکنجه
 و عذاب میکشید .

یزید بن ولید و مروان بن محمد از طرفداران معتزله بودند و
 رواج این عقیده در زمان آنها روز افرون گردید .

در زمان **مامون** و **معتصم عباسی** داستان مخلوق بودن قرآنی و
 حدوث و قدم کلام الله پیش از همه وقتا سر زنا بها افتاد و بر سر این
 عقیده فتنه ها برپا شد این هر دو خلیفه هم طرفدار عقیده معتزلی بودند و
 در این جهت در دوره خلافت ایشان معتزله پیش افتادند و محدّثین باوواع
 عقوبت دچار شدند .

در عهد **القادر بالله عباسی** (متوفی ۴۲۲) چون خود خلیفه
 مخالف عقیده معتزلی بود و کتابی در ردّ این فرقه و بیان عقیده خالق
 قرآن تألیف کرده بود مشرایی بنسبت کهر و بددی در مشقت افتادند
 از جمله اصحاب بسکه فرقه دهریه در نظر غالب مسلمانان بددی

(۱) صبر الاسلام .

و سستی عقیده مشهور شداد همین بود که با علمای حدیث مخصوصه داشتند و محدثین بر آنها میتاحتند.

شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج

در عهد اموی فرقه های مختلف ظهور کردند ولی اساس و مرجع همه احزاب چهار فرقه بود عبارت از شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج. بیشتر اختلافات از آنکاه وجود گرفت که واقعه قتل عثمان بن عفان در سال ۳۶ هجری و حوادث جنگ جمل و صفین در عهد خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام اتفاق و گفتگو از حق و باطل و مصیبت و محطی میان مسلمانان افتاد.

جنگ طلحه و زبیر و رفتار معاویه و عایشه با علی ^ع ایجاد اختلافات اساسی کرد

شیعه طرفداران علی ^ع و معتزله اصحاب واصل بن عطا و عمرو بن عبید بودند که در باره آنها گفتگو کردیم.

خوارج آن دسته بودند که پس از تحکیم حکمین (ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص) از اصحاب علی ^ع خارج شدند و او را مانند معاویه تکفیر کردند و داستان جنگ نهر روان که علی ^ع این طایفه کرد سخت معروفست

مرجئه (۱) مقابل احزاب دیگر معتقد بودند که باید در قضایای بی طرفی اختیار کرد و با هیچ طرفی همراهی ننمود

(۱) کلمه مرجئه معنی مأخوذ است از ارجاء معنی امهال و تأخیر و سبب تسمیه این بود که در موارد اختلاف حکم قطعی نکمر کسی میدادند و کار را بعدا و کشف حقیقت را قیامت واگذار می کردند و می گفتند « یوحی امر الناس الی الله » و بعضی آن را از (ارجاء) معنی امیدوار ساختن گرفته اند چه این مرتبه اهل عصیان را اداء شهادتین از مرایای ایمان و امید معنی ساختند و آنها را کاه نمی شمرودند و برای همه امید آمرزش داشتند

این طایفه میگفتند که تعیین کفر و ایمان و تشخیص هدایت و ضلالت حقیقی «ما و در ناره کفر و ایمان مردم اظهار عقیده کردن روا نیست» حکم هر کس را بخدا واگذار باید کرد، هر کس شهادتین زبان گوید مؤمن است هر چند در دل مخالف بود و بفرائض عمل نکند

دسته بی طرف در صحابه صدر اوّل هم وجود داشتند چه در اواخر عهد عثمان بر حی مانند **ابی بکره** و **عبدالله بن عمر** و **عمران بن حصین** پیدا شدند که خود را داخل مناقشات و زدر خورد ها نمی کردند و در قضایا بی طرف بودند.

در عهد بنی امیه طرفداران این مسلک نسبتاً فراوان گشتند. سکوت و بی طرفی آنها و داخل نشدن در احزاب شیعه و خوارج که از دشمنان سخت امویها بودند، صلاح دولت بنی امیه تمام میشد.

در عهد بنی عباس فرقه مرجئه در احزاب دیگر مصحّل شدند و جمعیت مقداری مقابل احزاب دیگر گذاشتند.

طریقه مرجئه در ابتدا يك مسلک اجتماعی ساده بود که گفتیم در بعض صحابه صدر اوّل هم وجود داشت اما بتدریج رنگ دبی و صبغه مذهبی گرفت و در مقابل شیعه که امامت را رکن ایمان میشمردند و خوارج و همچنین بعض طوائف دیگر که در ناره خلیفاه راشدین سخن را بحدّ نسبت فسق و کفر می کشیدند، مرجئه میگفتند در حقّ نبی ص که اداء شهادتین کند حکم کفر نتوان داد چه اساس ایمان معرفت خدا و رسول است و پس «به ایمان بر ائمه را اجتناب از کماثر جزو ایمان است چنانکه خوارج معتقدند و مرتکب کبیره و تارک فریضه را کافر میخوانند» و به معرفت و طاعت امام رکن ایمان است چنانکه شیعه عقیده دارند

اشخاصی که داخل مسلك مرجئه بودند در مورد غلات شیعه و خوارج و امویها و بالجمله هر کسی که دم از دین اسلام میزد هر چند رفتار و کردارش مخالف ظواهر شرع بود حکم کفر نمیدادند و همه اهل قبله را باقرار ظاهر مؤمن می شمردند؛ سهل است در باره امثال **اخطل** از شعرای نصرانی هم کسی را محکوم بکفر قطعی نمی کردند و با هر طایفه بمسالمت رفتار مینمودند (۱)

ثابت قطنه یکی از شعرای فرقه مرجئه است که در عهد اموی میزیست و از اصحاب **یزید بن مهلب** بود قصیده ای در باره طریقه و مسلك خویش ساخته که **ابوالفرج اصفهانی** (۲) در کتاب **اغانی** آورده است

یا هند فاستمع لی ان سیرتنا	ان عبدالله لم یشرك به احدا
نرجی الامور اذا کانت مشبهه	و صدق القول فیمن جار او عندا
المسلمون علی الاسلام کلهمو	و المشرکون استووا فی دیمهم قددا
و لا اری ان دسا بالغ احدا	م الناس شرکا ادا ما و حدوا الصدا
کل الخوارج محطه فی مقالته	و لو تعد فیما قال و احتهدا
اما علی و عثمان فانهما	عدان لم یشرکا بالله مدعبدا
الله بعلم ما اذا بحضورانف به	و کل عمدا سبقتی الله منعد (۳)

و بحقی منویسد (۴) پس از قتل علی علیه السلام جماعتی که با او

۱ - ملل و نحل ابن حزم ج ۴ و معراج الاسلام ص ۳۶۶ و فرق السیعة و بحقی ص ۶ طبع بغداد.

۲ - ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی از بزرگان ادای شیعه منهد در قرن چهارم هجری بود در سنه ۳۵۶ وفات یافت کتاب اغانی بهترین مؤلفات اوست و مجموعه اش در دست و یک جلد جامع شده است کتاب مقال الطالبيين ۵ م از مؤلفات او بطبع رسیده است.

۳ - رای باقی قصیده و ترجمه اش در اول باب غلبه رجوع شود بکتاب الخوارج ص ۱۰ و خرافة الالاد ج ۴ و کتاب السمر و المبراة تألیف ابن قتیبه ۲ - فرق السیعة ص ۶.

بودند و همچنین آنها که با طلحه و زبیر و عایشه همراهی داشتند همگان جز مردمی اندک از شیعه کرد معاویه جمع شدند و گفتند هر کس بظاهر اسلام اقرار کند مؤمن است، این طایفه بلفظ (مرجئه) نامیده شدند چرا که برای تمام اهل قبله امید آمرزش داشتند

مرجئه هم بتدریج چند فرقه بنامهای مختلف در آمده در بلاد خراسان و عراق و شام و عرب را کشته شدند (۱)

عقیده مرجئه در زمان بنی امیه رواج گرفت اما در دولت عباسی چنانکه پیش گفتیم این دعوت خاموش شد و صاحبان این مسلک برخی از میان رفتند و برخی داخل احزاب دیگر گشتند

ریشه اختلافات مذهبی از نخستین سده اسلامی

در قرن اول و قسمتی از سده دوم هجری عمده اختلافات میان چهار فرقه شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج بود که ریشه و اساس همه

(۱) - تزکتاب (بان الادیان) مرسته را ۶۱ فرقه میبوسد بدین نامها: درامیه و قیلابیه
تومیه، صالحیه، شریه، جهیه - سوشته فرق السیعة نوعی چهارفرقه از مرسته موسوم بودند
به (جهیه) یروان (جهیم بن صعوان) از مرسته خراسان و (عبلابیه) یروان عبلان
بن مروان در شام و منصوریه یروان عربوا (عمر بن قیس ماصر) در عراق و (شکاک)
و (شریه) از اصحاب حدیث از قبیل سفیان بن سعید ثوری و شریک بن عبد الله
و محمد بن ادریس شافعی و مالک بن انس و ابن ابی لیلی (ص ۶ - ۷)
در خصوص شریه از اصحاب حدیث میبوسد این طایفه یروان حسن بن صالح
بن حی (۱۰۰-۱۶۹) بودند و علی عم را فصل ناس پس از رسول میباشند
انما بیعت الی مکر را خصم میسرودند و در عمل موافق شیعیان بودند ثابت بن هرمز
فارسی (ارالمقدمت حداد) و سالم بن ابی حفصه و سلمه بن کهیل
و کثیر النواء و حکم بن عتیبه در قرن دوم هجری از بررگان این فرقه بودند
(ص ۱۳) ابوحنیفه را هم از مرسته عراق میبوسد (ص ۷) - ابو یوسف
و بشر مرینی را نیز از مرسته میشارد (ص ۱۴)

احزاب و فرق اسلامی بودند (۱) اصل مخالفتها پیش از همه بر سر خلافت بعد از رحلت رسول صلعم بود و بعد از کشته شدن عثمان و حادثه جنگ جمل و صفین و داستانهای معاویه و عایشه و طلحه و زبیر داعی ۴ و امثال این پیش آمدها اختلاف آراء و عقاید میان مسلمانان افتاد و گفتگوها و زدو خورد ها بر پا گشت و بر سر تشخیص حق و باطل و مؤمن و کافر سخنها میان آمد و هر فرقه ای در برابر فرقه دیگر عقیدتی آشکار و دلیلی اظهار می کردند. حوارج می گفتند کسی که مرتکب گناهان کبیره شود کافر است و از اینرو حکم نکفر بعض صحابه می کردند که پندار آنها در وقایع مزبوره مرتکب گناهی شده است ۵ هر چه او را مؤمن و حسن بصری وی را منافق می شمردند و معتزله عقیده ۶ درجه ۲ بین العنزلتین ۷ داشتند و می گفتند مرتکب کبیره به کافر است و نه مؤمن بلکه واسق است

اختلاف آراء و عقاید در آغار امر ساده و روی موارد جزئی بود هر چه پیش آمد اختلافات بیشتر و مطالب غامض تر و مهمتر و پیدایش فرق و احزاب افروزتر گردید در هر دوره فرقه های چند در پیرامون عقاید و افکار و وظهور ظاهر میشدند و کم و بیش دوام کرده جای خود را با احزاب تازه دیگر میدادند همچنان فرقه ای منحل ۸ و بعضی باک بسا چند فرقه دیگر تشکیل میشد و چنانکه اقتضای طبعی در مسائل اجتماعی و مسائل اعتقادی است در مقابل هر عقیده ۹ او اطن باک عقیده ۱۰ تدریسی و در برابر هر دو یک مسلك اعتدالی و طریقته ۱۱ می نه روی و خود می گرفت مثلاً در مقابل علوی که طایفه جهیمیه در سلسله احنیاء و اناس دیگر آمد

(۱) - فجمیع اصول الفرق کثراً العجائب لها اربع فرق النبیه و انصارها و البرحمه و الحوارج - فرق الشیخه ص ۱۷ .

و شر را در اعمال و افعال مجبور صرف میدانستند معتزله قائل باختیار مطلق شدند و شیعه میانه را گرفته « امر بین الامرین » گفتند.

بعضی از اهل سنت مانند مقاتل بن سلیمان که معاصر (و اصل بن عطاء) بود در باره خداوند جل شانه معتقد به تجسد و تشبیه بودند و می گفتند خالق را صفاتی از سنخ صفات مخلوق است.

معتزله در برابر این عقیده سخیف قائل به نفی صفات ازلیه شدند. در مقابل اهل حدیث که جمود بر ظواهر شرع داشتند و بهیچوجه تجاوز از ظاهر را روا نمی شمردند، معتزله قائل بحسن و قبح ذاتی و عقلی شدند و از این رهگذر دست عقل را برای تصرف در احکام شرع باز گذاریدند.

همچنین در مقابل عقیدتی عقیدت دیگر و در برابر حری حزب دیگر آشکار میشد. در زمان بنی عباس فرقه های بوظهور و دعویهای تازه قراوان گردید و فرقی اسلامی شاید از هفتاد و دو یا هفتاد و سه که در بعض روایات نقل شده است در گذشت، عقاید دینی و مطالب جزئی کم کم صورت مسائل کلی و عامی پیدا کرد و کتب کلام و عقاید پرداخته شد.

در این عهد بر عمده اختلافات میان شیعه و سنی و معتزلی و اشعری و اصحاب رأی و حدیث (۱) بود، بیشتر فرقه های اسلامی و متکلمین هر طایفه در این عهد همین اختلافات گفتگو میکردند.

(۱) - اصحاب رأی قراوان امام ابو حنیفه، اعمان بن مات بن مروان فارسی (۸۰-۱۵۰) مسند که در اصناف مشایخ دینی برای قیاس و اجتهاد و استعجاب عمل کند و اصحاب حدیث بیشتر افسانهای متون و جزو قرآن و احادیث است و پنج فرقه اند ۱ - داوودیه پیروان داود بن علی اصبهانی ۲ - شافعیه پیروان امام عبدالمطلب محمد بن ادریس شافعی (متوفی ۲۰۴) ۳ - مالکیه پیروان مالک بن انس (متوفی ۱۷۹) ۴ - حنبلیه اصحاب امام احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱) ۵ - اشعریه پیروان علی بن اسمعیل اشعری از فرزندان ابو موسی الاشعری

معتزله فلسفه را برای دین استخدام کرده مسائل را رنگ علمی داده بودند و همین طایفه علم کلام را بوجود آوردند .

سازگاری شیعه با معتزله در بیشتر اصول عقاید

شیعه در بیشتر اصول عقاید با معتزله همراه و با اشاعره مخالف بودند .

علامه حلی (۱) در کتاب **فہج الحق و کشف الصدیق** موارد

اختلاف شیعه امامیه را با طوائف اهل سنت و در اغلب مسائل اتفاق شیعه و معتزله را در مقابل اشاعره نگاشته است

ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی در کتاب **بیان الادیان** که

در سال ۴۸۶ تألیف شده است در مذهب شیعه مینویسد در اصول مذهب با معتزله برآیند « الا در يك چیز و آن اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند چون صاحب کبیره توبه ناکرده از دنیا نقل کنند او در دوزخ و عذاب محکم معاند ایشان گویند معاند بلکه شاید که بزد تعالی بر او رحمت کند و از دوزخ بیرون آرد بفضل و رحمت خویش »

ابن ابی الحدید (۲) در شرح **فہج البلاغہ** بسیاری از موارد اتفاق

(۱) - آية الله جمال الدين ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر (۶۴۸-۷۲۶) بزرگترین فقیه متکلم شیعه در قرن هفتم هجری بود نایب بود حلد کتاب در فقه و اصول و رجال و منطق و کلام تألیف کرد ماسد قواعد الاحکام و تذکرة الفقہ اندر فقه و کشف المراد در شرح تحریرد خواصه و خلاصه الاقوال در رجال . کتاب فہج الحق از مؤلفات بسیار مهم است در عقاید که برای اولیاد و ساجدان محمد خدا سده نوشته است .

(۲) - عزالدین عبدالحمید بن ہمة الله مدائنی بغدادی تولدش ۵۸۶ و وفاتش ۶۵۶ اتفاق افتاد ابن ابی الحدید از بزرگان ادباء و مورخین معتزلی مذهب از خواص **ابن علقمی** وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی بود و شرح فہج البلاغہ را که از کتب مهم تاریخی و ادبی است نام آن وزیر تألیف کرد و در ادرش **موفق الدین** در دستگاہ مستعصم و مستعصم مناصر اعمال دیوانی بودند و در شرح بغداد بدست معمول اسیر شدند و سعی ابن علقمی و یابردی **خواجہ نصیر الدین طوسی** از کشته شدن اجات یافتند هولاکو از قتل آنها در گذشت اما در همان سال فتح بغداد (۶۵۶) هر دو برادر در گذشتند .

شیعه و معتزله و اختلاف آنها را با اشاعره ایراد کرده است .
 از سایر کتب کلام و عقاید نیز مانند (شرح مواقف) و (شرح مقاصد) و
 (ملل و نحل) شهرستانی و ابن حزم و (تبصرة العوام) و غیره موارد اتفاق
 شیعه و معتزله و اختلاف آنها با اشاعره بدست میآید اما بنظر نگارنده
 از همه بهتر و جامعتر همان کتاب نهج الحق علامه است که در دو قسمت
 یکی در اصول و دیگری در فروع خلافتی امامیه با سایر طوایف اسلامی
 از قبیل اشاعره و کرامیه و ظاهریه یا داودیه و غیره تألیف شده است و
 ضمناً موارد اختلاف معتزلی و اشعری را که در فصول گذشته یاد آور
 شدیم با یاره ای از دلایل هر طایفه از روی کتاب بدست توان آورد .

عبارات علامه در کتاب مزبور از این قبیل است که « اتفقت
 الأمامیة و المعتزلة علی أنا فاعلون . . . و خالفت الأشاعرة فی ذلك » یا
 « قالت الامامیة و مناصوهم من المعتزلة ان الحسن و القبیح عقلیان . . .
 و قالت الأشاعرة ان العقل لا یحکم بحسن شیئی البتة و لا یقبیحه » یا « ذهب
 الامامیة و المعتزلة الی ان الله لا یفعل القبیح . . . و ذهب الأشاعرة کافة
 ان الله قد فعل القبائح بأسرها » .

شیعه و معتزله در مسائل دینی هم با دلایل فلسفی و عقل و هم با
 ادلته سمعی و نقلی پیش می آمدند ولی اشاعره و سایر ارباب حدیث
 بیشتر با دلایل نقلی و استحسانات کار میکردند و چندانی با منطق و فلسفه
 سر و کار نداشتند و از اینرو در مقابل معتزله در مقام مجادله زبون می
 گشتند و باستظهار آیه ی خیری طرف مخالف را تکفر و زندقه
 هست میدادند و گاه که عیضاً استمد در معقولات تصرف کنند سخنان
 و عقاید عجیب و غریب اظهار میکردند که در کتب کلام از آنها نقل
 شده است

اختلاف اصولی و اخباری در شیعه تقریباً نظیر با باقیمانده
 اختلاف معتزلی و اشعری است، پنداری ابن بنا روی و برابره های عقاید
 همان دو طایفه بنیاد گشته است، عقاید معتزله داخل طریقه اصولی و طریقه
 اشاعره و ارباب حدیث سر مشق مسلک اخباری است، مشاجرات اصولی
 و اخباری در شیعه هم نسبت بخود کمتر از مشاجرات معتزلی و اشعری
 و وقتارشان بی شباهت بیکدیگر بوده است (۱)

رواج طریقه اشعری در عصر غزالی

داستیم که مذهب معتزلی در سده اول هجری وجود گرفت و
 صاحبان ابن مسلک دین را با فلسفه آمیخته فن کلام را ایجاد و مسائل
 عقلی را داخل مذهب کردند و خواستند فلسفه نظری را که طبعاً با دین
 دو مجری و دوروش مختلف دارد و عبارت دیگر عقل برهانی را ناوحی
 آسمانی سازگار و موافق کنند.

آمیزش دین با فلسفه و طریقه بوظهور معتزله در اسلام بمنزله
 شمشیری دو سر بود که از یکسر با مخالفان اسلام و ارباب عقاید قدیمه
 که پیش از مسلمین با منطق و فلسفه آشنا بودند و با این اسلحه بر ضد
 دیانت بطور عموم یا مذهب اسلام بخصوص کار میکردند و از یکسر دیگر
 با فرقه های داخلی مانند اصحاب حدیث و ارباب سنت و جماعت می
 جنگید. شیعه نیز چنانکه گفتیم در بیشتر مسائل با معتزله هم عقیده
 و هماوار بودند.

نشر عقاید معتزله و شیعه در مسلمین روح انتقادی و روش استدلالی

(۱) - قسمتی از مشاجرات اصولی و اخباری را در عصر متأخر مرحوم **پیرزا محمد باقر اصفهانی** در کتاب **روضات الجنات** متعرض شده و حصاره
 سر مسأله از موارد **سلاحه** آنها را در دین **محمد امین** **آبادی** ذکر کرده
 است ص ۳۶.

را ایجاد کرد و گرویدن همکس و باور داشتن هر چیز و بالجمله جنبه
 تعبد صرف را تا حدی از میان برداشت. مسائل دینی و اشخاص معروف
 مانند صحابه صدر اول در تحت انتقاد در آمدند، **نظام معتزلی** اقوال
 شیخین، ابن مسعود را علایه انتقاد و حذیفه و ابوهریره را نکذیب
 میگرد (۱) و گروهی از معتزله در این عقیده با شیعه موافق بودند که علی
 علیه السلام را افضل ناس پس از رسول من و بتفضیل او بر دیگران
 می گفتند (۲).

تا اواخر قرن سوم نامی از فرقه اشعری در میدان سود و دشمن
 سخت معتزله همان اصحاب حدیث بودند. پس از ظهور **علی بن اسمعیل**
 اشعری فرقه ای بدین نام روی طریقه اهل حدیث در مقابل معتزلی قیام
 کردند و مخصوصاً این طایفه بموافقت علمای حدیث با معتزلیها کوفه
 دیگر گرفت

پیدا شدن روح انتقاد و باور نکردن هر سخنی بدون دلیل و برهان
 شاید تا حدی لازم و مطابق تعلیمات اسلامی بود که مردم را بفکر و
 تعقل و پیروی دلیل و برهان راهنمایی میکرد و «قل هاتوا برهانکم ان
 کنتم صادقین» و ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و
 جادلهم بالتی هی احسن و امثال آنها را دستور میداد و چون عقاید
 تعبدی صرف در مقابل حملات مذاهب فلسفی تاب نمی آورد متکلمین
 اسلام مجبور بودند که با اسلحه مهاجمین خود را مسلح سازند.

آنها همین اندازه که اصول فلسفه برای مناظره و محاجه نامخالفان
 دین نگار رود قناعت نشد و بتدریج بیش از آنچه ضرورت داشت و افزون

(۱) - تأویل معتلم الحدیث ان قتیبه از ص ۲۱ سعد و معراج الاسلام ۳۵۲ .

(۲) - ورق الشیخه و بیان الادیان و ابن ابی الحدید و منیل و جعل ابن ابی الحدید
 در حقه کتاش عقیده خود را ذکر کرده است .

از مقدار نسبت مسائل فلسفه یونان با مذهب در آمیخت و همان معجزه
نوظهوری که پیش گفتیم ساخته شد .

عقاید معتزلی ها در قرن دوم هجری رواج یافت و در سده سوم
کاملاً قوت گرفت چه در این زمان کتب فلسفه و منطق به عربی ترجمه شده
و بدست مسلمین افتاده بود و متکلمین اسلام بیش از پیش به مبانی این
علوم دسترس یافته و بعضی خلفای عباسی خود طرفدار عقیده معتزله
بودند .

این اثر مینویسد که **جعده بن درهم** عقیده معتزله را که میگفتند
قرآن مخلوق است در زمان **هشام بن عبدالملک** آشکار ساخت و هشام او
را به **خالد قسری** امیر عراق سپرد تا او را بکشد ، خالد وی را حبس
کرد و نکشت ، هشام او را سرزنش و مجبور کرد تا جعد را نکشت -
همو در باره **مروان بن محمد** گوید وی را (جعدی) بدینجهت میگفتند
که پیرو طریقه جعد بن درهم بود .

قوت وضعف معتزله را در عهد اموی از همین نمونه توان دریافت
اما در سده سوم گفتیم که بعضی خلفای عباسی حامی طریقه معتزله بودند
پیشرفت این طریقه در عهد **مأمون** و **معتصم** باعلی درجه قوت رسید .
مأمون رسماً عقیده معتزله داشت (۱) قرآن را وحی آلهی و مخلوق
حادث میدانست نه قدیم ازلی چنانکه اهل حدیث معتقد بودند ، بعضی او
را شیعه علوی نوشته اند و در صورتیکه این احتمال درست نباشد مسلم
است که باطناً متمایل به علویها بود و علی علیه السلام را افضل الناس پس
از حضرت رسول میدانست و معاویه را لعن می کرد آموزگارش
یحیی بن مبارک زینلی و دوستان و معاشرانش از قبیل **ثدانه بن اشرف**

۱ - رجوع شود به کتاب (عصر المأمون) در قسمت عقاید عباسی مأمون

و یحیی بن اکثم و ابراهیم بن سيار و ابوالهذیل علاف همگی از مشایخ معتزله بودند و خود با منطق و فلسفه آشنا و در ردیف علمای عهد خویش بود. در باره اهل حدیث و کسانی که مخالف معتزله بودند سخت گیریها داشت مجالس مناظره برپا و شخصاً با علمای حدیث مجادله مینمود و سایر علما را هم بدین کار وامیداشت و نیز نامه بمقال خویش می نوشت که چنین انجمنها تشکیل دهند و کسانی را که بمخلوق بودن قرآن اعتراف نمیکردند بقتل و حبس و شکنجه تهدید مینمود.

در تاریخ بغداد مینویسد که مأمون یحیی بن اکثم را مأمور کرد تا در بغداد از وجوه فقها و اهل علم چهل تن را انجمن ساخت و حدود با آنها بمناظره نشست و از جمله در باره تفضیل علی ۴ در سایر صحابه اظهار عقیده و اقامه دلیل کرد (۱)

طبری چند فقره نامه هائی را که مأمون در سال ۲۱۸ بوالیان و اعمال خود مانند **اسحق بن ابراهیم** در باره عقاید مذهبی خویش و تشکیل انجمنهای ناررسی نوشته نقل کرده و طرز تشکیل مجالس و تفتیش عقاید و نام علمائی که حاضر شده اند و ثبت اقرار بر آنها و وعده و وعید موافق و مخالف را شرح داده است.

معتصم عباسی هم مانند مأمون حامی معتزله بود و در عهد خلافت آنها معتزلیها فوق العاده پیش رفتند و اصحاب حدیث را سخت محذول و منکوب ساختند، از مناظره قلمی و روانی گذشته مجالهان خود را بقتل و زجر و شکنجه دوچار ساختند

اتفاقاً اهل حدیث و کسانی که متوسل بطواهر آیات و اخبار میشدند در نظر عوام و توده مسلمان گونه حق بجایی گرفته بودند و در اثر بد

(۱) - تاریخ بغداد ج ۶ .

رفتاری و سخت گیری که در باره آنها بعمل آمد محبوسیتی بیش از پیش در قلوب عامه احراز کردند و کم کم همین معنی مایه گرفت تا معتزلیها در نظر عوام مسلمین بید دینی و اتهام بکفر و زندقه قلمداد شدند و نسبت اعتزال مانند را فضا در ردیف تهمت کفر و الحاد شمرده میشد. افراط در آمیختن فلسفه بدین و تند روی و بیباکی در انتقاد صحابه و تصرف در احکام ظاهری هم مزید بر علت بود.

قرن سوم و دوره پیشرفت معتزلیها سپری و از اوائل قرن چهارم دوره بدبختی و تبه روزگاری این طایفه آغاز شد. در این زمان فرقه اشعری روی کار آمده کم کم قوت گرفتند و همان معامله ای را که معتزله با اهل حدیث می کردند اشعریها با اتفاق علمای حدیث باهوا داران طریقه معتزلی نمودند و نه تنها معتزلی بلکه دستاویز آنها فلسفه و منطق را نیز موهون ساختند.

بعقیده نگارنده از جمله علل اینکه در میان عوام مسلمان فلسفه مرادف بد دینی و فیلسوف بکفر و زندقه معروف گشت همین بود که متکلمین معتزله و شیعه با حربه منطق و فلسفه در ضد اشاعره و اهل حدیث کار میکردند و چون دوره پیشرفت آنها بگذشت و فرصت دست مخالفانشان اقتاد روش استدلالی آنها نیز بمخالفت مذهب موهون و متهم گردید علاوه بر اینکه از دیر باز فلسفه یونان با مذهبهای متداول سازش نداشت و علوم عقلی بمخالفت با دین میان ملل غیر مسلم نیز مانند مسیحیان و طرفداران کلیسا مشهور بود.

سده چهارم و پنجم نسبت با اشاعره و اهل حدیث همچون قرن دوم و سوم نسبت بمعتزله و قدرتی بود و بدشتر از آنچه معتزلیها در حدت دو قرن پیش رفته بودند از قرن چهارم بعد بصیبت اشعریها و اهل سنت و جماعت گردید.

در قرن پنجم که عهد غزالی است جمهور مسلمانان اهل سنت
مخاصه در حوزه خراسان که موطن غزالی است در اصول طریقه اشعری
و در فروع مسلک شافعی را داشتند، آنها که اصحاب رأی یعنی پیروان
امام ابوحنیفه بودند نیز اکثر بمسلک اشاعره معتقد بودند و مذهب
معتزله میان بعضی از فقهای عراق متداول بود.

در کتاب **بیان الادیان** که مؤلف آن از معاصران غزالی است
مذهب اهل سنت و جماعت را تقریباً روی اصول اشعری وصف میکنند
و در ذیل **اصحاب الرأی** مینویسد: « و فقهای خراسان که از اصحاب
ابوحنیفه اند در اصول مذهب سنت و جماعت دارند اما بعضی از فقهای
عراق در اصول مذهب معتزله دارند و در فروع مذهب او »

از کتاب **طبقات الشافعیه** سبکی و مؤلفات تاریخی دیگر هم بخوبی
برمی آید که اکثر علمای بزرگ خراسان در قرن پنجم در اصول پیرو
اشعری و در فروع تابع شافعی بوده اند. در دوره های بعد نیز جمهور اهل
سنت از حنفی و شافعی و غیره همگان اشعری مذهب بودند. **علامه** در
نهج الحق مینویسد: « و جماعة الاشاعرة الذین هم الیوم کل الجمهور
من الحنفیة و الشافعیة و الحنبلیة الا الیسیر من قهها ما وراء النهر » الخ .

غزالی در محوچه رواج مسلک شافعی و طریقه اشعری در خراسان
ظهور و نزد بزرگان عامای این فرقه ارباب **امام الحرمین** تحصیل کرد
پرورش وی در مهد این عقاید مسلم است که در روح مذهبی او تأثیر داشت
و از این جهت در مؤلفاتش هر جا بیان عقاید کرده است در اصول بطریقه
اشعری و در فروع بمسلک شافعی متمایل است .

در پایان این مبحث از یاد کردن سه نکته ناگزیریم : نخست اینکه هر گاه سخن از مخالفت فلسفه با دین میرسیم مقصود مانه این است که فلاسفه بدین بوده اند یا فلسفه مردم را بدین میکند بلکه منظور ما اختلاف مسلک و مشرب دینی و فلسفی است . دین و فلسفه هر کدام طریق خاصی دارد در مناظره و محاجه دینی با ملل و ادیان مخالف با فلسفه کار توان کرد اما روح دین و ایمان را با منطق و فلسفه نظری نتوان ساخت ، فلسفه را این بابت مانده معجزه است که **مولانا** گوید .

معجزات از بهر قهر دشمن است ، بوی جنسیت بخود آوردن است نکته دیگر اینکه توافق شیعه با معتزله در اصول عقاید بیشتر از نظر فنی است که متکلمین هر فرقه بدان توجه دارند و گراه میان جمهور شیعه با عامه اهل سنت خواه معتزلی باشند و خواه اشعری چندان شباهت در روح ایمان نیست چه يك فرقه پیرو علی و اعقاب او و فرقه دیگر پیرو دیگران اند در اهل تسنن هم گروهی از خواص علما پیدا شدند که منکر فضایل اهل بیت بودند بلکه تفضیل علی بر سایر صحابه میگفتند و دوستداری آل علی را اظهار میکردند چنانکه از امام **شافعی** نقل است که گفت

لو كان رضى حب آل محمد فليشهد الثقلان أنى راض

با اینکه مشرب و مذاق دو فرقه در روح ایمان مختلف است . نکته دیگر اینکه بنیان تشیع و طریقه اعتزال هیچکدام روی بهصت سیاسی بر ضد عرب یا دیانت اسلام بوده است چنانکه بعضی مفسران با اشتباه نوشته اند بلکه ارس در اول که چهار رکن تشیع **سلمان ، ابوذر ، و فضال عمار** وجود داشتند و پس از آنها بر جماعتی راستی دنبال مذهب حقی

می گشتند و جز پیروی آل علی را ضلال مبین می شمردند، اگر يك يا چند تن در میان شیعه اغراض سیاسی داشته باشند مربوط به اساس و بنیاد اصلی این فرقه نیست و غالب دسته بندیهای شیعه برای حمایت دین بود نه مخالفت با عرب یا دین عرب

رسائل اخوان الصفا

در این باره سخن می رانندیم که اختلافات مذهبی در عصر غزالی چگونه بود. رشته کلام بمخالفت بنیاد ایمان یا فلسفه یونان و کوشش گروهی از علما برای آمیختن و وفق دادن آنها با یکدیگر کشید. اینك یکی از مظاهر این معنی را که عبارت از انجمن اخوان الصفا و مقالات آنهاست یاد آور می شویم

در اواسط قرن چهارم هجری انجمنی پنهانی در بصره بغداد تشکیل شد، اعضاء این انجمن جمعی از علما و دانشمندان بزرگ اسلام بودند. نام این جمعیت (اخوان الصفا) و مرام اصلی یا اساس نامه آنها این بود که می گمشتند دیانت اسلام بخرافات و اوهام آمیخته شده است و برای يك کردن دین و مذهب از آلودگی های ضلالت انگیز جز فلسفه راهی نیست، شریعت عربی آنگاه تکمال می رسد که با فلسفه یونانی در آمیزد و مقصود ما همین است که دین را با فلسفه موافقت و شریعت حقه را از آلابش اوهام و خرافات شستشو دهیم تا پایدار بماند و مورد قبول عقلا و دانشمندان ملل عالم قرار گیرد. يك بظری دیگر هم داشتند که در آغاز رسائل تصریح کرده اند، عبارت از اینکه فلسفه چون از دینی زبان دیگر آمده حقایق و مفهومی بیجاییده گشته و تحریفات در آن راه یافته است ما میخواهیم مقاصد اصلی فلاسفه را پوست ناز کرده بیان کنیم تا در خور فهم گردد

ظاهر مقصودشان همین بود که خود جای جای در مقالات اظهار
بعض نویسندگان دیگر همانرا اثبات کرده اند اگر در باطن مقاصد دیگر
هم داشتند هویدا و آشکار نبود

اعضای انجمن در انواع علوم و فنون که در آن عصر متداول بود
و همچنین در معارف مذهبی و تاریخ ملل و شرایع و ادیان دست داشتند
و گرد هم نشسته مسائل عقلی و دینی و اجتماعی را مطرح و با دقت
تبادل نظر در آنها خوض میکردند و در پایان بحث و کنجکاوی دقیق
هر چه بنظرشان پسندیده و درست میآمد بر آن اتفاق می نمودند نتیجه
افکارشان بصورت مقالات و رساله ها بیرون آمد که امروز هم در
دست است (۱)

رسائل اخوان الصفا مشتمل بر ۵۱ مقاله است، پنجاه مقاله

کدام مربوط بیکى از فنون طبیعی و ریاضی و آلهی و مسائل عقلی
اجتماعی و غیره و مقاله پنجاه و یکم در اقسام مسائل با بچار و احتضا
و در دبل مقالات کیفیت معاشرت اخوان صفا و خلان و فوارشروط داخا
شدن در انجمن آنها نوشته شده است

پاره ای از مقالات بعدی پخته و استوار بقلم آمده که بعدا

حدود هزار سال اکنون هم مورد قبول و پسند علمای جهان است
حدود فکر و اطلاعات بشری پس از ده قرن و ارسی و کنجکاوی هنوز
بجائی افروتر از آنها رسیده است اردوی اینگونه نمونه هاتوان بدسه
آورد که مسلمین بمدت دوسه قرن تا چه پایه در معارف بشری پیشرفه
کرده بودند

(۱) - مجموعه رسائل اخوان الصفا چند بار در لیریک و مصر و هندوستان بطبع رسیده
و از عربی اندیگر زبانها نقل و قسمتی از مقالاتش به ارسی هم طبع و نشر شده است

مؤلفان رسائل نام خود را آشکار نمی ساختند اما در نشر افکار و عقاید خویش سعی بودند و مقالات آنها بمدتی محدود بکفرن در سرا سر بلاد و ممالک اسلامی انتشار یافت و فکر ها را بخود متوجه و در مجامع علمی و دینی گفتگو ها برپا ساخت کسانیکه با فلسفه سر و کار داشتند مخصوصاً معتزلیها در نشر این رسائل همت گماشتند و هر کجا میرفتند پنهانی نسخه را همراه می بردند یا بهر ارداری سپرده ببلاد دور دست می فرستادند

نخستین کسی که رسائل اخوان الصفا را ببلاد اندلس برد **ابوالحکم عمرو بن عبدالرحمن کرمانی** بود چیری نگذشت که رساله ها در تمام بلاد اندلس انتشار گرفت و علماء و دانشمندان نواحی روی این مقالات بحثها و تحقیقات کردند (۱)

ورود این رسائل در اندلس نزدیک صد سال پس از تشکیل اصل جمعیت اخوان الصفا و تألیف رساله ها واقع شد ولی اندلسیها نخستین بار این مقالات را از ابوالحکم شنیدند و از اینجهت بعضی تصور کرده بودند که مؤلف اصل رسائل هموست

نویسندگان اخوان الصفا در صد آینه سخن دین با فلسفه و تطبیق آنها در یکدیگر بودند

روایت قفطی در تاریخ الحکماء (۲) **ابو حیان توحیدی** مینویسد که در سن ۳۷۳ در ریحان صمصام الدوله (یعنی ابوعبدالله بن سعدان متوفی

(۱) - رجوع شود تاریخ آداب اللغة العربیه جرحی ریدان ح ۲ ص ۳۴۳

(۲) تألیف جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف قفطی ص ۸۲ - ۸۸ طبع لیبزیک در مقدمه کتاب **مقایسات** بر این مصطاب از ابو حیان نقل شده است و گویا اصلش از کتاب **الاعتاع و المقایسه** شد که مفروضات عامی ابو حیان است با ابوعبدالله حسین بن احمد بن سهیلان که در سنهاي ۳۷۲ - ۳۷۵ در ریحان صمصام الدوله بود